

تعمانتنا

سال اول - شماره چهل و یکم - ۹ دیماه ۱۳۵۰ - بهار ۱۵ زیال





روز نهم دی ماه - یازدهم ذیقعده - مصادف با روز
دت یا سعادت حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام ،
۴ هشتم شیعین است.
ما این روز فرخنده را به عموم شیعیان جهان به ویژه
هموطنان گرامی تبریک می گوئیم.

آستان قدس رضوی و شعر فارسی



مناسبت ولادت حضرت رضا (ع) برنامه مخصوصی
ام آستان قدس رضوی و شعر فارسی، در تلویزیون ملی
ران ضبط شد. در این برنامه آقایان پژمان بختیاری ،
جوی شیرازی ، دکتر ضیاءالدین سجادی و یزدانبخش
برمانی شرکت دارند.
این برنامه روز نهم دی ماه ، روز ولادت حضرت رضا
(ع) از شبکه سراسری تلویزیونی ملی ایران پخش
شود.
در این برنامه سیوش شجریان اشعاری در مدح
سرت ثامن الائمه علیه السلام میخواند و استاد احمد عبادی
سنتار آوزا همراهی میکند.



ر این شماره

هفته گذشته اوتانت دبیرکل سازمان ملل
تجد جای خود را به کورت والدهام داد. پایان
نابیت تحلیل جامعی داریم درباره سازمان ملل
تجد، کشورهای عضوآن و زندگینامه ای از والدهام
خصیت سیاسی اتریش که از اول سال ۱۹۷۲
طبقه دبیرکلی سازمان ملل را بعهده میگیرد.
این مقاله خواندنی را در صفحات ۴۹-۵۰
مین شماره مطالعه فرمایید.

از مطالب این شماره:

- دنیا از چشم تماشا ۱۹ سال فریاد
- بررسی و گزارش
● دی، ماه اهورامزدا
- عکسهای سال ۱۹۷۱
- راهپایی که بهرم ختم نمی شود
- کمونیسم و منافع آن در خاورمیانه عربی
- رقبای دست بسته
- تلویزیون و ارتباط جمعی
● خداحافظ پیتون پلیس (۲)
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- تلویزیون و اطفال
- ضبط تلویزیونی در هوای آزاد (درگوش سالم
- زمزمه کن)
- چهره های آشنای مجموعه تلویزیونی چپارل
- تاریخ و تمدن
● نکته های تاریخی - به انتخاب کاوه دهگان
- ضدخاطرات - آندره مالرو
- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
- هنر و ادبیات
● هنری میلر باهنری میلر گفتگو میکند
- داستان
● توزیع جوایز
- لئوناردو
- بیتون پلیس (داستان ایرانی)
- سوار برمادیان طلائی (پاورقی پلیسی)
- روز امتحان (افسانه علمی)
- جدول برنامه های رادیو - تلویزیون
- سیاست: تماشای جهان در یک هفته
- ورزش
- موسیقی
- موسیقی راک، قاتل نوازندگان و خوانندگان
- تاتر
● برخورد عقاید در یک نمایش تلویزیونی
- تنسی ویلیامز در شصت سالگی
- در جهان تاتر
- گفتگویی بانویسنده و کارگردان
- «هنرمندان خسته اند»
- کتاب
● نقد کتابهای: چهار فصل دود - خدای خسران
- سینما
● پولانسکی، تحلیل گر لهستانی
- نقد فیلم های: مردی پشت در - کندی
- گوناگون
● جدول کلمات متقاطع
- میان پرده
- در چهار گوشه جهان
- تکه تکه



آقای تماشا



دیده ام در دریای شمال
اسلاید رنگی از: بابک زبیرک

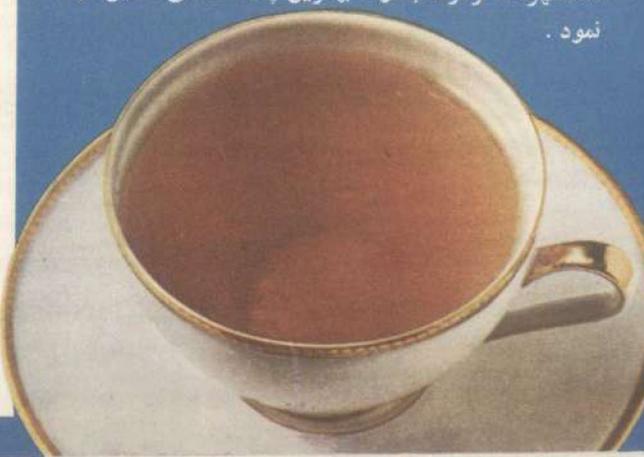
● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قلی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا
● دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: (چاپخانه بیست و پنجم شهر یور
● صندوق پستی ۴۰۰-۳۳ ● ۶۲۱۱۰۵ ● آگهی ها: دفتر مجله تماشا ● (شرکت سهامی افست) ● ۲۵۲۶۱۶ ● ۲۵۲۶۹۹ ● ۲۵۲۰۵۹

شهرزاد قرمز
محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان



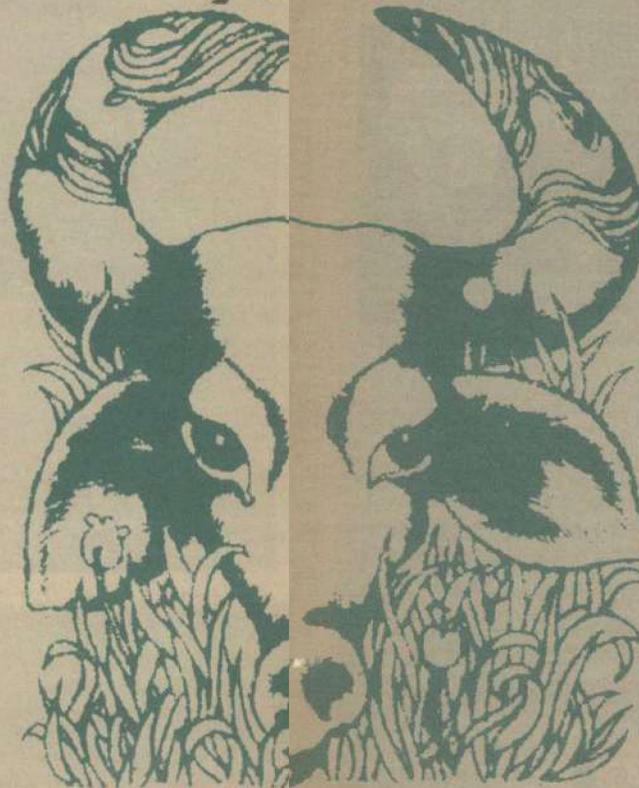
شهرزاد قرمز ممتاز ترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار
بدرست می آید و حتی در خود هندوستان باسانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمامی کسانی که طبع
مشکل پسندشان را تا کمون هیچ نوع جای خارجی اقباع نکرده
است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند
نمود.

محصول ممتاز ممتاز بهاره هندوستان ۴۰۰ گرم خالص ۱۳۳ ریال	مخلوط ممتاز ممتاز ایران و هندوستان ۵۰۰ گرم خالص ۱۵۵ ریال	محصول ممتاز ممتاز بهاره ایران ۵۰۰ گرم خالص ۱۱۵ ریال
محصول ممتاز هندوستان صدگرم خالص ۵۵ ریال	مخلوط ممتاز جای ایران و هندوستان صدگرم خالص ۲۸ ریال	محصول ممتاز ایران صدگرم خالص ۹۶ ریال



دی، ماه اهورامزدا

ایرانیان باستان، جشن مذهبی بزرگی در دی ماه میگرداند



نام «دی» در اوستا «دیوه» بوده که بعدها در فارسی بصورت دی درآمده است. این نام از ریشه «دا» به معنی دادن و آفریدن است و دیو به معنی آفریننده آمده که سفت اهورامزداست.

چون این ماه بنام اهورامزدا بوده، یک ماه مقدس و دینی بحساب می‌آمده است. در این ماه مردمان جشن‌های باشکوهی برپا می‌کردند.

روزهای هشتم و نازدهم و بیست و سوم دی نیز متعلق به اهورامزداست و دی نام دارد و برای اینکه این روزها بایکدیگر اشتباه نشود نام روز بعد را در پی‌دی می‌آورند این روزها بنام‌های دی باذر دی‌به‌سیر و دی‌بدین خوانده می‌شدند. البته باید گفته شود که در ایران باستان هر کدام از ۳۰ روز ماه یک اسم داشته و هرگاه نام ماه یا نام روز موافق می‌افتاده آن روز را جشن می‌گرفتند. این روزها عبارت بودند از:

- ۱- هر مزد روز
- ۲- بهمن روز
- ۳- اردیبهشت روز
- ۴- شهریور روز
- ۵- اسفند روز
- ۶- خرداد روز
- ۷- امرداد روز
- ۸- دی باذر روز
- ۹- آذر روز
- ۱۰- آبان روز
- ۱۱- خورشید روز
- ۱۲- ماه روز
- ۱۳- تیر روز
- ۱۴- گوش روز
- ۱۵- دی بهمن
- ۱۶- مهر
- ۱۷- سروش
- ۱۸- رشتن
- ۱۹- فروردین
- ۲۰- بهرام
- ۲۱- رام
- ۲۲- باد
- ۲۳- دی‌بدین
- ۲۴- دین
- ۲۵- ارد (آرت)
- ۲۶- ارتشتاد (اشتاد)
- ۲۷- آسمان
- ۲۸- زامیاد
- ۲۹- داراسپند (سپراسپند)
- ۳۰- انیران

در ماه دی به معنی که در بالا ذکر شد چهار جشن در روزهای هر مزد روز - دی باذر - دی بهمن و دی بدین گرفته می‌شد...

در آثارالباقیه بیرونی آمده است: ● دی‌ماه که آترا خورماه نیز می‌گویند، نخستین روز آن خرم‌روز است و این روز و این ماه هر دو بنام خدای تعالی که هر مزد است نامیده می‌شود، یعنی پادشاهی حکیم و صاحب‌رای آفریدگار و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بریز می‌آمد، جامه سید می‌پوشید و در بیابان پر فرش‌های سید می‌نشست و در این‌ها و قراولان را که هیبت ملک بدالنهامت بکنار می‌راند و در امور دنیا فارغ‌البال نظر می‌نمود و هر کسی نیازمند می‌شد که پادشاه سخن بگوید خواه گدا باشد یا دارا و شریف باشد بدون هیچ حاجب و درباری به نزد پادشاه می‌رفت و بدون هیچ مانعی با او

دنیا



«۱۹ سال فریاد»

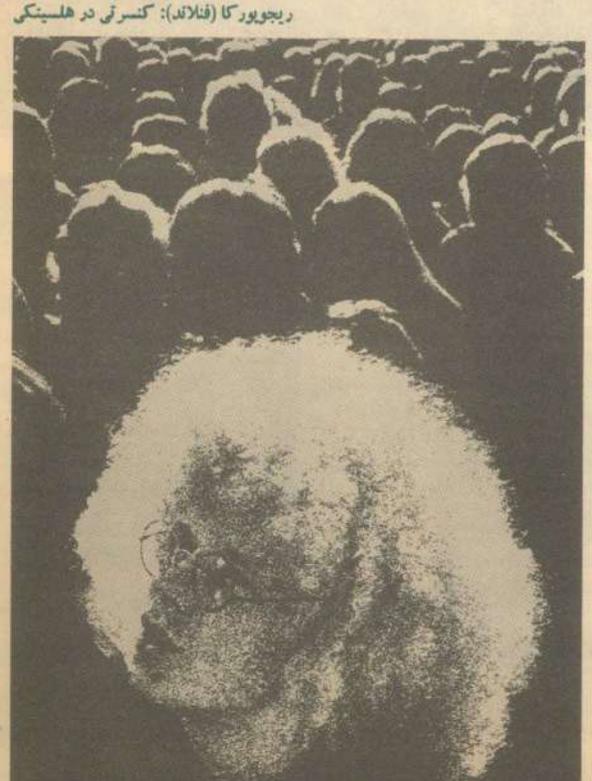
سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ را بیاد و میتوانیم بگوئیم سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ به پایان رسیده است... سال ۱۹۷۱، شاید این دوره از تاریخ، در یانه، نام خاصی نداشته باشد، ساعتیار فریادهائیکه شنیدیم بسم آنرا دوره «فریاد شرق» سم... در این دوره، از سواحل جنوبی سیاه تا آسیای مرکزی، چهار خاورمیانه، در چند مرحله با مان به هم پیوستند... این پیمان را بلوک شرق، که کار بلوک بود، دشمن میداشت، فریاد برآورد... احزاب کمونیست در این چهار که آرزوگزار سه میلیون و د هزار کیلومتر مربع وسعت فریاد برآوردند زیر فریاد را شنیده بودند و کمونیسم در بیانه ستمدیده ورقه ترک تابعیت نه دانشنامه عقیده لذا با فریاد به فریاد آمدند: «پیمان اسارت»، پیمان جنگ زان، پیمان دشمنی‌ها، دشمنان پایدار، بسیج علیه دوستی و پیمان برای بخون کشیدن ان صلح... شعارها کافی نبود، شرق سیل را بسوی خاورمیانه عربی ساخت با این شرط که هرکس میگرد باید علیه این پیمان معار بدهد...

عکس‌های انتخابی سال ۱۹۷۱

جهان در سال ۱۹۷۱ صحنه حوادث بسیار بود، حوادثی گونه‌گون: مسخره، دلخراش، حیرت‌آور، و بندرت شادی‌بخش. و همه این حوادث را عکاسان و فیلمبرداران ثبت کرده‌اند تا شاید برای آیندگان عبرتی باشد، - که البته نخواهد بود - آخرین شاهکارهای عکس‌های خبری را این روزها در تمام روزنامه‌ها و مجلات می‌بینیم: عکس‌هایی از ترازوی پاکستان در آخرین ماه سال ۱۹۷۱، اما ما برای انتخاب بهترین عکس‌های سال ۷۱، بسراغ این حوادث نرفته‌ایم، و عکس‌هایی را برگزیدیم که صرفاً - به سلیقه ما - از نظر هنر عکاسی دارای ارزش بود، پانزده عکس از مجموعه‌های مختلفی که در سال ۷۱ انتشار یافته است.



جوی‌مین شیک (کره): راهبه



ریجویورکا (فیلاند): کسرتی در هلستیک

چاتور داد و گاو و گوسفند بیافرید، چون مردمان در این پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفه (توب) باشد که کسی هزار گاو و گوسفند به‌اشوی داد (خیرات) از برای روان خویشی بازآزادان و مستندان دهد.

این شش گاهنبار سال، نزد زرتشتیان ایران و هند اوقات عبادت و انفاق و خیرات است. از وجه اوقات گاهنبارها جشنهای بزرگ می‌آریند، توانگر و بینوا هر دو در آن شرکت می‌کنند، آنانی که خود از عهده مخارج جشنها بر نمی‌آیند لازم است که در مراسم دینی که دیگران بانی آن هستند حضور بهم رسانند و از خوان نعمت توانگران که در همه جا گسترده بهره‌مند شدند. در بند هشت در باب نمود و چهارم آمده: «اگر کسی در سال یکبار به گاهنبار نرود یک لخت از تواب‌هایی که کرده بکاهد و یک لخت به گناهانش بیفزاید.» «آرتور کریستین سن» در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» می‌نویسد:

«در روز ۱۴ دیماه جشن «سیرسور» بود و مردمان بخوردن سیر و آشامیدن شراب می‌پرداختند و سیزی را یا گوشت می‌بخشد تا دفع اوقات شیطانی کند و امراضی حاصله از نفوذ دیوان را برطرف نماید» روز ۱۵ دی که آترا «دیگان» می‌گفتند رسم چنین بود که صورت انسانی را از خمیر یا گل سرخ می‌ساختند و بر فراز درگاه می‌نهادند و آنطور که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد: «این کار در زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمیشده و در زمان مابین کار برای اینکه مانند کارهای مشرکان و اهل ضلال است متروک شده»

روز نازدهم دی بنا به گفته «کریستین سن»، جشنی گرفته می‌شد که دو نام داشت و اکنون تلفظ آنها درست معلوم نیست. یکی از این دو اسم گویا نام مرکی بوده که جزء نخستین آن لفظ گاو است. اصل این جشن منسوب به اضافه فریدون پادشاه داسنایی است. در روز دی فریدون پس گاری سوار شد و این همان شی است که گاری که کشنده عراده ماه است ظهور نمود. این گاو شاخهای نورانی داشت و پاهایش از سیم بود. ساعتی آشکار می‌شد و بعد ناپدید می‌گردید. هر کس در ساعت ظهور در او نظر می‌کرد دعایش برآورده می‌شد و گویند در این شب پس گاو بزرگ صورت گاری سفید پدیدار شود که اگر محصول آن سال خوب باشد دوبار نعره برآورد و اگر خستکال باشد یکبار نعره کند.

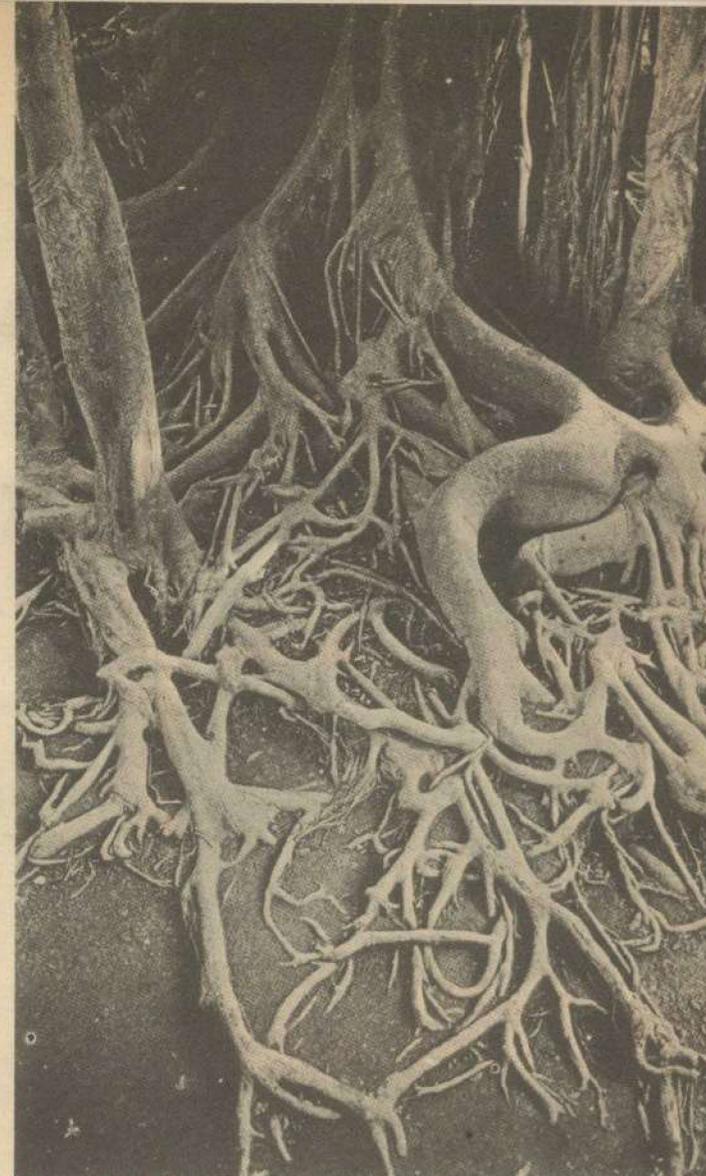
گویند و اطعام و انفاق سازند و خدای را ستایش کنند و ساسی بجای آورند» اولین گاهنبار در اردیبهشت‌ماه، دومین در تیرماه، سومین در شهریور و چهارمین در مهر. پنجمین در دی و ششمین در اسفند ماه بود «گاهنبار میدیام» که گاهنبار پنجم است در دیست و نودمین روز سال (از شانزدهم تا بیستم دی) جشن گرفته می‌شد یعنی از مهرروز تا بهرام‌روز. چون روز آخر گاهنبار سبترین روز است، از اینرو در بهرام روز که روز بیستم دی‌ماه است جشن بزرگ «گاهنبار میدیام» که به معنی میان سال است گرفته می‌شد. در خرده اوستا آمده است: «خداوند آفرینش این جهان را در شش‌هنگام به انجام رسانید پس مردمان راست که در این‌هنگامها، گاهنبار کنند و آفرینی روز تا بهرام روز و در این گاه دادا هر مزد



حسین کرکالی: پس از گل



لین ووکلیچو (تابوان): گربه در جستجوی شکار



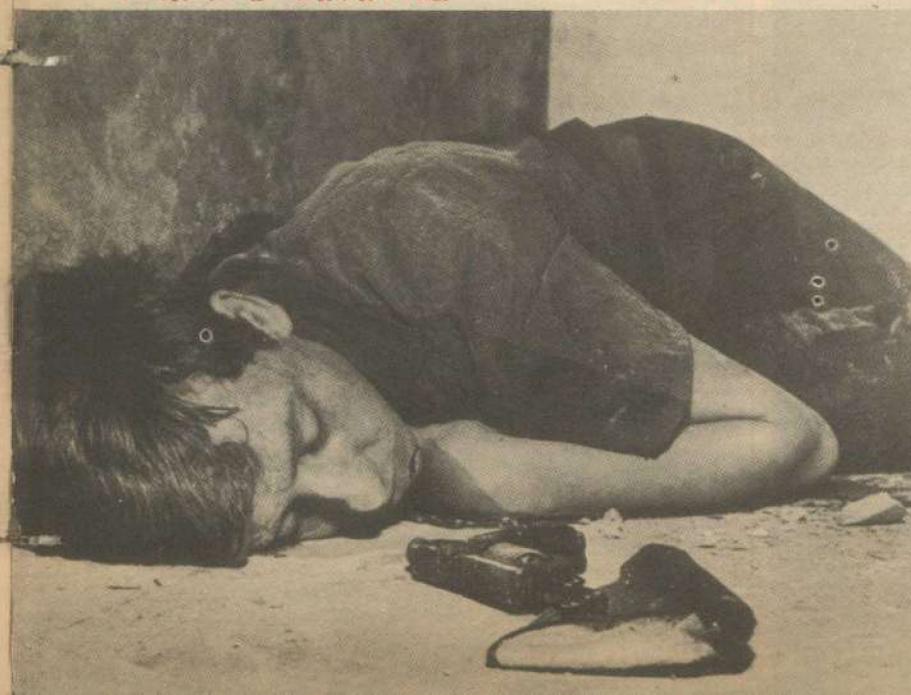
ولفهور (آلمان): ریشه



دنیس کونر (آلمان): گردآوری آناه در چلسی



آبرتاز (هلند): چمد



هوگو لازاردیس (آرژانتین): هر گف در یونیس آیرس



ریتر هر تال (سوئد): دوترا اندر

راههایی که به رم ختم نمی شود...

«شمشیرهایی در وسط میدان فروم انداخته ام که رو میان یکدیگر را با آن خواهند کشت»

کایوس کراگوس

از: نظام الدین سلیمانی

کالج انتخاباتی ایتالیا رئیس جمهوری جدید این کشور را برگزید. این شخص چهره شناخته شده سیاست ایتالیا، جیووانی لئونه نخست وزیر پیشین و نامزد حزب دمکرات مسیحی ایتالیا است.

امسال انتخابات ریاست جمهوری ایتالیا یکی از دشوارترین و طولانی ترین انتخابات این کشور بود که ۱۶ روز طول کشید و گزیدن رئیس جمهوری به ۴۴ بار رأی گیری انجامید.

رئیس جمهوری ایتالیا با آراء مستقیم مردم انتخاب نمیشود، بلکه وی برگزیده سیستم پیچیده ایست که در آن آراء پارلمانی و توافق های پنهانی احزاب نقش تعیین کننده ای دارد.

لئونه، ششمین رئیس جمهوری ایتالیا، ۶۴ سال دارد و اهل نابل و عضو حزب دمکرات مسیحی است.

انتخاب او مرهون مساعدت احزاب دست چپی ایتالیا است، زیرا هر چند حزب دمکرات مسیحی بزرگترین حزب سیاسی ایتالیا است، با اینحال فاقد اکثریت مطلق در کالج انتخاباتی ایتالیا است که در آن نمایندگان برجسته مجلس های ایالتی نیز عضویت دارند.

آنچه این انتخابات را طولانی و فلج کرد مبارزه در درون حزب دمکرات مسیحی بود و بهمت عصیان گروهی از اعضا، حزب ناچار شد از فائوچی چشم پوشد.

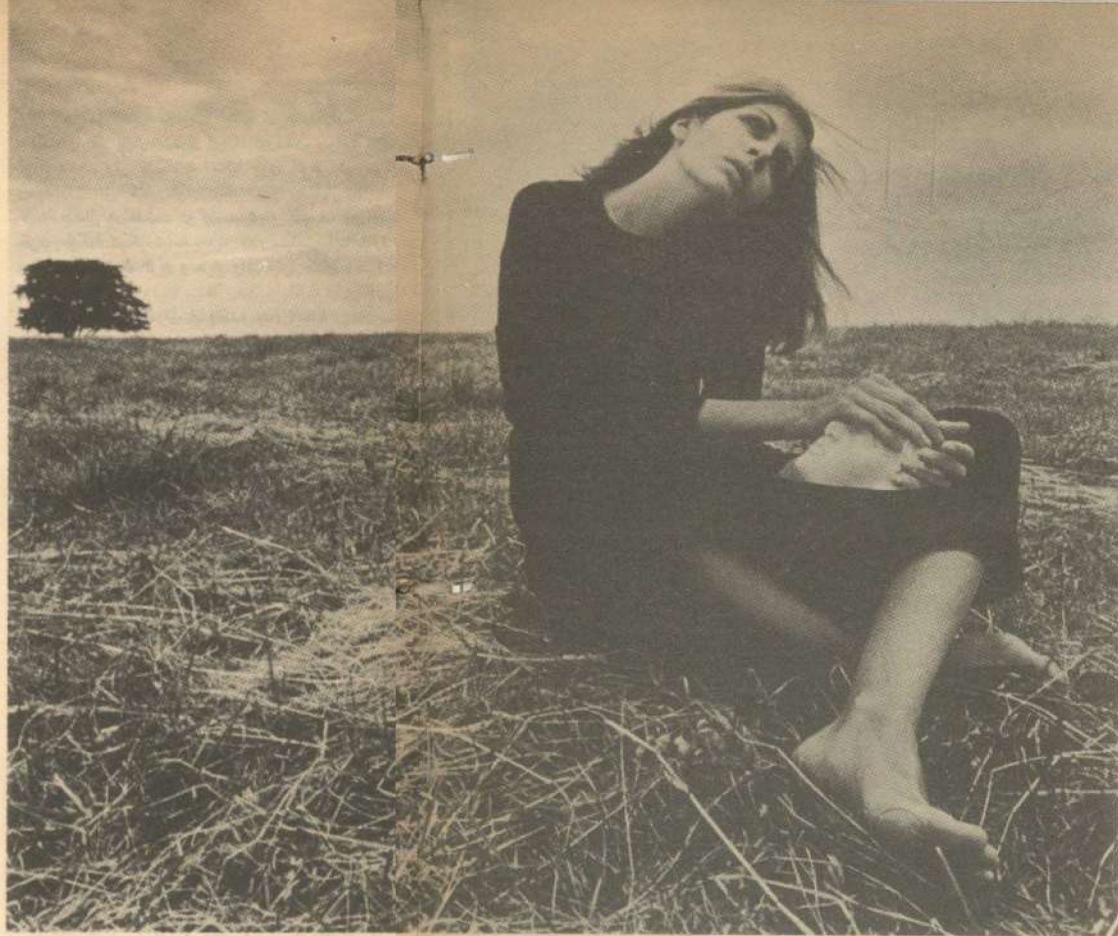
تحول مهم دیگری که در جریان این انتخابات روی داد تشکیل جبهه جدیدی چپ این کشور با شرکت سوسیالیستها و کمونیستهاست.

کمونیستها از پیرونی رهبر حزب سوسیالیست جانبداری کردند و به این طریق جبهه ای که در سال ۱۹۶۸ تشکیل شد و بعد با شکست و ناکامی سوسیالیستها فرجام یافت بار دیگر در شرف تشکیل است.

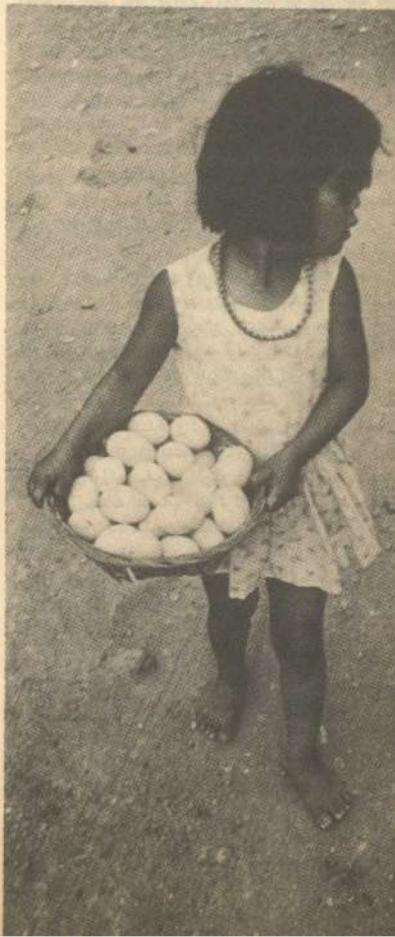
بزودی امیلیو کلمبو نخست وزیر ایتالیا طبق سنت های پارلمانی استعفاي خود را به رئیس جمهوری جدید این کشور تقدیم خواهد کرد و چنین بنظر میرسد که باکناره گیری وی دوران ائتلاف هشت ساله احزاب میانه - چپ ایتالیا خاتمه می یابد و دوره تزلزل و بی اطمینانی در ایتالیا آغاز میشود.

در قانون اساسی ایتالیا مانند قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه، اختیارات محدودی برای رئیس جمهوری ایتالیا منظور شده است، ولی وی میتواند پارلمان را منحل کند و انتخابات جدیدی بعمل آورد.

پایان دوره قانونگذاری ایتالیا سال ۱۹۷۳ است، ولی هرگاه تحولات کنونی ایتالیا، تشکیل کابینه جدید را ناممکن سازد، انحلال پارلمان و آغاز يك انتخابات جنجالی، برحاده و طوفانی، اجتناب ناپذیر خواهد بود.



آتوچین (تابوان): دخترک با سبد تخم مرغ



جری ایت (آمریکا): صحنه ای از یک فیلم



کریستیان کارل (بلژیک): آرامش و تخیل



آرتور پروو (آمریکا): حادثه در نیویورک



آلانوکی (ژاپن): گل آفتاب گردان

پوشیو تاکامی (ژاپن): عصر مصرف





روانی نونه رئیس جمهور ایتالیا

«هرجا باشی، یاد آر که یکسان در جنگ قدرت دور گرفتاری». امپراطوری که فرمان آنها برکوهها، ها، و دریاها جاری بود. سرانجام رم با همه عظمت و روشنی و پلیدی آن سقوط و ایتالیا بتدریج جانتین آن شد. سقوط رم سر آغاز فصل تازهای در اروپاست، طلعه و گرفته سنگدلیها و بیرحمیهاست اگر قسمتی حکارهای معماری و هنر و نوع رم از دستبرد زمانه ن بود، از برکت وجود کلیسا بود، زیرا عیسوی شدن، از زوال و انحطاط فرهنگ و تمدن رم کاست. شهر رم که دارالخلافه کاتولیکها و مقر دربار پاپ وانست از پس موجهای وحشی اروپا برآید، ولی کلیسا ها، و دریاها جاری بود، اما در تحقیق و حقاوت رم دراشاعه و بیادانی، کوشا بود. گالیله مجبور شد از نواندیشی، از گناه نابخودنی ستغفار کند، شاید برای تشریح کلیسا سخنی روشن گفته ولتر نباشد: «عالیجناب بجای همه فکر میکند، در صورت وجود ایشان مردم احتیاجی بنفکر کردن

نخواهد داشت.»

چمود و ورطهای که ولتر از آن سخن میگوید، قرون وسطی و ایتالیای تجزیه شده را از عصر جدید، از عصر اتحاد جدا میکند، از تسلط خارجی و از میان تقبهای پر تضن گندیده میگذرد، ولی سرانجام به سرزمینهای خوشبید زده فردا ختم میشود.

«فردای» ایتالیا، روز وحدت آن پسال ۱۸۷۱، پیروزی ناسیونالیسم و خاموشی فودالیسم است.

با این وجود، ایتالیای مستقل و متحد، از سیاهی و انزال، حتی از «گردنه گری» عاری نیست و این کشور در راهی گام میبندد که قبلا فرانسه و انگلستان و پیش از آنها اسپانیا و پرتغال در آن گام نهادند.

مضافا اینکه ایتالیا در این راه شتاب و عجله دارد و در حالیکه قرن نوزدهم به افول خود نزدیک است میخواهد به طرز حریف با انگلستان و فرانسه شود و سرزمینهای هر چه بیشتری را به اتحاد ایتالیا ملحق سازد.

چشم انداز جدیدی که در پیش روی ایتالیا گسترده است، ماجراجویی در لیبی، لشکرکشی در سومالی و دست اندازی در اتیوپی است.

در نخستین جنگ جهانی، ایتالیا تلفات شدیدی را متحمل شد. این کشور که از نظر نظامی پیروز شده از نظر سیاسی شکست خورده و باندهای خالی از کفرانی صلح و رسای خارج میشود.

ناکامی سیاستمداران، تحقیر نظامیان، و انتقادات کارگران که نتیجه اجتنابناپذیر بلافضل جنگ است، ایتالیا را به مسیر جدیدی سوق می دهد و این سرزمین بناگاه در دامن فاشیسم جا میگیرد.

فاشیسم با شعار نظم و وحدت ملی مقام سزای را برای موسولینی، و مصرفات رم را برای ایتالیا مطالبه میکند.

ایتالیا در مقابل چشمان بهترین و بدترین مصلحت طلبان، به ملت بی سلاح و بی بنه اتیوپی حمله ور میشود، ولی الحاق اتیوپی به ایتالیا، اتریش و چکسلواکی بالمان و منجوری به ژاپن، عشق چها خورای فاشیسم و متحد آسیای شرق را فرو می نشاند هنوز لحظاتی چند از اتحاد نامقدس و شوم فاشیسم و کمونیسم بر سر تقسیم لیبستان باقی است که غرب رنگ باخته و فرسوده با پاهای لرزان، به صحنه میبندد. جنگ بشری گام میبندد.

جنگ دوم جهانی، اوج جنونها و دیوانگیها، و ره آورد آن مرگ و ویرانی است، فاشیسم موسولینی، در همه جا، چه در آلبانی و یوگسلاوی، چه در مصر و لیبی، شکست می خورد و حتی دو سال به پایان جنگ قسمتی از ایتالیا را بمقتضی می بزد.

ایتالیا چهره شکست خورده و ازبای در افتاده جنگ است، که دست لطف متفقین به سر و رویش کشیده میشود. ایتالیا با ندامت از گذشته، از مصرفات خود، «دوکاناز» در یونان، پنج ناحیه کوچک در فرانسه، «فیوم» در یوگسلاوی، سومالی، لیبی، و اتیوپی در آفریقا چشم می پوشد و پس از سالمالیا مخصوصه و مذاکره، مشکل «تریت» را با یوگسلاوی و «تیروزل» را با اتریش حل میکند و با پرداخت چهارصد میلیون دلار غرامت جنگ به یوگسلاوی، آلبانی و یونان، خود را از توشیح درگیری احتمالی با همسایگان مسیح شرقی اش میرهاند.

دوگاسبری شخصیت برجسته ایتالیا، زمامدار سر زمینی است که وارث بدبختیهای جنگ، گرسنگیها، گرفتاریها و آوارگیهاست، او در دوران کوتاهی که اصطلاحا به «دوران بازسازی» ایتالیا معروف است، کوشش پر دریغ و همه جانبه خود را صرف پیوند و بهسازی ایتالیا میکند و در این رهگذر، از حمایت اقتصادی و مالی غرب که از سقوط ایتالیا و آینده مهم اروپا بیبناک است، برخوردار است.

طی ۸ سال، ایتالیا علیرغم مشکلات و آشفنگیهای سیاسی از لحاظ صنعتی و بازرگانی دوران پر رونق و شکوفایی را پشت سر میگذارد، در تأیید و اهمیت موضوع کفایت یادآور شویم که فقط در یکسال ۳۵ میلیون جپانگرد از ایتالیا دین کردند و تولید صنعتی این کشور، بیش از ۵۰ درصد نسبت به دوران قبل از جنگ افزایش یافت و ذخیره ارزی ایتالیا به ۳ میلیارد دلار بالغ شد.

در این زمان، عضویت ایتالیا در جامعه فولاد و ذغال سنگ و بعد بازار مشترک اروپا، دورنمای مساعدتری را نوید میدهد ولی مشکلات ایتالیا چون کوهی در برابر زمامداران این کشور قرار میگیرد.

بدنیل در گذشت دوگاسبری و تصعیف روز افزون حزب حاکمه دمکرات مسیحی، خلا، سیاسی ایتالیا را فرا میگیرد، که فقط هرج و مرج و افتتاش جای آنرا پر میکند.

فقدان یک رهبری نیرومند، مقام ایتالیا را در سطح مناسبات بین المللی بقدری تنزل میدهد که علیرغم امکانات سیاسی و اقتصادی اش، در مذاکرات و گفتگوهای کنورهای بزرگ نادیده گرفته میشود. مثلا نیکسون رئیس جمهوری آمریکا، بارهبران کشورهای غرب، پیندو، هیت و ویلی برانت پیرامون عزیمتی به یکسو و مسکو و بحران جهانی پول که ایتالیا پیش از هر کشور دیگری در آن ذبنع است، گفتگو و تبادل نظر میکند، ولی کاخ سفید نمیداند در ایتالیا با چه مقامی باید گفتگو کند. پارنسی جمهوری که پس از دو هفته مذاکره پارلمانی راگزیده نشده است، بانختص وزیر که خود نمیداند تا کی مصدر کار است، بر اثر نزول سیاسی، در ایتالیا هیچ مقام و قدرتی نیست که بتواند از طرف ایتالیا با اکثریت مردم آن سخن گوید.

پارلمان، رئیس جمهوری، نخست وزیر و احزاب، همه ارگانهای کم فروغ و بی قدرتی هستند که نیروهای آنان بجای سازندگی، صرف فرسایش و خنثی کردن یکدیگر میشود. اگر دوام یک حکومت را ماخذ ثبات سیاسی و اقتصادی آن بدانیم، باید بگوئیم که اوضاع ایتالیا حتی از کودتاخیزترین کشور آمریکا لاتین، یعنی بولیوی هم آشفته تر است.

زیرا بولیوی در ۱۹۶۸ سال گذشته ۶۱ کودتا و ۷۱ رئیس جمهوری بخود دیده است، در حالی که در ایتالیا، در هجده سال گذشته سی و یک کابینه روی کار آمده اند، یعنی عمر متوسط هر کابینه از شش ماه هم تجاوز نکرده است و گاهی از اوقات، دوام یک انتصاب، بیش از یک کابینه بوده است.

انتصاب در ایتالیا همیشه است، یک کارگر نخست انتصابی است، بعد ایتالیائی. این انتصابها با زائیده تمایل سیاستمداران و احزاب حرفه ای به جنجال آفرینی، یا همسر از همه زائیده فقر و سیه روزی یا احساسات منفی است.

دانشجوی ایتالیائی بهمه چیز از سفر نیکسون به ونزوئلا تا بالارفتن قیمت سبزیجات معترض است. گاهی اوقات، در این تظاهرات، شایعه کودتا بر سر زبانها می افتد و تظاهر کنندگان اظهار میدارند که میخواهند کودتا را در لطفه خفه سازند، ولی در واقع هیچکس نمی داند - چه کسی میخواهد علیه چه کسی کودتا کند. فقط رهبر توفاشیست گفته است مایل است قیافه سرهنگهای یونان را در رم مشاهده کند.

بحران ایتالیا مسری و تظاهرات آن خولین است، پلیس با گاز اشک آور و باتون بجان تظاهر کنندگان می افتد و بیمارستانها از کسانیکه سرودستان شکسته است آباشته میشود. بردهای ایام جنبه تخریبی انتصاب ریجنهای دیگر آن میچیزد، مثلا در انتصاب نوامبر ۱۹۶۸ هشتصد و پنجاه هزار کارگر کارخانه های فلز سازی، برای افزایش دستمزد دست به انتصاب زدند، مغازه ها و اماکن عمومی را در باری و میلان به آتش کشیدند و در فلورانس سرشورش برداشتند.

در پاره ای از انتصابهای سال ۱۹۶۸، بیش از پنج میلیون از نوزده میلیون کارگر ایتالیائی شرکت داشتند و تعداد کل سناات انتصاب کارگران ایتالیائی در سال ۱۹۶۸ به دو صد و پنجاه میلیون رسید.

آلدومورو نخست وزیر وقت ایتالیا با ختم و نوییدی اظهار داشت: «این کودتی است که ایتالیا بدست آورده، زیرا هیچ ملتی جز بپتکام انقلاب یا سقوط نمیتواند تا این اندازه اسیر افتتاش شود.»

بر اثر انتصاب کارمندان پست، نامه ها پس از نود روز بمقتصد رسید. انتصابهای ایتالیا در اقتصاد این کشور اثرات مرگباری برجا نهاده است، یکی از انتصابها، ۱۳۰ شهر را در برگرفت و بیش از دو سوم کارگران این کشور دست از کار کشیدند و زندگی در سراسر کشور فلج شد و بر اثر آن، یکی از مؤسسه های مشهور اتومبیل سازی بیست و پنج درصد صادرات سالانه خود را از دست داد و بین زانویه تا ژوئن سال ۱۹۷۰ تولید صنایع فولاد ایتالیا تا ۵ درصد کاهش

ت. حال آنکه دولت ایتالیا، در برنامه عمرانی خود هفت صد افزایش را در تولید این بخش صنعتی پیش بینی کرده د.

گاهی اوقات، این انتصابها ناشی از محرومیت و تبعیض است، مثلا در یکی از انتصابها معلمان اظهار میداشتند که رابط استخدام چهارصد و پنجاه هزار نفر از آنها بنحوی است که مقامات آموزشی نمیتوانند هر لحظه و بدون اطلاع لی آنان را از کار برکنار کنند. در این انتصاب، ششصد ار معلم ایتالیائی تهدید کردند. که در امتحانات دانشموزان اخلاص خواهند کرد و مقامات آموزشی نیز بلافاصله سخ دادند که دانش آموزان را بدون امتحان بتکلاسهای لتر ارتقا خواهند داد!

همه ساله دهها هزار از مردم کم بضاعت ایتالیا بسوی مال، بویژه دره «پو» سرازیر میشوند، رنجبران تبیدست نالیائی برای اینکه گرایه نبردند، شبها را در واگون های باری میخوابند، زیرا هر کارگر ایتالیائی باید یک سوم آمد خود را برای اجاره اتاقی بپردازد که در آن دو یا سه ر زندگی میکنند.

مهاجرت ایتالیائیها تنها از جنوب به شمال نیست، بلکه یکبارگی کارگران علت اصلی مهاجرت ایتالیائیها خارج از این کشور است.

آمار رسمی ایتالیا حکایت میکند که همه ساله سیصد و پنجاه هزار نفر موطن خود را بقصد آلمان، سوئد، سوئیس، ژرمنی و سایر کشورهای آمریکائی لاتین ترک میکنند. سوئیس دهها هزار کارگر ایتالیائی باژدان و لیریوی کار ود را با قیمت ارزان بکارخانه ها و صنایع این کشور عرضه میکنند، این امر آتش رقابت و دشمنی را در کارگران ویسی شعله ور ساخته است و رقابتی که در اصل منشأ تضاد دارد، کشور سوئیس را در قلب اروپا، بتدریج کانون چرکین دیگری از تبعیض نژادی در صحنه گیتی دل میسازد.

در آلمان، سوئد، ایالات متحده و کانونهای تجمع دیگر نالیائیها نیز این موج دلخست و ریمیده انسانی، از احساس قنارت و تبعیض رنج میبرند. تنها در دیدگاه آمریکائی نین است که ایتالیائیها، ارج و شایستگی بسزائی دارند.

در این قاره مذهب بطور اتم، و در آرژانتین زبان اور اخص، عامل پیوند و همبستگی آنها با ایتالیائیهاست میلیونها نفر از مردم در سراسر این قاره پناهنده و وایتکان ۴ در غوش ایتالیا مقام کرده است، با نظر تقدس و احترام بنگرند.

وایتکان کوچکترین کشور دنیا، ولی از نظر معنوی رنگ ترین آنهاست.

در وایتکان، فقط یکپزار و نود نفر زندگی میکنند، ولی رزها و نفوذ مذهبی آن تقریباً نامحدود است، ششصد بیلیون کاتولیک در سراسر جهان که تقریباً دو سوم مسیحیان جهان را تشکیل میدهند، پاپ را جانشین و نماینده مسیح بدانند. با اینکه ایتالیا سعی کرده است آنچه از قیصر است به قیصر، و آنچه از کلیسا به کلیسا دهد، بیعبارت با قدر حدود و مرز مذهب و سیاست را تنکیک کند، با اینحال ن جدائی در عمل مشکل است. درست است که ظاهرأ پاپ مسائل سیاسی ایتالیا دخالت نمیکند، ولی ایتالیا همواره نفوذ کلیسا متأثر است، زیرا همانطوریکه وایتکان در ب رم است، مذهب کاتولیک هم در دل رم و ایتالیا جای رد.

اظهارات لویجی وایما، و اشاره مختصر رهبر کاتولیکهای جهان میتواند در انتخابات این کشور، نقش بسزائی داشته شد. گویا اینکه برخی از پاپها در مسائل سیاسی با صراحت شتر سخن میگویند.

پاپ پل دوازدهم که دعوی دیدارش با عیسی مسیح جنجالی در اروپا براه انداخت اظهار میداشت که مؤمن کاتولیک میتواند به کمونیست ملحد و خداناسناس رای دهد و با همین رای مختصر ضربه قطعی را بریکره پیروان ماتریالیسم سیاسی این کشور، زود فرود آورد.

حزب دموکرات مسیحی همانطور که از نامش پیداست، ک جرگه سیاسی یا پافت و آوند مذهبی است که پیروان پ از فقیر و غنی در آن عضویت دارند، خلاصه آنکه مذهب اعتقاد زندگی در ایتالیا ریاست کرده و بمدد آن باید

گره کور سیاست ایتالیا را باز شناخت.

از مدتها قبل یک میلیون و نیم نفر ایتالیائی بیوندهای زناشویی را برده اند، با این وجود قوانین ایتالیا که بر اساس تعلیمات کلیسا و مذهب کاتولیک استوار است در راه طلاق و با ازدواج مجدد آنها است.

پارلمان ایتالیا پس از مدتها گفتگو لایحه طلاق را از تصویب گذراند و آرا برای اجرا بدولت ابلاغ کرد ولی با واکنش منفی کلیسا روبرو شد.

برای اظهار نظر مردم و مراجعه به آراء عمومی درباره لویج پارلمان ایتالیا، نیم میلیون رای لازم است، ولی هیاکنون مخالفان طلاق یعنی پیروان کلیسا، شش برابر این رقم را جمع آوری کرده اند و اینک احزاب ایتالیا از لیبرال تا دمکرات مسیحی، از جمهوریخواه تا کمونیست، سراسیمه برآند که از دیگری با کلیسا و برگزاری رفتارندمی که آنها را عمیقاً دستخوش تجزیه و انتصاب خواهد ساخت، جلوگیری و چاره جوئی کنند.

گفتیم وحدت ایتالیا از یکصد سال پیش شکل گرفت، ولی در سرزمینی که قرنهای مآیلات تجزیه طلبی و پراکنندگی متداول و مطلوب بوده است، هر یک از ایالات و شهرها دعوی خاصی دارند و خود را از تافته جدا بافته ای میداند که وظایف حکومت مرکزی را بی اندازه مشکل میسازد.

تا چندی قبل دو صد و سی هزار نفر جمعیت ایالت «آلتودیج» Alto Adige که بزبان آلمانی تکلم میکنند و اتریش این ناحیه را «تیرول Tyrol جنوبی» میخواند تقاضای استقلال داشتند.

سازمان ملل متحد پس از ۹ سال تلاش توانست دولت مرکزی ایتالیا را متقاعد سازد که به این ایذت خود مختاری و امتیازاتی ویژه اعطا کند.

دولت املیو کلمو پس از بررسی مشکلات اقتصادی تصمیم گرفت که در تقسیم بندی ایالات تجدید نظر کند، این امر آتش تمایلات شوروندی و تجزیه طلبی را شعله ور ساخت. در نواحی «ابروتزی» و «کالابریا»، بر سر تعیین مراکز جدید ایالتی دهنه رقابت و دشمنیهای گذشته از نو با خنوتی هر چه تماثر تجدید شد. مردم کالابریا از انتخاب «کاتازورو» بعنوان مرکز ایالتی سخت بختن درآمدند و در تظاهرات و اشتتاشات متضادی خود اتومبیلهایی را که در کاتازورو شماره گذاری شده بود آتش زدند و خسارات زیادی به مغازه ها و خانه های کاتازورونها وارد آوردند. در این اشتتاشها عده ای کشته شدند و وقتیکه نیروهای پلیس از سرکوبی شورش عاجز ماند، دولت با اعزام نیروهای نظامی، شورش را فرو نشاند.

اگر دوران رم را از تاریخ ایتالیا تقریق کنیم، ایتالیا را هرگز یکپارچه و یکدل نخواهیم دید، حتی در دوران تسلط خارجی، ایتالیا در مقابل یک قدرت سر فرود نیاورده است، بلکه بخشی در مقابل اتریش، قسمتی در برابر فرانسه، و ناحیه ای پیش روی کاستیل و «آراگون» زانو زمین زده است. امروز نیز تعدد احزاب، اختلافات عمیق و فاصله های پر تشندی آنها نه تنها بر مناسبات حکومت و پارلمان فائق است، بلکه بر همه سطوح سازمانی یک حزب، رهبران جناحها، کادرها و حوزه ها نیز برکشیده است. مثلا فائاتی نخست وزیر سابق و سیاستمدار کهنه کار ایتالیا، شانی پیروزی و امید حزب دمکرات مسیحی در انتخابات ریاست جمهوری است، ولی ناگزیر از کناره گیری میشود زیرا طی ۹ بار رای گیری عده ای از نمایندگان حزب دمکرات مسیحی از دادن رای به او خودداری میورزند، مخالفت آنان با فائاتی از آژوروست که وی در سال ۱۹۶۴ با نامزد ریاست جمهوری آنان مخالفت ورزیده بود.

این گروه در جلسات کالج انتخاباتی با بلحنی توهین آمیز خطاب به فائاتی فریاد میکشیدند: «کوتاه قد، زروزی ریاست جمهوری را بگور خواهی برد»

حزب دمکرات مسیحی ایتالیا، یعنی پیروزرگترین حزب سیاسی این کشور، در سال ۱۹۵۴ چه منفردا، و چه با همکاری احزاب میانه و چپ ایتالیا، زمام امور این سرزمین را در دست داشته است و نخست وزیران ایتالیا همواره از این حزب بوده اند.

در نخستین سالهای پس از جنگ، این حزب ایتالیا را

بسوی ثبات و سازندگی رهنمون شد. ولی اتکا، بیش از حد این کشور بقرب، که شاید در آن شرایط، طبیعی و اجتنابناپذیر مینمود ایتالیا را بصورت یک کشور بی حس و دلباره در آورد و تعددات و مخارج نظامی گزافی را به ایتالیا تحمیل کرد. بطوریکه ایتالیا سالانه دو میلیارد و ششصد میلیون دلار صرف مصارف دفاعی خود میکند.

روزنامه «پاس سران» Pas, Seran در این زمینه نکته جالبی دارد. این روزنامه مینویسد: «ایتالیا با عضویت در پیمان اتلانتیک شمالی فقط از ۱۳۰ کیلومتر مرز خود دفاع میکند. مفهوم آن اینست که در ۱۳۰ کیلومتر یک ژنرال و در هر ده متر یک سرهنگ گمارده میشود.

این مسائل و عجز حزب دمکرات مسیحی از درک نیازمندیها و مقابله با بحرانهای مالی و اقتصادی، سرعت نفوذ این حزب را در رای دهندگان کاهش داد.

در انتخابات سال ۱۹۶۸ حزب دمکرات مسیحی فقط ۴۶۶ کرسی در پارلمان ایتالیا بدست آورد و این حزب برای احراز اکثریت ناگزیر از ائتلاف با سایر احزاب، حزب دست چپ سوسیالیست، یا حزب میانه - راستی سوسیال دمکرات یا حزب اعتدالی و کوچک جمهوریخواه است.

پیشرونی



پیشرونی

دربارۀ این همکاری نیز اختلاف شدیدی در میان جناحهای مختلف این حزب بروز کرده است. فائاتی که در سالهای اخیر گرایش زیادی بر است پیدا کرده، و همچنین فولاتی دبیر کل حزب دمکرات مسیحی خواهان همکاری با حزب دست راستی لیبرال و حزب میانه دست راستی سوسیال دمکرات است، در حالیکه آلدومورو وزیر خارجه و رهبر بلا منازع جناح چپ این حزب خواستار ائتلاف و همکاری با حزب سوسیالیست است.

تفرقه و چند دستگی مذهب است که آزر خطر را برای ایتالیا بصدا در آورده است، ولی زمامداران ایتالیا و رهبران احزاب اینکتور پنه در گوش دارند. حزب کمونیست ایتالیا بزرگترین حزب کمونیست اروپای غربی است، ولی یکی از سیاستمداران ایتالیا گفته است: «اگر مردم ایتالیا بدانند که آرایشان آنها را به کمونیسم می کشاند، در رای دادن به فاشیسم تردید نخواهند کرد.» اکنون دیگر همه راهها به رم ختم میشوند، ولی آیا یکبار دیگر راههای رم، برای عبور فاشیسم هموار خواهد بود؟

تصانفتا

تصانفتا

تصانفتا

نوشته محمود جعفریان

چرا درك و تشخیص خطوط حرکت کمونیس در خاور میانه عربی برای توده های مردم دشوار است؟ اگر فقط پاسخ باین سؤال ضرورت داشته باشد تلویحا مفهوم آن اینست که توده های عرب در خاور میانه عربی خطوط حرکت سایر سیاستها را نمی شناسند. اما، حقیقت امر اینست که کثیری از توده های عرب در شرایط فکری مردم هند در سال ۱۹۲۰ بسر میبرند. منظور این نیست که عقب افتاده هستند یا هندیها نیم قرن از خاور میانه عربی پیشرفته ترند منظور دقیقا نوع برخورد توده های عرب با مسائل سیاسی است ام از کمونیس یا غیر آن. چگونه؟ مردم هند در دورانی که مستقیما زیر سیطره استعمار بودند سرگرمی هائی داشتند که مهم ترین آن اختلاف مذهبی بود. استعمار این اختلاف را دامن میزد و بخصوص اقلیت های مذهبی که مستعبد تر و متشکل ترند در مقرب لردهند مقامی والاتر داشتند تا با کسب روحیه جدید بتوانند به اختلاف های مردم هند ضربات جدید وارد سازند، در نتیجه گروه های مختلف مذهبی بروی یکدیگر شمشیر میکشیدند و شاد بودند از اینکه اگر شمشیرشان بشکند لردهند شمشیر نو به آنها خواهد داد و اگر سرشان مجروح شود لردهند پزشک خواهد فرستاد..... در شرایط امروز کثیری از مردم عرب در خاور میانه عربی آنچنان به نوعی اختلاف های فکری، شبیه به اختلاف های مذهبی هند، گرفتارند که نفس اختلاف بصورت هدف درآمده است لذا در ریشه یابی حوادثی که پیرامون آنها میگردد روشی برای تجزیه و تحلیل در پیش میگیرند که احساساتشان ارضاء شود یعنی در حقیقت حریف خود را از پای درآورند، اما، هرگز این حریف عامل نفاق افکن نیست کما اینکه سابقا در هند آنکس که میکشت و آنکس که کشته میشد هندی بود نه عامل نفاق و اختلاف... بطور مثال: نزدیک بینی تا آنجاست که اگر امروز از یک جوان عرب که علیه ایران شعار میدهد بپرسند یا ایران چه اختلافی داری جواب میدهد جزاثر عرب را اشغال کرده است، اگر بپرسند که چهارده سال قبل چرا شعار میدادی یا چرا شعار میدادند در فکر فرو خواهد رفت اما، هرگز به نتیجه نمیرسد زیرا سخت گرفتار احساساتی است که وجود او را بسختی تسخیر کرده اند

کمونیس و منافع آن در خاور میانه عربی رقباى دست بسته

لذا هرگز در برابر این سؤال قرار نمیگیرد که عوامل نفاق افکن در خاور- میانه عربی چه کسانی هستند؟ و چه کسانی هستند که مردم خاور میانه را شمشیر بدست و رو در رو میخواهند؟ آیا کشورهای عربی باین علت روبروی هم قرار گرفته اند که به جزاثر یکدیگر تاخته اند؟ کمونیس در خاور میانه عربی از تاریکی اختلافها و برخوردهای خصوصی و شخصی اعراب سود میبرد و آگاهانه در این تاریکی حرکت میکند.... در عراق بعثی ها گمان دارند که کمونیسها آمده اند تا آنها را در برابر همسایگان شان تقویت کنند، این تصور در سوریه نیز وجود دارد، گروهی از سوریه ها، گمان دارند که اگر کمونیسها نبودند عراق زودتر از اسرائیل بر آنها شیبخون میزد، در خاور میانه عربی کمونیس همه را علیه یکدیگر «تقویت» میکند و تدریجا بصورت لردهند در میان، باین ترتیب درك و تشخیص خطوط حرکت کمونیس در خاور میانه عربی برای توده های مردم روز بروز دشوارتر و نامرئی تر میشود. روزگاری که استعمار کهن در هند از راه ایجاد اختلاف به حکومت رسید و از راه شعله ور ساختن آتش اختلاف به حکومت ادامه داد قلم روشن فکران هند برای نوشتن حقایق و آگاه کردن مردم شکسته بود، اما مبارزات زیرزمینی وجود داشت گو اینکه برای آگاه کردن همه مردم هند کافی نبود. کمونیس در خاور میانه عربی از تجارب استعمار کهن بهره میبرد و از خطاهای گذشته آن پرهیز دارد باین ترتیب که از سوئی یا استفاده از کلیه عوامل دولتها را در باره کمونیس به سکوت و بی تفاوتی وادار میسازد و او که خود بی تفاوت و ساکت نیست در توده های مردم دست به تبلیغ و کار توضیحی میزند یعنی در میدان مبارزات افکار خاور میانه عربی بیگانه رقباى دست بسته میروند..... در کشورهای خاور میانه عربی نقش مشابهی داشته است یعنی تنها به رضایت حکومتها راضی نبود بلکه در صف توده های مردم زیر عناوین مختلف و از راه های گوناگون نفوذ میکرد لذا اگر صدائی علیه استعمار در میخواست از هر طرف درهم گوییده میشد..... استعمار عقیدتی یا استعمار تو در کشورهای مورد نظر برای تسخیر

یکاهای اجتماعی بیش از استعمار بن در شرایط قدیم فعالیت دارد و ن امر موافق است با شرایط زمان. استعمار عقیدتی یا استعمار نو تنها مونیسم را در بر نمیگیرد زیرا استعمار بن نیز بشیوه نو تلاش خود را برای مین منافع یا ادامه استعمار از مسالها ش آغاز کرده است که مردم گاهی بیورهای مشابه که بعضا نیز در رانطی که با کمونیس شریک المال شود باز شناختن دستها از یکدیگر نوار و حیرت آور است..... نمونه روشن، ماجرای انگلستان عبدالناصر در خلیج فارس است، گلستان که نمیتوانست گسترش نفوذ سر را در سواحل جنوبی خلیج تحمل ند ناگزیر به مقابله بود، کمونیس بن الملل نیز ناصر را در قاهره و شق آزموده بود لذا ضعف خود را ر افزایش قدرت او می دید . . . سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۷ کمونیسها در برابر افکار عمومی آرتوز راهی و ستایش ناصر نداشتند و در غیر بصورت نمیتوانستند مطالب خود را مردم در میان گذارند ناصر را بستند و بر اطرافیان ناصر خرده گرفتند، بعد از بازگشت نیروی فیرفاتح ناصر از یمن نخستین دست را برای انتقاد از سیاست و کر ناصر بدست آوردند و از سال ۱۹۶ پشدت فلسفه انقلاب مصر را حکم کردند تا در برابر هجوم و شرف آنها استعکاسات فکری و قیدتی وجود نداشته باشد..... در دنیای عرب کمونیسها از نتاج کارخانه های کوچک یا ایجاد انها و ساختمان بیمارستانها نگران هستند اما با دقت نگران هستند که مردم پیشرفتها را حاصل تلاش کومتهایشان ندانند و بین مردم کومتها پیوند ایجاد نشود..... براین اساس اگر سادات ۱۹۷۰ ای آنها مخاطره آمیز نبود سادات از نظر آنها وضعی دین روشنی نخواهد داشت مگر آنکه لیلیات ضد سادات در داخل و خارج سر او را در شرایط ۱۹۷۰ نگاه ارد و همچنین ناکامی در برابر شکلات خارجی و حل مساله سرائیل روزگاری که میسیونهای مذهبی هزینه قدرتهای بزرگ در آفریقا لاش میکردند آنقدر از خواب و خوراک حتراز داشتند که مردم آفریقا گمان ببردند خداوند آنها را برای کمک

به محرومان و مستمیدگان به زمین فرستاده است، صدای وردها و دعاها آنقدر بلند بود که مردم آفریقا صدای دیگری را نمی شنیدند..... در خاور میانه عربی صدای کمک دهند و شعارهای کمونیسها آنقدر بلند است و تا حدی فضا را اشغال کرده است که مردم گاهی مطالع اقتصادی ر کمونیس را از یاد میبرند مثلا فراموش کرده اند که احزاب کمونیس خاور میانه از سال ۱۹۴۴ برای تحویل چاههای نفت خاور میانه به دولتهای کمونیس تلاش وسیعی را که هنوز ادامه دارد آغاز کرده اند و همچنین فراموش کرده اند که نیاز این کشورها به نفت در سال ۱۹۷۱ بیش از ۱۹۴۴ است..... از سال ۱۹۸۰ بیعد نیز کشورهای کمونیس راهی ندارند جز آنکه به چاههای نفت در خارج از دنیای کمونیس تکیه کنند و خاور میانه عربی آسانترین است روزنامه های احزاب کمونیس خاور میانه عربی نه تنها تسلط کشورهای کمونیس را بر چاههای نفت عرب بظاهر نیز مورد انتقاد قرار نمیدهند بلکه اظهار خوشحالی نیز میکنند تا بطور کلی بصورت یک «مساله» در افکار عمومی عرب مطرح نشود زیرا تسلط کشورهای کمونیس بر این چاهها بدون توافق با قدرتهای بزرگ غرب امکان پذیر نبوده است و از سوی دیگر منافع قدرتهای بزرگ، مرزهای محدودی برای منافع کمونیس بوجود میآورد که باینجا آنها و چگونگی تأمین نیازشان متناسب نیست لذا فعالیت شبکه های کمونیس بسوی مناطق نفت خیز سمت میگیرد تا در وهله اول بصورت عوامل فشار از فعالیت این شبکه ها بهره برداری شود و در مراحل بعد راه برای استیلاء آماده گردد، حرکت دوش بدوش استعمار کهن و کمونیس در جزیره العرب چهره ای روشن از این خواستهاست باین ترتیب که گاهی پوشش استعمار سرخ، سیاه است و گاهی استعمار سیاه پوشش سرخ دارد و در مجموع از نیاز و تفاهم و بهره گیری حکایت میکنند..... از سال ۱۹۵۲ کمونیسها علیه هر نوع پایگاه نظامی در اطراف مرزهای کشورهای کمونیس و در خاور میانه تبلیغات وسیعی را آغاز کردند، اما، امروز همزمان با قراردادهای نظامی از خاور میانه تا اقیانوس هند در جستجوی پایگاههای نظامی اند لذا هر نوع حضور در خاور میانه عربی که در

این زمینه کمک کننده باشد برای آنها مفتاح است..... حل مشکل عرب و اسرائیل و ایجاد آرامش در خاور میانه عربی از شمارها و دشمنی ها خواهد کاست و در صورت استقرار امن و آرامش، توده های عرب به محیط زندگی خود و مشکلات خود بیشتر توجه خواهند کرد و این وضع برای کمونیس که سخت به تحریک عواطف و احساسات ضد غربی عرب نیازمند است زیانی بزرگ خواهد بود لذا کمونیس در خاور میانه عربی نه طرفدار جنگ است و نه جانبدار صلح بلکه مایل است که استخوان همیشه لای زخم باقی بماند مگر در صورتی که بعد از جنگ، شعار دهندگان، رزم اوران و سرزمین های آنها را یکجا در اختیار بگیرد، اما، هنوز چنین تسلطی ندارد لذا هنوز از حالت معلق و گره کور حمایت میکند و در این حمایت همدوش اندسته از استعمارگران غربی است که حل مساله اسرائیل و عرب بسود آنها نیست. با توجه به این حقایق نباید تعجب کرد که چرا در شرایط رفع یا کاهش بحران رادیوهای کشورهای غربی که مخالف صلح اند، همزمان با کمونیسها، چریک های فلسطینی را برای تشدید و بحرانی ساختن وضع تشویق می کنند و حمایت گره دیگری از قدرتهای غربی که پشت سر اسرائیل ایستند به کمونیسها امکان میدهد که هر چه بیشتر احساسات و عواطف توده های عرب را تحریک کنند. یکی از نکات برجسته و قابل توجه در مسائل خاور میانه عربی اینست که هرگاه کمونیس بین المللی قصد تسلط بر نقطه یا منطقه خاصی داشته باشد همزمان با سیج شبکه های حزبی، دولتهای زیر نفوذ خود را به آن منطقه توجه میدهد و باین ترتیب در افکار عمومی، راه را بر نفوذ قدرتهای نامطلوب می بندد. امروز وضع جبهه های تحریر یا جبهه های آزادی بخش در دنیای عرب تا حدی درهم و آشفته است که مردم جبهه های ملی را از جبهه های ساخته و پرداخته غرب و کمونیس باز نمی شناسند، در اطراف مناطق نفت خیز و ثروتمند دهها جبهه تحریر تشکیل شده است یا از دوردست خود را بسوی این نقاط میکشند، کمونیسها سعی می کنند در این صفوف راه یابند و در راه نفوذ از نظر مردم عادی دنیای عرب که مسائل سیاسی را نمی شناسند

خدا حافظ پیتون پلیس!

از: تو فر پلایش

ماجراهای پشت پرده این سریال مورد علاقه مردم سراسر دنیا و آنچه بر نویسنده داستان پیتون پلیس گذشت

« باز گشت پیتون پلیس » و داستانهای دیگری که به دنبال پیتون پلیس نوشته شد چه سر نوشتی پیدا کردند؟

ازدواج خود در آورد که بی مسأله آستنی خودش را به او گفته بود، در صورتیکه واقعاً آستنی نبود. و اکنون لسللی هارینگتون، پدر رادنی، که مدیر کارخانه‌های پیتون است اسرار داشت که عقد ازدواج فسخ شود... پاراپارا پارکینز دختر گندم گون دلریپ و دیوانه کننده‌های است و از آن گونه دخترها است که گاهی Zofrig خوانده می‌شوند... انسان حتماً فکرمی‌کنند که هر کسی که بحکم مکر و حیله به دام ازدواج با این دختر افتاده بود، بی‌شک از این فریبی که خورده است سیاسی‌کنار خواهد بود. اما اصول و قوانین ادب‌های بازاری اسرار دارد که هر چیزی باید برای خودش مسأله‌ای، اضطراری و احتمالی باشد... و از اینرو زن و شوهر بی‌عشق ناگزیر بودند که بی‌عس و بی‌روح، سر میز ناشناسی بنشینند و لسللی هارینگتون (با آن بازی تقریباً بر لمطراق پلی لانگتون) بیاید و غرغردد... آیا این همان هرزگی کذابی پیتون پلیس بود... شبی که پسرها دخترهایی را که (پیش از راه افتادن سریال تلویزیونی) فریب داده‌اند، بصورت زنباری پر هیز کاری درمی‌آورند... و انسان ممکن بود چنین استنباط کند که پل هاولاش تصمیم گرفته‌است گناهکاران گوناگون میسز هتالیوس را به کیفی برساند و همه‌شان را - به قول خودش - به‌سوی روشنائی راهنمایی کند.

ده‌است و در واقع پدر گمشده آلیسن است. بیگمان، کسی که مثل الیوت کارمن نبه دوست‌داشتنی باشد، هرگز ممکن ست زنتی را کشته باشد. الیوت کارمن تنها در پیتون پلیس به اینسو و آنسو می‌ت، یخه مردم را می‌گرفت و سؤالیهای ناپیسته‌ای می‌کرد. و ما در جریان این دقیق‌ها، آگاه شدیم که لسللی هارینگتون عده‌ای از زنان شوهردار پیتون پلیس روسری داشته است. یکی از این زنان، ولی آلدرسن، منشی او در کارخانه، هائز تی، و زن فرزندهای به نام جرج بود که مایارا بسیار بد تغییر کرد. یکی دیگر از برنابیان لسللی هارینگتون زن سرده بوت کارمن بود که از قرار معلوم در ره جنگ دوم جهانی که الیوت برای دمت به وطن خود به میدانهای جنگ ته بود، چندان رفتار درستی نکرده بود... پس میسز کارمن را لسللی هارینگتون مانورای پیتن پلیس، کشته بود... یا ن اقل این حرف‌ها بود که پل هاولاش می‌زد، تا گفته نماند که این کالج مؤسسه‌ای بود ه محض خاطر این يك واقعه از مردابهای راف سر برداشت و بی‌آنکه اثری از خود جای بگذارد، در مردابها فرو رفت، فورهنلی از آن آدمها بود که هر جمله‌ای با عباراتی چون «به قول هرمان ملویس!» چنانکه هرمان ملویس می‌گوید شروع کرد. ما استعطاق استنیزه آلدود او به ناق دست به گریبان شدن‌ها و شت‌بریز ن‌ها الیوت کارمن، مایه کشف آن چیزی د که نویسنده‌گان پیتون پلیس «حقیقت» دوست هشتند... و مکر حرف‌شناویسی مدعی

پیتون پلیس را به گلوله بندد) بپردازد... نورمن، برادر رادنی، که شیفنگی کود کانه‌ای نسبت به مادر سرده خود داشت، اکنون معصم بود از قید میراث خود بگریزد و به توده کارگر بیبونده، بدینمعنی که در کارخانه خانواده در انباری کار کند. هارترین- پیتون که جرج مگریدی نقش او را به عنوان پیر مرد بست‌فطرت فرسوده‌ای همده گرفته بود به‌سوی خلاء داستان به حرکت در آمد... و برای اداره کارخانه مدیر جوان دروش‌بینی به نام دیوید شوستر پیدا کرد و لوید شوستر زن هیستری زده خود دوری و دختر پنجساله و کر خود «کم» را به خانه پیتون آورد و آشکارا، مقدر آن بود که این دختر کر فاجعه‌های تازه‌ای به‌پار بیاورد... با اینهمه، کسی که بیشتر از همه از این تغییرها و دگرگونیها بهره برد الیوت کارمن بود. چه گذشته از گرفتن انتقام مرگ زن خود که بسبب آن هیجده سال در زندان مانده بود، از راه ازدواج با کنتانی مکنزی که حتی پس از گذشت از آنکه شهرت و آبرو و دختر خودش را بدست آورد، ناگهان، به نحو سرپوزی، صاحب روزنامه کلاریون پیتون پلیس شد. هات‌سویپیر، به‌صورت بسیار ساده‌ای، روزنامه خود را با یکی از آن توضیح‌های حیرت‌آوری که در پیتون پلیس داده می‌شود، رها کرد و خود به گوشه عزلت پناه برد: دشما آن مردی هستی که این شهر به وجودش احتیاج دارد»

می‌شد. این تابلو، گذشته از این، تاریخ بر خورد اخیر هر یک از این قهرمانان را به قهرمان دیگر نشان می‌داد... یکی از اعضای هیئت تحریریه روزی گفت: «گاهی حقیقتاً خیال می‌کنم که در مرکز شبکه ارتباطاتی هستم که نویسنده‌گان را از مقصد همه قهرمانان آگاه می‌دارد» روزی، هاولاش تصمیم گرفت به طرف جوانان روی بیاورد... و افرادی که زیر دستش کار می‌کردند، همه انواع آن پیتون پلیس استالچر لاک (لی گرات) را به میان آوردند که نخستین بار می‌خواست مظهر و نمونه طبقه‌های پائین اجتماع در تلویزیون باشد... این طبقه نوع خاصی از طبقه پائین جوانی بر خورد و این زن جوانان پیشنهاد کرد که پتی در آپارتمان او زندگی بکند... سپس، هر دو شان به میعاد که با دو مرد ترتیب داده شده بود رفتند و یکی از این دو مرد با پتی گلاویز شد. این مرد حتی توانست پتی را روی رختخواب بیندازد اما پتی اشکریزان به او گفت که دختر آبرومندی است و از پیتون- پلیس آمده است. (درواقع، در جریان این فیلم سریال تلویزیونی نیویورک‌شیر شیر و به کار، پایشت و سوسه و فساد بود. در آنجا بود که کنتانی مکنزی همه قوانین و اصول نیوانگلند را فراموش کرد و برای آلیسن آستنی شد. در آنجا بود که دکتر راسی با کینه و شکنجه آشنا شد... در آنجا بود که پتی آلدرسن، به چشم دختر تلفنی نگریده شد و تقریباً روده شد... و یگانه راه نجات، تولیوم، این بود که اتوبوسی برای بازگشت به پیتون پلیس گرفته شود، شبی که دیگر شب گناه گریس ضالیوس نبود و دهکده پاکس و بیکنهای

دل شود اما دکتر هارکام هرگز روش‌های ماتریالیست منشا برادرش را تأیید نکرده بود و درباره دکتر راسی نیز چندان نظر خوشی نداشت و گلگوروتی هر دم اشک می‌ریخت و برای هشت نویسنده هیچ‌راهی پیدا نشد که این مسائل پیچیده را حل کند، جز آنکه همه این جماعت را از صحنه بیرون بریزند... این حادثه باز هم دکتر راسی را بی معشوقه گذاشت. از اینرو نویسنده‌گان پیتون پلیس استالچر لاک (لی گرات) را به میان آوردند که نخستین بار می‌خواست مظهر و نمونه طبقه‌های پائین اجتماع در تلویزیون باشد... این طبقه نوع خاصی از طبقه پائین جوانی بر خورد و این زن جوانان پیشنهاد کرد که پتی در آپارتمان او زندگی بکند... سپس، هر دو شان به میعاد که با دو مرد ترتیب داده شده بود رفتند و یکی از این دو مرد با پتی گلاویز شد. این مرد حتی توانست پتی را روی رختخواب بیندازد اما پتی اشکریزان به او گفت که دختر آبرومندی است و از پیتون- پلیس آمده است. (درواقع، در جریان این فیلم سریال تلویزیونی نیویورک‌شیر شیر و به کار، پایشت و سوسه و فساد بود. در آنجا بود که کنتانی مکنزی همه قوانین و اصول نیوانگلند را فراموش کرد و برای آلیسن آستنی شد. در آنجا بود که دکتر راسی با کینه و شکنجه آشنا شد... در آنجا بود که پتی آلدرسن، به چشم دختر تلفنی نگریده شد و تقریباً روده شد... و یگانه راه نجات، تولیوم، این بود که اتوبوسی برای بازگشت به پیتون پلیس گرفته شود، شبی که دیگر شب گناه گریس ضالیوس نبود و دهکده پاکس و بیکنهای



سفيدبوستان، کمتر سیاه‌پوستی از طبقه پائین در برنامه‌های تلویزیون دیده می‌شد و کمتر سیاه پوستی به چشم می‌خورد که دائم‌الخمر یا کلفت باشد و کمتر جوان سیاه‌پوستی دیده می‌شد که بزه کار باشد... سیاه‌پوستان یا به صورت جراح مغز، یا کارآگاه دانستگاه دیده یا هنرپیشه بسیار خوش‌سرد نشان داده می‌شدند یا اینکه اصلاً نشان داده نمی‌شدند. از اینرو، برای نشان دادن طبقه کارگر، نام این خانواده با اصطلاح سیاه‌پوست چپر لاک گذاشته شده بود... اینجا پدر و مادر «پای» و «مامی» خوانده نمی‌شدند، زیرا که اگر چنین خوانده می‌شدند، مسأله رنگ‌تزازدی پیدا می‌کرد... و برای آنکه چنین چیزی به میان نیاید، پدر و مادر در اینجا با نام‌های ساده می‌شدند و این امر نشان می‌داد که آنها از

پل هاولاش شده بود) هشت سناریونیست پیتون پلیس، در جستجوی جوانی، ناگزیر شدند دختری هم برای دکتر راسی پیدا کنند زیرا که بازگشت الیوت کارمن رشته معاشقه او را با کنتانی مکنزی گسسته بود... و بدینگونه واقعه سر هم‌بندی شده‌ای نیز آغاز شد که پای «کم» دختر دکتر مورتن و پای دکتر می هم که از یکی از پاسگاههای جبال‌آند بازگشته بود در خلال آن به میان آمد. این شخص دکتر وینست‌هارکام را نیز که برای مداوا و معالجه سرخ‌بوستان منطقه به‌فاسیس این پاسگاه همت گماشته بود را اکنون می‌خواست برای معالجه مرض درمان‌ناپذیری به بیمارستان پیدا می‌کرد... و برای آنکه چنین چیزی به میان نیاید، پدر و مادر در اینجا با نام‌های ساده می‌شدند و این امر نشان می‌داد که آنها از

سه برنامه نیساعته فراهم می‌آوردند و در دوره دوم نمایش تعطیل تابستانی هم در کار نبود. در ابتدا هاولاش تنها سه نویسنده داشت که هر کدام در هفته سناریو یکی از این سه برنامه را فراهم می‌آوردند. اما این‌هسته کوچک بزودی بصورت هیئت تحریریه‌ای در آمد، هیشی که از سه بزرگ دبیر تشکیل می‌یافت، طرح اساسی سناریو هر برنامه‌ای را می‌ریخت و آنوقت این طرح به دست پنج نویسنده دیگر داده می‌شد تا به آن شاخ و برگ بدهند. همه این پنج نویسنده افرادی بودند که کمتر از سه سربینجال داشتند و در هفته مجموعاً هزار دلار می‌گرفتند. در مقر نویسندگان تابلو غول‌آسانی وجود داشت که نام و نشان می‌سود قهرمان اصلی داستان، طبق گروه سنی بوسیله کارت‌های نارنجی و آبی و زرد رنگی در روی آن نشان داده

ش می‌دهند... خلاصه، قاتل نه الیوت- ارمن بود نه لسللی هارینگتون... قاتل زن سود هارینگتون بود که اکنون خوشبختانه پانی مسأله روده اثنی عشر شده بود و کتر مورتن توانسته بود تشخیص بدهد... حل مسأله کارمن بسیاری از خطوط لسللی داستانی را که هاولاش از میسز الیوس به‌ارت برده بود، تغییر داد. لسللی- رینگتون، بسبب مسأله‌ای کارخانه را رها رد و به قصد گردش دور دنیا به راه افتاد و سران خود را گذاشت که خودش، رذشان را نگه بدارند. رادنی، پسر بزرگتر، ی را طلاق داد. برای اینکه لسللی هارینگتون برتفه بود که همه مخارج مداوای پدر «پتی» یعنی همان جرج فرزندانه را - که آموزش کرده بودیم که دیوانه شده بود - در صدد برآمده بود که همه میدان

باز خرید ارزش‌های اجتماعی نیست؟ وقتی که هاولاش قالب داستان خودش را فراهم آورد، اشکالات بسرعت توسعه پیدا می‌شود - باین قریب وقتی که هارینگتون‌های جوان در خانه اتم درهم کرده‌اند - ما به طرف خانه مکنزی که خانه بسیار پاکیزه‌ای است و همه‌جای آن را پرده‌ها و گل‌دانا‌ها قرا گرفته‌است، می‌رویم و آنجا کنتانی مکنزی بیوه را می‌بینیم که دلش برای دختر تقریباً کتاره جوی خودش آلیسن (میا لارو) پرسی می‌زند... همان دختری که بیخود پرسه می‌زند و از نویسنده‌شدن حرف می‌زند. آلیسن در مغازه کتابفروشی مادرش، کار می‌کرد و به‌مناسبتی، برای هات‌سویپن مدیر پیر و توانمند روزنامه کلاریون پیتون پلیس طرحی نوشت. آلیسن نیز مخلوق گنشا و پیچه حران‌زاده‌ای بود اما از آنجا که نه او داستانی

فیلمهای تلویزیونی زوفا در یک سلسله مراحل کوتاه پیش می‌رود - و در هر برنامه نیساعته پنج شش قسمت کوتاه گنجانده می‌شود - باین قریب وقتی که هارینگتون‌های جوان در خانه اتم درهم کرده‌اند - ما به طرف خانه مکنزی که خانه بسیار پاکیزه‌ای است و همه‌جای آن را پرده‌ها و گل‌دانا‌ها قرا گرفته‌است، می‌رویم و آنجا کنتانی مکنزی بیوه را می‌بینیم که دلش برای دختر تقریباً کتاره جوی خودش آلیسن (میا لارو) پرسی می‌زند... همان دختری که بیخود پرسه می‌زند و از نویسنده‌شدن حرف می‌زند. آلیسن در مغازه کتابفروشی مادرش، کار می‌کرد و به‌مناسبتی، برای هات‌سویپن مدیر پیر و توانمند روزنامه کلاریون پیتون پلیس طرحی نوشت. آلیسن نیز مخلوق گنشا و پیچه حران‌زاده‌ای بود اما از آنجا که نه او داستانی

هفته‌هایی که این فیلم را تماشا می‌کردم، هیچکس را ندیدم که حتی یکی را ببوسد. آیا این موضوع، موضوع خط‌شدی است یا از بیم خوردن آرایش موهایشان می‌ترسند؟ - شهر پیتون پلیس حکومتی که به چشم دیده بشود ندارد... در اینجا نه شهرداری هست، نه انجمن شهر هست و نه صاحب‌منصب دیگری... آیا این شهر، و این شهر او برای بازاری است که دکترها در آن بر همه چیز حکومت می‌کنند؟

دیگر می‌برند... من در مرحله‌ای بر مستی و رخت خود شدم و درباره علائم اعتیاد شبانه خود شتایی نوشتم. اما اکنون همه این تها کمی مبهم است. - چرا هر مرد چهل‌پنجاه ساله این زاکت کن‌باف می‌پوشد؟ - چرا همه زنها موهایشان را با آن می‌شستند؟ - چرا همه اینها به اصطلاح آهار زده‌اند و می‌مغنون درازی دارند؟ آیا فوکس بیستم اسرار دارد که این سبکها، برای یوهیشتایر است؟ (شنیده‌ام که کلرول مسئول سریال تلویزیونی بوده و این‌یکه شاید موضوع را روشن کند؟ - فکس می‌کردم که قرار است این نمایش «سکس» باشد اما در همه آن

بوم اروپا هستند. مردمی که از لیبستان
رستان یا چکوسلواکی به مملکت ما
ند هنوز این عادت را پیدا نکرده‌اند که
بومهای قراردادی و قالبیهای یک‌نواخت
س بکنند...

دخترهای طبقه پائین عموماً (مثل
... و مثل کارمن جونز) «سکسی»
می‌شوند اما استفاده بسیار آشکار
های طبقاتی خلاف اصول وقوفین
یون است. از اینرو اصطلاحاً به
رفته بود و تکنیسین آزمایشگاهی شده
این امر او را از لحاظ فکری و معنوی
ته دکتر راسی کرده بود و دکتر راسی
گوشه‌گاز گرفتند و در رخت‌های که
زمین‌های خشک و خشونت‌بار خود و
کوشش‌گاز گرفتند و در رخت‌هایی که
پل مولتی اجازه می‌داد، می‌توانست
عشق او را بدهد. اما همان‌اینها و
هائی که دختر طبقه‌های پائین را «سکسی»
می‌دهد، مایه آن می‌شود که پس
ای پائین خطرناک به نظر بیاید... حتی
ای سفید پوست هم چنین هستند... از
جوچرناک که با دختر میخانه‌داری به نام
جاکس به گردش می‌رفت و پس از
ست از دارا نادوب ریتا جاکس را سر
عشقیازی با نورین هارینگتون جوچرناک
را در گوشه خلوتی، در کنار بارانداز، پیدا
طبقه خود، عکس‌العمل نشان داد...
را بزور به گوشه تاریکی برد و بوسه‌ها
گرفت، عملی که به نظر من منطقی
ر بنفشه است، زیرا که همه زبان درام
یونی سمبولیک است... ریفا بعداً
ف کرد که من، در جریان آن بوسه‌ها
ای، دقیقه‌ای لذت ببرم، چندانکه دیگر
خودداری نداشتم... و بدینگونه تعریف
اوگوستن در درباره گناهان برانداز کوفت
روم پذیرفت و همه افسانه‌ها را درباره

هر هفته به استودیو می‌رسید، دآوری بکنیم
باید بگوییم که این عشقیازی برای بینندگان
این برنامه بزرگترین منبع هیجان و تأثیر
بوده است... و از اینرو، رادنی، به عنوان
ال سید (El Sid) صحر حاشی، یگانه کسی بود
که می‌توانست از عهده عسبان جوچرناک
برآید...
و حتماً بیاد دارید که جوچرناک در
همه این نزاع و زد و خوردها، در برابر
حریف خود شکست خورده بود... سیران
پولدار هارینگتون حول وحوش خانه او را
جولانگه خودشان کرده بودند و باعشوقه
او بیرون می‌رفتند و با او ستیزه‌جویی می-
کردند... و با اینهمه تصویری که تلویزیون
درست می‌داد، همیشه مخالف این بود زیرا
که نظر تلویزیون نظر طبقه دوم اجتماع بود.
روشنائی در آن بارانداز پیتون پلیس رنگ
باخته و نحوست‌بار بود و صدای پا در آن
خیابانهای پر از سایه و نیمه تاریک‌انگاس
پیدا می‌کرد... تصویر، تصویر، تصویر جوان
گاتنگستر صفت منحوس بود که در سایه
ها و نیمه تاریکیها، در کمین قهرمان ما
می‌نست و تلویحا قصد حمله به خود ما
داشت... از اینرو رادنی هارینگتون جوچرناک
در گوشه خلوتی، در کنار بارانداز، پیدا
کرد و زد و خورد مبارکباری در میان آندو
شروع شد... و رادنی در این جنگ جانانه
بیروز گشت اما جو با آن مکر و خیانت که
در طبقه‌های پائین اجتماع هست قلاب
غول‌آسای کشتی را برگرفت و با این سلاح
(که به نظر من باز هم سمبولیک دیگری
است) به سوری رادنی حمله کرد. با اینهمه
رادنی این حمله را دفع کرد و وقتی که جو
بر زمین افتاد، کله او را برله بارانداز کوفت
و بدینگونه او و طغیانش را کشت.

ما قرن این احوال که بهار سال ۱۹۷۰
باشد، موضوع کار مرا از تلویزیون جدا کرد
و در جستجوی تاریخچه برلین در سالهای
۱۹۲۰-۱۹۳۰ به اروپا فرستاد و من، محض
تو، به این فکر افتادم که داستان گریس
متالیوس را که هنوز نخوانده بودم، با خود
ببرم. پس از پانزده سال، کتاب پیتون پلیس
دیگر در هر دو کان کتابفروشی پیدا نمی‌شود...
و در واقع، در یکی از دکانهای کتابفروشی
نیویورک دانشجوی ریشتی که پشت صندوق
نستت بود در مقابل تقاضای من چنین جواب
داد: یا عیبای منیع، گمان می‌برم چنین
چیزی نداشته باشیم... اما، سرانجام، من در
سزمره پندر و سادرم در بیرون منجستی،
نیوهیپتایر، نسخه کهنه و فرسوده‌ای از چاپ
جلد ششمی آن پیدا کردم.
این نسخه را با خود بردم اما نه آن را
در لندن خواندم و نه در برلین... و حقاقت
بود که انسان در شهر «شکسپیر» یا در شهر
«پرشته» درسدن خواندن گزارش پریهایوی
زندگی در نیوهیپتایر برآید... در ژنو هم
توانستم آن را بخوانم... و خلاصه در لوگانو
روزی تهای که بر شهر تسلط دارد، خالی
بود... اگرچه برخی می‌گفتند که محل رفتو
آمد شیخ بنیادگذار آن، استیفن پیتون بود،
در قنجان و سفره و روزمیزی کثانی ورمی‌زدند...
و دیدم که سرانجام آن چیزی را که میسز
متالیوس می‌خواست است با ما بگوید پیدا

می‌گرفت، بنحوی که جوانی الین سکنزی
درست جوانی گریس ریشتینی پشین بود...
طرح داستان هم کاملاً چیز دیگری بود...
سروشست همه آن مردمی که اکنون بسیار
خوب می‌شناختم، اصلاً به آن صورتی که
نمایش تلویزیونی در ذهنم جایگزین کرده
بود، نبود. مثلاً مایکل راسی، سرانجام،
کستائس سکنزی را به عهد ازدواج خود
در آورده بود و بدینگونه اسکان بازگشت
البوت کارمن را از میان برده بود. نورمن
هارینگتون - جز بصورت شیخ نورمن بیچ که
پسرهای مبتلی به مرض عصبی بود و زمانی با
آلینس روی هم ریخته بود - اصلاً وجود
نداشت... رادنی هارینگتون، برخلاف آن
پسره مطلقاً سربال تلویزیونی، در ابتدا،
پسره چهارده ساله گردن کلفت و مو مشکلی
و لنگلوه‌ای بود، میسز متالیوس این پسر را
جریان تصادف ماشین کشته بود و به قول
میسز متالیوس همه گناهانم در این حادثه،
بگردن خود او بود... و اما درباره بزرگسالها
باید بگوییم که لیلی هارینگتون داماد هارتین
پیتون نبود و در واقع صاحب بدجنس و بیرحم
کارخانه کمپریل بود، و هارتین پیتون، این
بیرمرد جبار و پرشکوه، با آن عصا و گیلانی
براندیش، هرگز در داستان میسز متالیوس
وجود نداشت زیرا که قصر سنگی پیتون در
روی تهای که بر شهر تسلط دارد، خالی
بود... اگرچه برخی می‌گفتند که محل رفتو
آمد شیخ بنیادگذار آن، استیفن پیتون بود،
در قنجان و سفره و روزمیزی کثانی ورمی‌زدند...
و دیدم که سرانجام آن چیزی را که میسز
متالیوس می‌خواست است با ما بگوید پیدا



جو چورناک



دیوید شوستر



کیم شوستر



دورس شوستر

باشد که پنیان آن خوب ساخته و پرداخته
شده بود... اما با اینهمه، بی‌بهرن به دلایل
زنده‌تری در پشت این تغییرها و سوسه‌انگیز
است.
نخستین چیزی که مایه حیرت شده، یک
سلسله تغییرهای کوچک و ظاهراً بی‌معنی در
جزئیات بود. مثلاً، دکتر راسی، آشکارا،
قهرمان قهرمانان میسز متالیوس بود. (مایکل
راسی مردی بود خوشگل و سیاه‌چرده و مو
مشکی... و آشکارا به آن صورتی که مساله
میلجنسی می‌خواست). اما او، چنانکه اکنون
من اطلاع یافته‌ام، اصلاً دکتر نبوده... و
درست مثل جرج متالیوس مدیسر مدرسه
بود... و اسم دکتر شپس هاتیرسون بوده
در صورتی که من او را مدیر روزنامه محلی
پنداشته بودم. و مدیر روزنامه سیت‌باسول
بود... و زمانه عوض شده بود... نمایش
تلویزیونی چنان واحی نمود که تمایشی از
عصر ما است، در صورتیکه کتاب، از لحاظ
زمان، از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۴۴ را در بر

تیه کنندگان پیتون پلیس این قتل را
به عنوان حادثه منحوس بر ما عرضه داشتند
و این دآوری در همه وقایعی که پس از آن رخ
داد، پذیرفته شد. تندخوانی خانواده چورناک -
مخصوصاً تندخوانی املا در موارد گوناگون
با دکتر راسی - به تصب خودادگی استاد
داده شد. با اینهمه، شاهد دیگری در میان
بود... و این شاهد، کیم شوستر، همان دختر
پنجساله و کر بود که از خانه گریخته بود
و در گوشه‌ای از بارانداز پنهان شده بود. و
وقتی که او، بعداً، شهادت داد که رادنی
هارینگتون جوچرناک را بعدد بقتل رسانده
است همه تیه کنندگان و گردانندگان پیتون
پلیس در برابر طمعه‌های سروشت رادنی
هارینگتون) سروشتی که دستخوش چه
پنجساله‌ای شده بود که نمی‌توانست از
واقعیت‌های زندگی سر در بیاورد) دستپاچان

های دختران طبقه کارگر کایید کرد...
نورین هارینگتون که کارگری‌نما ظاهر
رگزادگی بود، برای دفاع از شرف
اده پای پیش نهاد، جوچرناک را نزدیک
دادز پیدا کرد، نزاع و زد و خورد به راه
و جو اگرچه تا اندازه‌ای کوچکتر و
تر از نورین بود، این سداق شرف
ادگی را خرد و خنجر کرد و بیپوش در
بناز به جای گذاشت. از اینرو وظیفه
ی، برادر بزرگتر بود که انتقام این
ست را بگیرد... رادنی که زن خودش
رفته بود، کم‌کم بصورت قهرمان‌نمایش
نده بود... کمروانه و رمانتیک‌نما، و
ک دنیا شمر درباره پرندگان و دانه‌های
مرماندیرف با الینس به عشقیازی پرداخته
در ساحل پالو کوکا کولا خورده بود و
بخواهیم بر بنمای گزارها نامه‌ای که

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز ترجمه: جمشید ارجمند تأثیر تلویزیون بر کتاب

آندره وارانیک در مقدمه کتابش
به نام «انسان قبل از کتابت» می‌نویسد:
عصری از انسانیت جلویدگان ما
پایان می‌پذیرد: عصر کتابت یا به
ببارت بهتر کتابت منحصراً و حاکم.
باینکل روزافزون مستقیماً دنیا را
بی‌بیتیم و می‌شنویم. و اینک ناگهان
کنجکاو بلکه تقریباً عاشق تمدنهای
بدون کتابت شده‌ایم: همه این فرهنگهایی
که پدرانمان «وحشی» یا «ببره»
فراوانند چون (آن فرهنگها) از مسایل
سط و کلام لاتین بی‌اطلاع بوده‌اند.
بیست تکنیک سنی و بصری ما را در
نرآوری کتابت قرار داده‌اند. جوانان
نزدیک است که صفحه و تلویزیون را
بر مطالعه ترجیح دهند.

آیا این ادعا درست است؟
حقیقت این است که کتاب،
چیزی که تا پنج قرن پیش حیات نداشت
در دوره‌ای طولانی پایه تاریخ و
فرهنگ ما بوده، چندان گسترش یافته
نیست. مردم کم کتاب می‌خوانند و
میشته کم کتاب خوانده‌اند.
در قرون وسطی که افراد باسواد
نقطه کشیش‌ها هستند، نوازندگان
زورگردد و خنیاگران و مهره‌بازان همه
اروپا را در می‌نوردند و بساط خود
را در حیاط قلمه‌ها و میدان جلو
کاتدرالها می‌گسترند و این شکل دیگری
از هنر توده‌ای است. فولکلوری که از
منبع‌قصه‌ها، مثل‌ها، سنت‌ها و ترانه‌های
توأم با حرکت سرچشمه گرفته و تغذیه
شده مستقیماً با توده‌ها تماس پیدا می
کند و حیات و فرهنگی به آنها می‌بخشد.
بعد از اختراع چاپ فرهنگ، اندک
اندک به جانب بورژوازی تغییر مکان
می‌دهد. توده همچنان به تغذیه از
فولکلور ادامه می‌دهد اما این فولکلور
دیگر در تماس مستقیم با واقعیت‌های
تازه نیست. انفصال بین توده و نخبگان
با فرهنگ برقرار می‌شود. انقلاب
فرانسه و بعضی شخصیتها می‌کوشند
موانع بیسوادی را از میان بردارند.
افراد خواندن را می‌آموزند. اما کم.
امروز، اوضاع در دنیا بسیار وخیم
است لااقل هفتصد میلیون نفر نه
خواندن می‌دانند و نه نوشتن. کشور-
های بسیاری هستند که نسبت بیسواد
در آنها، از ۸۰ درصد گذشته است؛ در

فرانسه نسبت جمعیت در سن تحصیل
که به دبیرستان یا دانشگاه می‌روند
تنها ۴۴ درصد است. حتی آنهایی که در
مدرسه کتاب‌خوانده‌اند نیز بعداً چندان از
کتاب استفاده نمی‌کنند. تنها آنهایی که
توانسته‌اند تحصیلات عالی انجام دهند
عادت و ذوق کتاب‌خواندن را حفظ
کرده‌اند. به‌مرحال ۵۸ درصد فرانسویها
هرگز یک کتاب هم نمی‌خوانند. از این
عهده اکثریت به مطالعه فتورمان مجلات
و روزنامه‌های آسان می‌پردازند (۵۲
درصد) و اقلیت (۶ درصد) اصلاحیج
اشتیاق کمی برای چه؟ برای آن‌که
وسیله این کار را ندارند، آنها فاقد
فرهنگ و پول هستند و معمولاً از
کارگران و دهقانانی (دوسوم) که در آن
کم دارند و فقط تحصیلات ابتدایی را
گذرانده‌اند تشکیل می‌شوند. این افراد
اشتیاق کمی برای خواندن کتاب از
خود نشان می‌دهند زیرا قیمت کتابها
برایشان گران است و علاقه‌ای هم
ندارند. بجز صاحبان مشاغل آزاد و
کارکنان عالی‌رتبه، یک خانواده
(فرانسوی) معمولاً کمتر از یک در صد
بودجه خود را صرف خرید کتاب می-
کند. قیمت کتاب اولین مانع مطالعه
است. با این حال فرانسویها در ۱۹۶۴
نزدیک ۶۰ میلیون تومان صرف‌دخانیات
و ۳۸ میلیون تومان صرف شرط‌بندی
در اسب‌دوانی کرده‌اند زمین مانع این
است که کتاب به‌خانه و دسترس غیر
خواننده نمی‌رسد. می‌توان تصور کرد
که یک سازمان هوشمند کتابخانه سیار
یا امانت‌دهنده و یاسان قرائت و غیره
می‌تواند کتابهایی را که اکثریت مردم
نمی‌توانند بخرند، تأمین کند. با توجه
به همه داده‌ها و بدون آن‌که بیشتر از
این در بحث کتاب باقی بمانیم می-
توانیم این نتیجه را بپذیریم که معمولاً
میزان توانایی اقتصادی و مطالعه،
نسبت مستقیم دارند.
پاری دیگر، و این‌بار در زمینه
کتاب، ملاحظه می‌شود که تلویزیون
وقت آزادی را که می‌توان با استفاده
از آن کتاب خواند کاهش داده است.
در انگلستان در برابر یک پنجم افراد بدون

تلویزیون که در روزهای یکشنبه کتاب
می‌خوانند، تنها یک پانزدهم
تلویزیون‌دارها کتاب مطالعه می‌کنند.
و میزان مطالعه بچه‌ها، بعد از
تلویزیون داشتن به یک چهارم تقلیل
پیدا می‌کند.
طبق آمار موجود، در ایالت
اکلاهما آمریکا، قبل از تلویزیون هر
فرد در اندکی کمتر از دو ماه یک کتاب
می‌خواند، اما شش‌ماه بعد از خرید
تلویزیون این نسبت به نصف و یک
سال بعد به یک چهارم تقلیل پیدا می‌کند.
بررسی دیگری که در نیویورک
به عمل آمده نشان می‌دهد که ۴۹ درصد
افراد که کتاب می‌خوانده‌اند بعد از
آن که صاحب تلویزیون شدند به‌کلی
مطالعه کتاب را کنار گذاشته‌اند، ۱۶
درصد کمتر می‌خوانند و ۳۵ درصد
به‌همان اندازه. از سوی دیگر ۲۴
درصد خواندن مجلات راترک گفته‌اند،
۴ درصد خواندن روزنامه یکشنبه را
۲ درصد روزنامه‌های یومیه را. در
ایالات کارولینای جنوبی و دیترویت
دوسوم تماشاگران به‌علت وجود
تلویزیون کمتر کتاب می‌خوانند و در
مجموع کشور، تلویزیون ۱۸ درصد
از میزان مطالعه کتاب را کاهش داده
است.
در فرانسه ۶۴ درصد تماشاگران
اظهار داشته‌اند که کمتر از وقتی که
تلویزیون نداشته‌اند کتاب می‌خوانند.
چرا تلویزیون مصرف کتاب را
کاهش داده است؟
قبلاً گفتیم که برای بسیاری،
بخصوص آنها که تلویزیون اقساطی
خریده‌اند و باید مدت درازی قسط
بپردازند مساله مادی خرید کتاب مطرح
است.
برای بسیاری دیگر مجدداً مساله
وقتی که جلو تلویزیون می‌گذرانند
مطرح است که این وقت، فرصت مطالعه
را کاهش می‌دهد و گاهی آن را به
کلی حذف می‌کند. این یک واقعیت است
که وقتی تلویزیون متوقف شود مثل
موردی که در ماههای مه و ژوئن
۱۹۶۸ در فرانسه اتفاق افتاد قسمتی

از مردم مجدداً به مطالعه می‌پردازند.
در موردی که ذکر شد طبق نتایج یک
بررسی، ۲۷ درصد تماشاگران
تلویزیون، وقت آزاد خود را در غیاب
تلویزیون به خواندن کتاب پرداختند
و بخصوص سن آنها بین پانزده و
سی‌وپنج سال بود.
به‌مرحال باید توجه داشت که
تلویزیون در نفس خود، شکلی از تمدن
اعصاب را با خصلتی اجتماعی تشکیل
می‌دهد. خانواده گرد هم آمده و دست-
جمعی تلویزیون نگاه می‌کنند در
حالی که مطالعه فعالیتی انفرادی است.
هرکس برای خود در سکوت، کتاب می
خواند و به سکوت دیگران هم اختیار
دارد. و چگونه ممکن است در یک
آپارتمان کوچک، عضوی از خانواده
بتواند اتقانی را که همه در آن جمعت
به‌همان اندازه، از سوی دیگر ۲۴
درصد خواندن مجلات راترک گفته‌اند،
۴ درصد خواندن روزنامه یکشنبه را
۲ درصد روزنامه‌های یومیه را. در
ایالات کارولینای جنوبی و دیترویت
دوسوم تماشاگران به‌علت وجود
تلویزیون کمتر کتاب می‌خوانند و در
مجموع کشور، تلویزیون ۱۸ درصد
از میزان مطالعه کتاب را کاهش داده
است.
در فرانسه ۶۴ درصد تماشاگران
اظهار داشته‌اند که کمتر از وقتی که
تلویزیون نداشته‌اند کتاب می‌خوانند.
چرا تلویزیون مصرف کتاب را
کاهش داده است؟
قبلاً گفتیم که برای بسیاری،
بخصوص آنها که تلویزیون اقساطی
خریده‌اند و باید مدت درازی قسط
بپردازند مساله مادی خرید کتاب مطرح
است.
برای بسیاری دیگر مجدداً مساله
وقتی که جلو تلویزیون می‌گذرانند
مطرح است که این وقت، فرصت مطالعه
را کاهش می‌دهد و گاهی آن را به
کلی حذف می‌کند. این یک واقعیت است
که وقتی تلویزیون متوقف شود مثل
موردی که در ماههای مه و ژوئن
۱۹۶۸ در فرانسه اتفاق افتاد قسمتی
آمار به‌وضوح نشان می‌دهد که
تلویزیون در نزد بسیاری اشخاص وقت
لازم برای مطالعه را کاهش داده است.
اما آیا صرف امر مطالعه، فی‌نفسه،
کار مثبتی است؟ خیر. بستگی به کتابی
دارد که خوانده می‌شود. اگر نسبت
کتابهای مبتذل را در برابر کتابهای
آموزنده قرار دهیم فاصله بسیار زیاد
آنها را از یکدیگر متوجه می‌شویم.
اما تلویزیون طبق بررسی
مؤسسه نظریه عمومی فرانسه، که از
۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ ادامه داشت نه تنها
جلوگیری از خرید کتاب نمی‌کند بلکه
آن را تشویق هم می‌کند. آمار این
حقیقت را نشان می‌دهد از ۵۹ درصد
فرانسویانی که تلویزیون دارند ۲۹
درصدشان به کتابفروشیها مراجعه می-
کنند. یعنی تقریباً نصف. از ۴۱ در
صدی که تلویزیون ندارند ۲۲ درصد
کتاب می‌خرند.

آمار بررسی شده در فرانسه نشان می‌دهد که

تلویزیون نه تنها

از خرید کتاب

جلوگیری نمی‌کند

بلکه مشوق مردم به

خرید کتاب هم هست



تلویزیون و عدم تحرک

با اینهمه، همانطور که رواج و اتومبیل در اجتماعات شهری و بی تحرک جوانان میافزاید و سبب جدائی و دور شدن آنها و اجتماعات خانوادگی میشود، یون از این تحرک میکاهد و همانطور تنبیه وقتی بیش از اندازه وقت و افعال و نوجوانان را به خود ماضی دهد باعث سکون و حالت بی تحرک در آنها میشود.

پدران و مادران بی تردید میتوانند که چنین تاثیر منفی و نامطلوبی را، قبلاً نیز اشاره کردیم که تنظیم برنامه صحیح برای وقت گذرانی و نوجوانان بصورتی که فقط با دو ساعت آن اختصاص به دیدن تلویزیون داشته باشد، از مشکلات جلوگیری خواهد کرد. اما باید به کمک پدر و مادر، همواره در رابطه خود را انتخاب کند، و تلویزیون نباید بصورت یک وسیله غیر ارادی و برای پرکردن دریا باشد. در بسیاری از خانواده ها به تلویزیون در اختیار همگان و اطفال در هر زمانی که از آن استفاده کنند، و فعالیت فکری و ذهنی باز نماند، باقوتی نمیدانند چکار کنند، و نارسادگی و عدم تحرک و عضو کردن آنها آنچه را در روی صحنه ظاهر می کند، اما تماشا میکنند. باید توجه داشت که این کار بیش از آنچه به نفع یاری برساند مضر باشد. نوجوانی که در تلویزیون بیچاره پیدا میکنند، تماشاگر نوجوان،

وسيله بی درد سری در زندگی خواهد کرد که میتواند بدون سبب امور را داشته باشد. والا اگر قرار است طفل از تلویزیون بیاموزد، با تلویزیون تفریح کند، و در پناه تلویزیون با جهانی بیش از آنچه محیط محدود خانواده به او میدهد آشنا شود،

باید حالت فعال خود را در مقابل گیرنده از دست ندهد و هوش و حواس خود را یکسره تسلیم نکند.

در اینجا یکبار دیگر به نظریه «شرام» در مورد تاثیر تلویزیون در سکون بیش از اندازه اطفال بر میگردیم و با او هم عقیده هستیم که براساسی قرار است کیفیت یک چنین تاثیری را در طول زندگی تماشاگر جوان مورد بررسی قرار بدهیم باید به انجام تحقیقاتی طولانی و کلینیکی بپردازیم. آنچه در حال حاضر قادر به انجام آن هستیم، بیشتر جنبه یک نوع پیشگیری و جبران، احتمالی دارد. «شرام» در این زمینه مینویسد: بهتر است از جانشین ساختن تلویزیون بجای مادر، در زندگی اولیه اطفال سخت بپرهیزیم و در عوض کاری کنیم که فرزندانمان احساس کنند آنها را دوست میداریم و آنها را صادقانه و بدون قید و شرط میخوانیم.

در ضمن لازم است تا آنجا که امکان دارد اجازه بدهیم فرزندانمان دوستان و یارانی در کنار داشته باشند و زندگی آنها بی بهره از فعالیتهای ذوقی نباشد. عبارت دیگر با کار بستن این فوتو



● باید کودکان و نوجوانان را وادار به درک این حقیقت بزرگ کرد که میان دنیای مجسم شده در یک برنامه تلویزیونی و واقعیت های جهان خارج فاصله زیادی وجود دارد

تلویزیون و اطفال

نها است که میتوانیم اعمال و نوجوانان را از خطر عدم تحرکی که تلویزیون بوجود میآورد در امان نگاه داریم.

روابط صحیح و دوستانه پدر و مادر با اطفال را نباید ناچیز شمرد. این عاملی است که حتی در سوغ و کیفیت انتخاب برنامهها تاثیر فراوان دارد.

یونسکو در مجموعه تحقیقات تلویزیونی به تحقیقی اشاره می کند که انشمنندان ضمن انجام آن متوجه شدند زمانیکه اطفال با اولیای خود در محیط خانواده روابط صمیمانهتری دارند در بیان برنامهها انواع متنوعتری را برای تماشا انتخاب میکنند. این قبیل چهها فقط به یک، یادو برنامه تلویزیونی توجه و علاقه ندارند و تنوع انتخاب باعث میشود که بیش از اندازه تحت تاثیر یک برنامه خاص قرار بگیرند. اهمیت این موضوع را زمانی میشود دریافت که توجه کنیم معمولا وقتی یک موضوع یا تم خاص در برنامه سریال تکرار میشود تاثیر عاطفی و روانی آن فراوانتر خواهد بود. در همین تحقیق معلوم شد اطفالیکه با پدر و مادر روابط دوستانه و مطبوعتری دارند برخلاف دسته اول فقط به یک یا چند نوع از برنامههای تلویزیونی توجه دارند و البته مسلم است که بیشتر تحت تاثیر قرار میگیرند. به این نکته نیز باید اشاره کرد که مساله تنوع در انتخاب برنامهها در مورد اطفال فعال و غیرفعال نیز صدق میکند. باینصورت که اطفال فعال انواع متنوعتری از برنامههای تلویزیونی را برای تماشا برمیگزینند.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که تلویزیون وقتی میتواند باعث رخوت و سکون بیش از اندازه شود که فعالیت دیگری در محیط خانواده و خارج از آن برای طفل و نوجوان وجود نداشته باشد. تحقیق «مارک آبرام» در انگلستان که روی ۱۵۰۰ طفل ۸ ساله تا ۱۵ ساله انجام گرفت نکات جالبی را روشن ساخت. از جمله معلوم شد: تلویزیون در مدت زمانی که اطفال در طول هفته صرف خواندن داستانهای مصور و پارفتن به سینما میکردند تاثیر چندانی نداشت و از همه مهمتر از میزان عضویت آنها در باشگاههای نوجوانان کمتر کرد.

بیمارت دیگری وقتی برای اطفال امکان داشت ساعاتی از اوقات خود را در باشگاههای مخصوص خود بگذرانند، تلویزیون تمام زمان بیکاری آنها را به خود اختصاص نمیداد. با توجه به حقیقت فوق، پدران و مادران در بسیاری از موارد که فرزندان خود را بیش از اندازه گرفتار تلویزیون مینمایند بجای انتقاد از برنامهها (که بهرجهت مورد علاقه خود آنهاست) بهتر است در پی، فراهم ساختن فعالیت های مناسبی برای فرزندان خود باشند. مطالعه، تئاتر، کتب، از این فعالیت را میتواند تشکیل بدهد که ذهنی و فردی است. انجمنها و باشگاههایی که بچهها در آنها به فعالیت های دسته جمعی مشغول میشوند نیز نباید فراموش شود.

برداشت های غیر منطقی و عجولانه

گفتم که «فش یک» و طرفداران او دیدن اعمال خشونت آمیز و تجاوزکارانه را در تاتر، سینما و تلویزیون راهی برای تسکین و تخفیف هیجانات و ناراحتی های درونی میدانند. هرچند در این اعتقاد، گوشه هایی از حقایق روانی و علمی به چشم میخورد، باوجود این شتابزده نباید نتیجه گیری کرد و تماشاگرانی از این قبیل را برای اطفال و نوجوانان مناسب دید و حتی توصیه کرد.

پاره ای از پدران و مادران امریکائی و اروپائی، با قبول این تصور که تماشاگر خشونت و شرارت میتواند تسکین بخش ناراحتی های درونی نوجوانان باشد، آزادانه دیدن فیلمها و برنامه های را که بر این تم استوار است مجاز میدانند. نمونه برنامه های که روز بروز از این جهت طرفداران بیشتری پیدا می کند «کشتی کج» است که میدانیم میزان خشونت در آن تا چه اندازه قوی است.

در مقابل آزمایشاتی که حقایق «فش یک» و طرفدارانش را در مواردی اثبات میکند نویسندگان و دانشمندان دیگری بر آن هستند تا اثبات کنند که نظریه فوق، در تمام موارد صحیح نیست و گاهی برعکس، تماشاگر اعمال خشونت آمیز بیش از آنچه باعث تسکین و تخفیف هیجانات و ناراحتی های درونی شود میتواند موجب سوق دادن تماشاگران کم تجربه به انجام این قبیل اعمال در زندگی واقعی شود.

پروفسور «لئونارد برکویتز» و همکارانش در دانشگاه «ویسکانسین» را باید از پیروان این نظریه به حساب آورد. آنها میگویند: تماشاگر خشونت را در برنامه های تلویزیونی نمیتوان بطور درست بی ضرر به حساب آورد. بچهها ممکن است از آنچه می بینند، برداشتهای غیر منطقی و عجولانه بکنند. حتی در برنامه هایی که خشونت و شرارت، منطقی و عادلانه و عکس العمل طبیعی محیط و اوضاع و احوال جسم میشوند امکان دارد اطفال و نوجوانان تحت تاثیر قرار گیرند. در حالت خشونت در آنها پدید آید. از نظر «برکویتز» نتیجه آزمایش «فش یک» را نمیتوان شتابزده تعمیم داد.

در آزمایش «فش یک» دیدیم افرادی که صحنه های خشونت آمیز فیلم بوکس بازی را دیده بودند صاحب احساس تجاوزکارانه کمتری به نظر میرسیدند. برکویتز علت را در این میدانند که در این آزمایش بخصوص، موضوع فیلم و نحوه پرداخت داستان تماشاگران را از دست زدن به شرارت و خشونت باز میدارد. عبارت دیگر، آنچه آنها در روی پرده میدیدند (مضروب شدن قهرمان) بصورتی مجسم شده و نمایش داده میشد که بخوبی میتوانست حالات خشم و تهاجم را در تماشاگران فیلم متکوب سازد. اما این وضع در تمام برنامهها و فیلم های

تلویزیونی و سینمایی به چشم نمیخورد. در بسیاری از برنامهها اعمال تجاوزکارانه و خشونت آمیز راه های منطقی و طبیعی مقابله با مشکلات معرفی میشوند و داستان بصورتی پیش میرود که اطفال و نوجوانان، قهرمان بد را سزوار و مستحق کتک خوردن، مضروب و مجروح شدن، وحتی کشته شدن بدانند.

تردید نیست که سرانجام آنکه، خلاف میکند قوانین اجتماعی را زیرا میگذارد جزاین نمیتواند باشد و ما انتظار نداریم در تمام برنامهها ضد قهرمان را محبوب و ایده آل، و اعمالش را مجاز و پسندیده مجسم ببینیم، اما در این قسمت بحث بر سر تاثیر دیدن خشونت و شرارت است. برکویتز میگوید: وقتی نوجوان، استفاده از راه های خشن را تنها راه مقابله با مشکلات دید، امکان دارد در زندگی واقعی ب فکر استفاده از آنها بیفتد و البته در این مورد نمیتوان همه چیز را به شانس و تصادف واگذار کرد. باید با استفاده از راه های که نتایج لطمه بخش خود را آشکار ساخته اند طفل و نوجوان را وادار به درک این حقیقت بزرگ کرد که بین دنیای مجسم شده در یک برنامه تلویزیونی و واقعیت جهان خارج فاصله و تضاد زیادی بیش از اندازه عظیم وجود دارد.

همدردی با قهرمان فیلم و داستان

«برکویتز» و همکاران او پس از طرح نظریه فوق در صد برآمدند صحت و سقم آن را بوسیله آزمایشات علمی آشکار سازند. آنها به سه آزمایش علمی دست زدند که نتایج یکدیگر را تأیید میکردند. آخرین آزمایش آنها در این قسمت بطور اختصار مورد بررسی قرار میگیرد.

این آزمایش، بر روی گروه های مختلفی انجام میگرفت. هر گروه از دو دانشجو پس دانشگاه تشکیل میشد، یکی از دو دانشجو موضوع آزمایش کننده (الف) و دیگری همکار آزمایش کننده بود (ب). تصدیق آزمایش در ابتدا، افراد گروه را به یکدیگر معرفی میکرد.

همکار او (ب) در مواردی به موضوع آزمایش بصورتیکه بوکس باز حرفه ای و در مواردی بصورت دانشجوی فن بیان معرفی میشد.

افراد هر گروه به انجام فعالیت های مختلفی مشغول میشدند و ضمن آن همکار آزمایش کننده که نقش واقعی او بر موضوع روشن نبود پیوسته سعی داشت هم گروهی خود را ناراحت و خشکین سازد و احساس وحالت تهاجم در او بوجود بیاورد. قبل و پس از انجام هر فعالیتی فشار خون افراد گروه اندازه گرفته میشد. بعداً آنها پیشنهاد شد که صحنه کوتاهی از یک فیلم سینمایی را ببینند و نسبت به آن اظهار نظر کنند. قبل از نمایش فیلم، خلاصه ای از آن به دو صورت متفاوت

در اختیار افراد گروهها گذارده شد. به افراد پاره ای از گروهها فیلم بصورتی معرفی میشد که قهرمان داستان را شخص رذل و پستی بشناسند و کتک خوردن او را در فیلم نتیجه منطقی اعمال زشت و ناپسند او به حساب بیاورند. آزمایش کوتاهی از این گروهها نشان میداد که بر اساس معرفی قبل از نمایش فیلم، نسبت به قهرمان، صاحب حس سمپاتی و همدردی نیستند و او را دوست نمیدارند. آنها اعمال هرگونه تجاوزی را نسبت به قهرمان فیلم مجاز و موجه میدانستند.

فیلم به گروه های دسته دوم بصورتی معرفی شد که قهرمان را دوست بدانند و نسبت به او احساس همدردی کنند. به این عده گفتند دلیل اینکه قهرمان فیلم رفتاری زشت و ناپسند از خود نشان میدهد، این است که در زندگی گذشته و دوران جوانی قربانی حوادث و نامالایمات اجتماع و محیط بوده و هم اکنون ناکامی و ناامیدی خود را جبران نمی کند. آزمایش افراد گروه دوم، قبل از دیدن فیلم نشان میداد که نسبت به قهرمان، احساس همدردی میکنند و او را دوست میدارند.

بدنیال توصیف داستان فیلم (بدو صورت متفاوت)، هفت دقیقه از فیلم «قهرمان» به آنها نشان داده شد. در سکانسی که از این فیلم انتخاب شده بود قهرمان داستان (کریک داگلاس) شکست میخورد و مقام قهرمانی خود را از دست می دهد.

پس از دیدن فیلم برای افراد هر دو دسته وضعی پیش آورده شد تا حالت و احساس تجاوزکارانه خود را بروز بدهند.

قبلا گفتم که هر یک از دانشجویان که در این آزمایش شرکت میکرد، یا فرد دیگری که از طرف آزمایش کننده تعیین شده و دستورات او را انجام میداد تشکیل یک تیم جداگانه داده بودند. در هر تیم این دو نفر از هم جدا شدند. تصدیق آزمایش به دانشجویی که از جریان آزمایش اطلاعی نداشت، گفت که نفر دوم (همدست آزمایش کننده) مأمور شده تا نقشه یک جداگانه داده را تهیه کند و در این کار ذوق و خلاقیت خود را آشکار سازد. دانشجو باید این نقشه را مورد ارزشیابی قرار دهد و

عکس العمل خود را نسبت به آن یا بکاربردن «شوک الکتریکی» آشکار سازد. در صورتی که نقشه را جالب تشخیص میدهد، یک شوک الکتریکی و در صورتیکه آن را نمی پسندد چندین شوک الکتریکی به او وارد کند. در حقیقت هر قدر نقشه را نامناسب تر تشخیص میدهد تعداد شوک هایی که وارد میکند باید بیشتر باشد. البته باید توجه داشت که وسیله برای وارد ساختن شوک در اختیار شرکت کنندگان در آزمایش قرار داشت و در ضمن نکته بسیار مهم اینکه، تنها یک نقشه به کلیه افرادی که باید قضاوت میکردند نشان داده میشد.

صیقل تلویزیونی ممایش در صوای آزاد

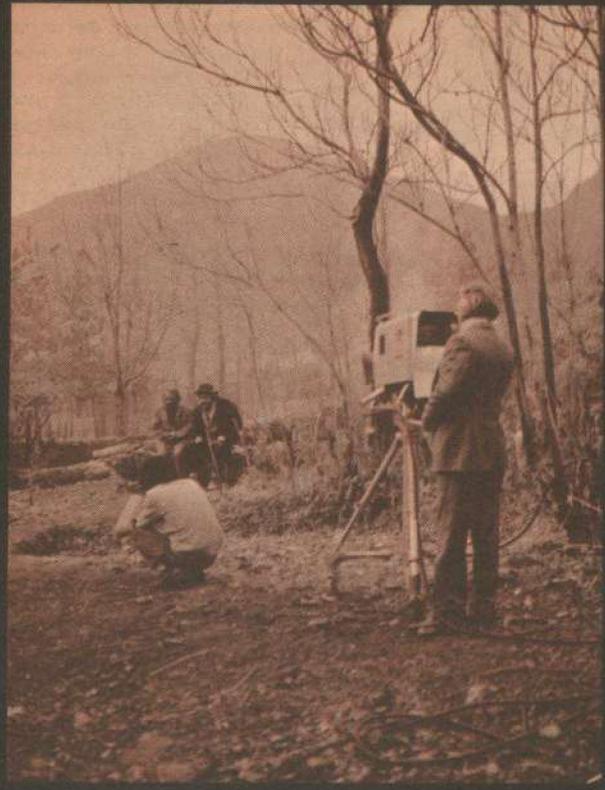
همه از باران خیس شده بودند، اما کار همچنان ادامه داشت. جعفر والی و جمشید منایخی بازی میکردند، و کارگردان فنی، متصدیان دوربین، مسئولان فنی واحد سیار و صدابردار و کارگران فنی سرگرم کار بودند برای صیقل تلویزیونی نمایش. ساعت ۵ صبح کار را شروع کرده بودند اما همه چیز به‌کندی پیش میرفت چرا که هوا عجیب متغیر بود؛ یک لحظه مه، بعد باران و ناگهان... آفتاب... طبیعت شوخیش گرفته بود!

صحنه نمایش؛ باغ منظره به دو واحد سیار در باغ مستقر شده بود؛ واحد گرفته‌نده تصویر و واحد ضبط مغناطیسی (ایمکی) با سه دوربین تلویزیونی. همه فعالیت میکردند. ضبط ناظر در هوای آزاد اشکالات فراوانی در برداشت و مهمترین آنها اشکال صدا بود. که مستقیم ضبط میشد. میکرفن‌ها را کجا نصب کنند که در کادر تصویر تلویزیونی نباشد و در عین حال صدای بازیگران را صاف بگیرد و صداهای اضافی بیرون صدای عبور اتومبیل و صداهای طبیعی دیگر؛ مزاحم نباشند... سهراب اخوان، کارگردان فنی، این اشکال را پراحتی رفع کرده، گویانکه یکجا صدای عبور اتومبیل ضبط شد... اما ندمی بودن هوا سخت اسباب زحمت بود چرا که جالب نبود صحنه‌ای زیر آفتاب باشد و صحنه‌ای دیگر زیر باران! این مسأله باعث شد که ضبط چندصحنه تکرار شود.

بد نیست بدانید که برای ضبط تلویزیونی نمایشی که فقط دو نفر بازیگر صحنه آن بودند، قریب سی نفر پشت صحنه کار و فعالیت میکردند.

چرا هوای آزاد؟ در یک لحظه فراغت سهراب اخوان را گیر آوردم تا بپرسم: - چرا برای اجرا و ضبط این نمایش هوای آزاد را انتخاب کرده‌اید؟ گفت:

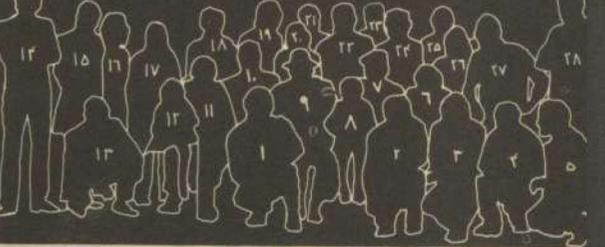
- قبل از عید پارسال بود که جعفر والی درباره این نمایشنامه با من صحبت کرد. بنظر میرسد که داستان نمودار کاملی از واقعیت است و حیث بود که آنرا بیاوریم داخل استودیو و تصمیم گرفتیم در محیط



طبیعی ضبط کنیم. از چند محل بازدید کردیم که بهترین آنها همچنان یعنی باغ منظره بود. برسیدم: - ضبط در هوای آزاد سابقه قبلی هم دارد! - فکر نمی‌کنم برنامه کاملی در محیط طبیعی ضبط تلویزیون شده باشد. البته برنامه‌هایی بوده که قسمتی از آنها در هوای آزاد ضبط یا فیلمبرداری شده و قسمت دیگرش در داخل استودیو.



ا و صداهای اضافی است یا اینکه مثلا ما ماه پیش که از این باغ بازدید میکردیم تنها برگ داشتند اما حالا برگ‌ها ریخته - میدانید، در استودیو ما شرایطی را که لازم داریم ایجاد می‌کنیم اما در محیط طبیعی باید خودمان را با شرایط موجود وفق بدهیم. اما بقیه من نتیجه کار در فضای آزاد خیلی بهتر است. علاوه بر این ایجاد یک فضای شبیه طبیعی در استودیو بسیارگران تمام میشود. البته مشکلات ما در فضای آزاد خیلی زیاد است که نمونهایش همین تغییرناگهانی



گروهی که در ضبط نمایش، نقشی روی صحنه یا پشت صحنه داشتند:
۱- سهراب اخوان - کارگردان فنی ۲- غلامحسین اعتمادزاده - دکوراتور ۳- بنیادگر - مسئول ایمکس ۴- توچید جنگی - کارگر فنی ۵- غابدینی - مسئول واحد سیار ۶- محمد سزعلیان - کارگر فنی ۷- ولی شیراندامی - بازیگر ۸- (کودک خردسال) شیراندامی - بازیگر ۹- جمشید منایخی - بازیگر ۱۰- بیژن محسنی - گرماتور ۱۱- جعفر والی - کارگردان و بازیگر ۱۲- (کودک خردسال) لاجینی - بازیگر ۱۳- یعقوبی - کارگر فنی ۱۴- روح‌اله علی - متصدی دوربین ۱۵- سعید امین سلیمانی - مدیر تهیه ۱۶- آرتا لاجینی - بازیگر ۱۷- سوسن فرخ‌نیا - بازیگر ۱۸- ایرج امامی - بازیگر ۱۹- افشار - متصدی دوربین ۲۰- الهامیررحیمی - منشی صحنه ۲۱- منجری - متصدی دوربین ۲۲- فریدون باغشمالی - متصدی دوربین ۲۳- گلبرگ - صدابردار ۲۴- مجید کاظمی - دستیار کارگردان ۲۵- رضا جان قربانی - دستیار کارگردان ۲۶- سعیده عرب - مسئول تنظیم تصویر ۲۷- سزعلیان - کارگر فنی ۲۸- میرزا زاده - کارگر فنی

تلویزیون و اطفال

بقیه از صفحه ۱۹

بطوریکه در فوق گفتیم افرادی که صحنه‌ای از فیلم «قهرمان» را دیده بودند از جهت احساسی که نسبت به قهرمان شکست‌خورده داشتند بدو گروه تقسیم میشدند. یک دسته از او، پدشان میآمد و اوراستحق مجازات میدیدند. دسته دوم برعکس نسبت به او احساس همدردی میکردند. افراد هر دو دسته بوسیله همکاران متصدی آزمایش مورد سرزنش و کنایه قرار گرفته بودند و معلوم بود که نسبت به آنها صاحب احساس خصمانه هستند. ایشان میتوانستند این حالت خود را بامقدار شوکی که وارد میکردند نشان بدهند. نتیجه آزمایش نشان داد، افرادی که قهرمان را مستحق کتک‌خوردن و مجازات میدانستند، حالت و احساس خصمانه زیادتری از خود بروز دادند تا افرادی که نسبت به قهرمان احساس همدردی میکردند.

این موضوع نشان میداد، برخلاف تصور طرفداران «فش‌یک» افرادی که صحنه فیلم را بصورت یک واقعه موجه و لازم دیده بودند بجای اینکه برایش تماشای فیلم حالت‌خصمانه و تجاوزکارانه خود را بصورت‌چانشینی ارضا کنند، آن را ذخیره کرده و در عالم واقع و حقیقت بروز داده بودند. بعبارت دیگر تماشای فیلم باعث آزادی ایشان از بند حالات خصمانه و تجاوزکارانه نشده و موقیقه در واقعیت فرصت پیدا کردند آنها را نشان دادند.

ایشان در حالیکه همان نقشه‌ای را میدیدند که بدست سایر افراد گروه داده شده بود اما تحت تأثیر تماشای برنامه تأثر تلویزیون ملی ایران (برنامه دوم) تماشاگر آن خواهید بود. بهمین مناسبت، مصاحبه‌ای نیز با آقایان جعفر والی و جمشید منایخی بعمل آمده که در بخش تأثر همین شماره مجله مطالعه میفرمایید.

والترز و توماس نیز در آزمایشی مشابه، به چنین نتیجه‌ای دست یافتند. موضوع تحقیق آنها چهارده نفر از مراجعین بیمارستان شپر «تورتوره» در کانادا بودند که قسمتی از فیلم مشهور «شورش بی‌دلیل» را میدیدند. قسمتی از این فیلم که برای آزمایش انتخاب شده بود صحنه‌های نزاع و زدوخورد آن را نمایش میداد. افراد گروه مشابه که برای کنترل آزمایش انتخاب شده بودند برعکس فیلمی را میدیدند که در آن تعدادی نوجوان به انجام فعالیت‌های سازنده اشتغال داشتند. پس از نمایش

این دو فیلم متفاوت، از افراد هر دو گروه خواسته شد انجام آزمایشی را به‌صیقه بگیرند. در این آزمایش وظیفه افراد هر دو گروه این بود که وقتی شرکت‌کنندگان مرتکب خطا میشوند یا استفاده از شوک الکتریکی (در درجات مختلف) آنها را تنبیه کنند. رفتار افراد گروهی که صحنه‌های زدوخورد و خشونت‌آمیز فیلم «شورش بی‌دلیل» را دیده بودند بیشتر از افراد گروه کنترل (کسانی که تماشاگر فیلم جوانان سازنده بودند) جنبه خشونت و تهاجم داشت. آنها برای تنبیه شرکت‌کنندگانی که در آزمایش مرتکب خطا میشدند از شوک الکتریکی با شدت زیادتری استفاده میکردند.

از نظر والترز و توماس نتیجه این تحقیق تأکید این نکته مهم خواهد بود که وقتی افراد در فیلم‌های سینمایی و برنامه‌های تلویزیونی تماشاگر شرارت و خشونت هستند، امکان دارد در زندگی روزمره خود به اعمال زور و خشونت تمایل بیشتری نشان بدهند. آزمایشات «فش‌یک»، «برکوتیز» و دیگران هر یک از جهتی حقیقت امر را در مورد خشونت و تلویزیون روشن می‌سازند ولی هیچ‌یک را نمیتوان در تمام موارد و بدون استثنا تعمیم داد. مسائلی که قبلا نیز اشاره کردیم، در طول خطی که تلویزیون و طفل را در مقابل یکدیگر قرار میدهد و عوامل فراوان و متعددی دخالت انکارناپذیر خود را آشکار می‌سازد. در مورد آزمایشات «برکوتیز» محققین یونسکو که گفتیم بر کلیه تحقیقات انجام شده در زمینه تلویزیون و اطفال تفسیر جامعی نوشته‌اند معتقد هستند که تحقیقاتی از این قبیل تنها میتواند یک نکته را اثبات کند. اطفال خشن و مهاجم با دیدن فیلم‌های تلویزیون یاد گرفته بودند احساس خشم و خشونت خود را به هدفی که در برنامه مورد استفاده قرار گرفته بود معطوف دارند. اما جواب به این سؤال بسیار مهم که آیا این اطفال احساس تهاجم خود را به اشیا و موجودات دیگر نیز مربوط می‌سازند یا خیر، بستگی به اوضاع و احوال و خصوصیات متعدد دیگری دارد که در این آزمایشات کنترل نشده است.

دانشمندان تاکنون نتوانسته‌اند کلیه این عوامل مؤثر را مشخص و طبقه‌بندی کنند. بعبارت دیگر هنوز معلوم نیست دیدن شرارت و خشونت در نمایشات تلویزیونی تا چه اندازه، چه نوع اطفالی را، و تحت چه شرایطی بطور کلی مهاجم و شرور می‌سازد.

آنها تنها به‌پاره‌ای از شرائط توجه کرده‌اند که در شماره آینده به‌پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

«ادامه دارد»



رقتم و میجرادمونند را با بودن «کاپتین کرم» که او نیز یکی از کارکنان دولت هراندازه پول بخواهید به شما خواهد رساند. و آنگاه از بیرون در گردستان کرده بنام گردیده بود، دیدار کردم.

میجرادمونند، با زبان ساده‌ای انگیزه آمدن خود را به آذربایجان باز نموده سپس گفت: «چون شنیدم شما دارای دسته‌ای هستید که دشمنی با خیابانی منیمانید، میخواهم پرسیم: آیا شما توانید، اگر کمکی هم دولت‌کند، با خیابانی به نبرد برخیزید و او را براندازید؟»

گفتم: ما چنین کاری نتوانیم و نمیخواهیم به گفتگویش نیز پردازیم. همان روز، بدیدن دکتر زین‌العابدین خان رفته هرآنچه شنیده و یا گفته بودم، به وی آگاهی دادم. دکتر بسیار خشنود گردیده گفت: «گزنده‌هایی را از ما دور گردانیده‌اید. این، رفتاری بود که ما کردیم. اما، از آنسوی، میجرادمونند بهتر دید ساده پرسیدید، منم با زبان بسیار ساده پاسخ میدهم: ما، چنان‌کاری نتوانیم. زیرا نخست همراهان ما، بیشترشان کسان بازاری‌اند و شایای زده‌خورد و پیکار نمیباشند. دوم، ما دست خود را همان روز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان میبود. سوم، خیابانی چون بنام آذربایجان برخاسته، ما دوست نماندیم در این خیزش با او به نبرد پردازیم.

باخشنودی این سخنان مرا شنید. سپس چیزهایی نیز من از او پرسیدم و همه را پاسخ‌گفت، و با یک‌خشنودی از هم جدا شدیم. همان روز، کربلایی حسین‌اقا فشنگی که نماینده ولوق‌الداله در آذربایجان میبود، با من دیدار کرده چنین گفت: «از رئیس‌الوزرا تلگراف رمزی رسیده که میباید با شما گفتگو کنیم. اگر شما بتوانید با خیابانی به

نبرد برخیزید و جنبشی از خود نمایید، دولت هراندازه پول بخواهید به شما خواهد رساند. و آنگاه از بیرون در گردستان کرده بنام گردیده بود، دیدار کردم.

میجرادمونند، با زبان ساده‌ای انگیزه آمدن خود را به آذربایجان باز نموده سپس گفت: «چون شنیدم شما دارای دسته‌ای هستید که دشمنی با خیابانی منیمانید، میخواهم پرسیم: آیا شما توانید، اگر کمکی هم دولت‌کند، با خیابانی به نبرد برخیزید و او را براندازید؟»

گفتم: ما چنین کاری نتوانیم و نمیخواهیم به گفتگویش نیز پردازیم. همان روز، بدیدن دکتر زین‌العابدین خان رفته هرآنچه شنیده و یا گفته بودم، به وی آگاهی دادم. دکتر بسیار خشنود گردیده گفت: «گزنده‌هایی را از ما دور گردانیده‌اید. این، رفتاری بود که ما کردیم. اما، از آنسوی، میجرادمونند بهتر دید ساده پرسیدید، منم با زبان بسیار ساده پاسخ میدهم: ما، چنان‌کاری نتوانیم. زیرا نخست همراهان ما، بیشترشان کسان بازاری‌اند و شایای زده‌خورد و پیکار نمیباشند. دوم، ما دست خود را همان روز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان میبود. سوم، خیابانی چون بنام آذربایجان برخاسته، ما دوست نماندیم در این خیزش با او به نبرد پردازیم.

باخشنودی این سخنان مرا شنید. سپس چیزهایی نیز من از او پرسیدم و همه را پاسخ‌گفت، و با یک‌خشنودی از هم جدا شدیم. همان روز، کربلایی حسین‌اقا فشنگی که نماینده ولوق‌الداله در آذربایجان میبود، با من دیدار کرده چنین گفت: «از رئیس‌الوزرا تلگراف رمزی رسیده که میباید با شما گفتگو کنیم. اگر شما بتوانید با خیابانی به

خیابانی گرایش به بلشویکها نداشت

راستی اینست که خیابانی‌گرایش به بلشویکها نداشت و جز در پی ندیشه‌های خود نمیبود، لیکن برای ترسانیدن دولت ایران و انگلیسها که هنوز در ایران دسته‌های سپاهی و ادارهای سیاسی داشتند (به‌چنان نمایشی راه میداد و رشته را باکسول لمان پاره نمیکرد. همین رفتار خیابانی نتیجه‌هایی هم میداشت. زیرا هم انگلیسها و هم دولت ایران به‌بیم افتادند و به چاره‌جوییها برخاستند، آنکه انگلیسها بودند، «میجرادسونند» رئیس اداره سیاسی ایشان از قزوین به تبریز آمد و زمانی در اینجا میبود تا دوباره بازگشت. عنوان این، «دیدن‌حال آذربایجان از نزدیک» بود، ولی راستی آنست که میجرادسونند میخواست با پیش‌گرفتن بکرهای جلوگیری از جنبش بلشویکی

نکته‌های تاریخی

به انتخاب: گاو دهگان



از چپ به راست: هنری دارو - کامرون میشل و مارک سلید

مارک - سلید

نقش بیلیو کانون را در چپارل، مارک سلید به عهده دارد - مارک اول خیال داشت زمین‌شناس شود ولی هنگامی که به دانشگاه رفت تا این رشته را دنبال کند طبعش به‌سوی هنر گرایش یافت و رشته بازیگری را انتخاب کرد. مارک که اهل شهر «ساله» ایالت ماساچوست است وقتی برای اولین‌بار در برادری روی صحنه آمد نماند که نمایشنامه «اینجا یک دختر گوجولوست» برایش چه شهرت و موفقیتی به‌بار می‌آورد همان بازی نرم و پرامنطاف بود که آن روزها توجه «الیا کازان» کارگردان معروف را جلب کرد و او را با خود به هالیوود برد و با پیش را به سینما و سرانجام به تلویزیون باز کرد. بیلیو سریال چپارل، در ضمن یک کارتنیست خوب و ورزیده است و مدت زیادی نیست که به حلقه ازدواج درآمده است.

هنری دارو

کسی که نقش مانولیتو را در این مجموعه ایفا می‌کند، هنری دارو نام دارد و سی‌وهشت سال پیش در شهر بزرگ و شلوغ نیویورک پایه‌رسمه وجود گذاشته و هنوز کوچک بوده که همراه خانواده‌اش به پورتوریکو کوچ کرده است. دوران کودکی و جوانی «هنری» در پورتوریکو سپری شده و تحصیلاتش را هم در همان دیار بی پایان رسانده است - وقتی در پورتوریکو به دبیرستان می‌رفت به‌خاطر بازی در یک نمایشنامه فرهنگی و درخشش چشمگیری در صحنه، پسران یک بورسی تحصیلی شد و در دانشکده هنرهای دراماتیک مجانا رشته دلخواه خود را دنبال کرد. از آن زمان تا کنون هنریشگی را به‌عنوان حرفه اصلی خود پذیرفته است - هنری دارو، در جوار بازیگری گاهگاهی هم دست به تهیه فیلم سینمایی می‌زند. مانولیتو، تازه‌ترین نقشی است که او در تلویزیون ارائه میدهد. هنری ازدواج کرده و دارای دو فرزند است: پسری هشت ساله بنام توماس و دختری سیزده ساله به اسم دنیس.

رادنی - راموس



نورسیده سریال چپارل، رادنی راموس نام دارد و اهل لانون آکلاهماست. رادنی در نوزدهم سپتامبر ۱۹۵۰ در آکلاهما متولد شده و اکنون درعنوان جوانی است. او یکی از ورزشکاران خوب «کامرون است» کالج بود که به هالیوود روی آورد و پس از ایفای چند نقش سیاهی‌لشکر در آثار، توسط «دیوید دورنورت» کشف شد و به‌سوی تلویزیون جذب گردید. او خیلی خوشحال است که راه آثار تلویزیون را به سرعت پیرومده و جزو هنریشگان تلویزیونی درآمده است. خود رادنی می‌گوید: هنوز خیلی فرصت دارم تا در این محیط تکامل پذیرم و هنرم را از این صفحه کوچک سحرانگیز به دوست‌آرام عرضه کنم.

کامرون - میشل

ایفاگر نقش باک، اسم حقیقتی، کامرون میشل است و اهل دالاس تاون پنسیلوانیا. کامرون در چهارم نوامبر ۱۹۱۸ در پنسیلوانیا به دنیا آمده و الان درست ۵۳ سال دارد. او، از کودکی به هنریشگی عشق می‌ورزید و عجیب اینجاست که می‌گویند اولین نقش خود را در صحنه چنان نرم و پس انعطاف بازی کرده که به‌خاطر همان بازی جایزه گلانی گرفته است و شاید همین تشویق او را دلگرم کرده که راهی مشتاق دیار هنر شود و زندگی خود را در تلویزیون و سینما خلاصه کند. کامرون در آغاز جوانی به نیویورک رفت و برادری را برای عرضه هنر انتخاب کرد: در نیویورک بازی در نمایشنامه «مرک فروشنده درهای موفقیت را به رویش کشود و فعالیت خود را در زمینه بازیگری گسترش داد تا اینکه به چنگ کارگردان مجموعه تلویزیونی چپارل افتاد و با ایفای نقش باک در تلویزیون هم صاحب نام شد. کامرون در سال ۱۹۴۰ ازدواج کرده اسم همسرش، جوانامیسل است و دارای چهار فرزند است.

لیندا - کریستال

ویکتوریا - کانون دختر آقای کانون و چهره زیبای این سریال، لیندا کریستال نام دارد و در شهر بوینوس آیرس، پایتخت آرژانتین، به دنیا آمده است. لیندا در ۲۵ فوریه ۱۹۴۵ متولد شده یعنی اسال بیست و پنجمین سال تولد خود را جشن گرفته است. شانزده ساله بود که به چنگ یک تهیه‌کننده سینمایی مکزیک افتاد و اولین نقش سینمایی خود را ارائه داد و از آن زمان به بعد مسیر زندگی خود را یافت. وقتی یک سری فیلم در جنوب آمریکا و اروپا بازی کرد، راهی هالیوود شد و به بازی در فیلم‌ها و شوهایی تلویزیونی پرداخت. لیندا یکبار ازدواج و متارکه کرده است. حاصل این ازدواج نافرمان دوسریچه کوچولو هستند: جورجی هشت ساله و جوردن شش ساله.

چهره‌های آشنای مجموعه تلویزیونی

چپارل

از مجله تی وی ترجمه: بیژن سمندر

اول مجموعه تلویزیونی جدیدی که که روزهای جمعه از برنامه پخش می‌شود. این مجموعه تلویزیونی مورد توجه تماشاگران تلویزیون قرار گرفته و بازیگران از هم اکنون دوستداران پافرضی پیهم‌دهنده مادربزرگ ما را با ایفای نقش‌های این سریال با آشنا می‌کنیم

لیف - اریکسون

کسی که به نقش بیگ‌جان کانون در مجموعه چپارل ظاهر می‌شود اسمش لیف - اریکسون است و اهل شهر کوچک آلمدا کالیفرنیا. تولدش در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۱ است و تحصیلات عالی است. لیسانسش را از نگاه لوس آنجلس گرفته و چندی هم پیش ریتو، تعلیم آواز دیده است و در این بود که ناگهان سر از صحنه درآورد و نمایشنامه «دریای یک شب نیمه تابستان» شکسپیر درخشید. پس از این تجربه به نمایش آمیز بود که لیف، دامنه فعالیت هنری را گسترش داد و دائما در راه نیویورک لیرنیا در سفر بود تا نمایشنامه‌های آنجا را برای اینجا را ببیند خود نکندارد. قد، آج کرده و اسم همسرش آن - دیابوند و دارای یک پسر و یک دختر بزرگ

انقلاب الجزیره نیز بقدرکافی بود. در پاریس خوب نمی‌دانستند که Integration (اختلاط نژادی) چه؟ سوئل گفته بود: «نقطه لب کلمه Desintegration (تبعیض نژاد) است. آه، پلی؟ افسانه‌فرانسه می‌خواند، یا از «دونکرسک» تا «اسپا»؟ ازیک تحقیق «سرویس ارتش» زائیده شده بود که خیلی سروصدا داشت. برای آن طرفدار شدت عمل، برای S. A. N. و حتی برای اغلب آنان، «ایجاد برادری» را به‌همراه بود. حتی اگر این کار بوسیله مسلمانان باکامیون‌های ارتش صورت گرفت، می‌شد باور کرد که یس روانشناسی «آنها ترتیب است. اما این سرویس پیش‌بینی شد چهارم اوت»؟ رانکرده بود و بدید آن عاجز ماند. روز ۱۶ مه روز مجیزه «مایه حیرت کسانی مقدمات آنرا فراهم ساخته بودند نوشتند: «این امید فقط با نیندی مقایسه است که ما در پاریس، روز «آزادی فرانسه» احساس می‌دهیم. مسلمانان را به‌حیرت‌انداختند و در درمیان بازوان «پاسیاهان» بودند و «پاسیاهان» را حیرت‌زده بود که خود را در آغوش مسلمانان بستند. کمیونست‌ها را مشوش کرد مسیم گرفتند آنرا باور نکنند و F. I. N. را هم خافگیر ساخت، زیرا ای دوران «ایجاد برادری» همچونه شدی در الجزایر، بمل نیند. این جزایر می‌گفتند: «نهیست ما میلیون فرانسوی الجزایری، میلیون فرانسوی الجزایری، میلیون فرانسوی الجزایری، اما وقتیکه هیجانها فروکش کرد، مسلمانان تغییر نکرده بود. نه‌های نجات‌خلق، فرمان میدادند دستمزد محقر کارگران زرهای به بود. «کولون»ها آنها را از پنج‌صوبه ظاهر بکار می‌کشیدند سلف دستمزد جدید را میدادند و کمتر از مبلغی بود که آنها پیش زایش دستمزد دریافت میداشتند. که بی‌شک فقط آرزوی یک سیاسی و کینه از رژیم که نه ندن می‌دانست و نه صلح‌کردن، ش کرده بود، و از نهضت‌الجزایر نوعی انقلاب فرانسه صنعتی باید ادامه تشکیلات موجود را تأمین و نوعی «کنسولی» سن ژوست و سه تونگ را داشت، وزیر-روز کین‌تر میشد. غیر نظامی‌ها به برادری» بدگمان بودند. در انبهای ناسیونالیستی اما «خسید پل‌شان، «الجزیره» فرانسه» گاهی م «فرانسه الجزایر» را داشت. مین کینه‌کار، از وقتیکه حق‌رای لمانان داده شده بود، با اختلاط روی موافق‌نشان میدادند، زیرا نه‌میلیون مسلمان طبعاً به‌یک «ن پاسیاه» می‌پریید، اما آزرای میلیون فرانسوی خیلی کمتر در «کرس» Corsé، معاون یالیت شهرداری باستی که بجای دارن‌تخته بود، پس از اینکه آزان شهرداری را اشغال کرده

بودند، «مارسیزه» خوانان شهرداری را ترک گفته بود، چتربازان نیز با او همصدا شده و همراهش آمده بودند، و جمعیتی هم که در میدان بودند همه باهم شروع به‌خواندن کرده بودند، می‌خواندند، یا برای چتربازان و یا برای هردو ...

روز اول ژوئن، فرستاده «کمیتة نجات خلق» که انتظار داشت پاریس را در حالت حکومت نظامی بیاید، با کمال حیرت در فضای باز جلوی بنای انوالید با بازیکنان «پتاک»^۲ روبرو شده بود. یکی از مشهورترین خبرنگاران امریکائی با اطمینان بمن گفت که ژنرال ماسو، عمداً خود را تسلیم شکنجه کرده تا حق داشته باشد دستور شکنجه‌کردن بدهد. با اینهمه، مصممی، برضد دولتی بی‌سپاه و بی پولی آن عاجز ماند. روز ۱۶ مه روز مجیزه «مایه حیرت کسانی مقدمات آنرا فراهم ساخته بودند نوشتند: «این امید فقط با نیندی مقایسه است که ما در پاریس، روز «آزادی فرانسه» احساس می‌دهیم. مسلمانان را به‌حیرت‌انداختند و در درمیان بازوان «پاسیاهان» بودند و «پاسیاهان» را حیرت‌زده بود که خود را در آغوش مسلمانان بستند. کمیونست‌ها را مشوش کرد مسیم گرفتند آنرا باور نکنند و F. I. N. را هم خافگیر ساخت، زیرا ای دوران «ایجاد برادری» همچونه شدی در الجزایر، بمل نیند. این جزایر می‌گفتند: «نهیست ما میلیون فرانسوی الجزایری، میلیون فرانسوی الجزایری، میلیون فرانسوی الجزایری، اما وقتیکه هیجانها فروکش کرد، مسلمانان تغییر نکرده بود. نه‌های نجات‌خلق، فرمان میدادند دستمزد محقر کارگران زرهای به بود. «کولون»ها آنها را از پنج‌صوبه ظاهر بکار می‌کشیدند سلف دستمزد جدید را میدادند و کمتر از مبلغی بود که آنها پیش زایش دستمزد دریافت میداشتند. که بی‌شک فقط آرزوی یک سیاسی و کینه از رژیم که نه ندن می‌دانست و نه صلح‌کردن، ش کرده بود، و از نهضت‌الجزایر نوعی انقلاب فرانسه صنعتی باید ادامه تشکیلات موجود را تأمین و نوعی «کنسولی» سن ژوست و سه تونگ را داشت، وزیر-روز کین‌تر میشد. غیر نظامی‌ها به برادری» بدگمان بودند. در انبهای ناسیونالیستی اما «خسید پل‌شان، «الجزیره» فرانسه» گاهی م «فرانسه الجزایر» را داشت. مین کینه‌کار، از وقتیکه حق‌رای لمانان داده شده بود، با اختلاط روی موافق‌نشان میدادند، زیرا نه‌میلیون مسلمان طبعاً به‌یک «ن پاسیاه» می‌پریید، اما آزرای میلیون فرانسوی خیلی کمتر در «کرس» Corsé، معاون یالیت شهرداری باستی که بجای دارن‌تخته بود، پس از اینکه آزان شهرداری را اشغال کرده

۲۰

حافظه‌ها Antimemoires



از: آندره مالرو ترجمهٔ رضا سیدحسینی

از هم جدا هستند. دولت در برابر پارلمان مسئول است. «تثبیت وضع پول آسان نخواهد بود. اما کمتر از آنچه می‌گویند دشوار خواهد بود بشرطیکه دولت بتواند پابرجا و محکم باشد. یعنی اگر واقعاً «دولت» باشد.

و اما مسئله مستعمرات... باید به‌تمام آنها نیکه امپراطوری را تشکیل می‌دهند بگویم: مستعمرات تمام شده است. باهم اتحادیه‌ای تشکیل بدهیم. بیاری هم وضع دفاعی، سیاست خارجی و سیاست اقتصادی-انرا پایه‌گذاری کنیم...

«در مورد بقیه مسائل، ما آنها را یاری خواهیم کرد. طبیعی است که کشورهای فقیر مایل خواهند بود یا کشورهای ثروتمند همکاری کنند، که طبعاً خود آنها چندان عجله‌ای نخواهند داشت. خواهیم دید. بروند و دولت تشکیل دهند. اگر قدرت دارند.

«و اگر موافقتند.

«آنها که موافق نیستند پی کارشان بروند. ما مخالفتی نخواهیم کرد. و اتحادیه فرانسوی را بادیگران تشکیل خواهیم داد.»

این طرح از زمان مذاکرات «برزاویل» در سال ۱۹۴۲ در مغز او بود. اما دیگر امید ساده‌شمرده نمی‌شد. در اثنائیکه راه‌پیمائی‌های محقر از «باستی» Bastille به ناسیون Nation تقلید یک «جبهه‌خلق» را در می‌آورد و او مسئولیت لشکرکشی سونز و جنگ الجزایر را بگردن نگرفته بود و خیلی بیشتر از جمهوری-چهارم، عدالت اجتماعی برای ملت آورده بود. فرانسه به‌همهٔ مستعمرات سابقش اعلام می‌کرد: «اگر واقعاً استقلال می‌خواهید، آنرا بگیرید!»

از الجزایر حرف زده بود اما بنظر میرسد که سخنانش در اطراف آن دور می‌زند. نخست لازم بود که ارتش فرانسه در آنجا، ارتش فرانسه‌ای باشد که به هفده‌کشور آزادی داده است نه ارتش یک امپراطوری مستعمراتی. قرار بود پس از اصلاح

ریاست جمهوری به‌الجزایره برود. راه الجزیره، یکبار دیگر از «برزاویل» می‌گذشت.

این‌راه یکجا می‌رفت؟ به یک کاریکاتور ممکن است شبیه باشد. من همیشه دیده بودم که رقبای ژنرال - حتی روزولت هم - کاریکاتورهائی از او می‌کشند که شبیهش نیست. رقیبان امروزی‌اش او را مرجع قلمداد می‌کردند. اصلاحات اجتماعی را که فرانسه مدیون او بود - و یگانه اصلاحات اساسی بعد از «جبهه خلق» شمرده می‌شد - فراموش می‌کردند. او را رئیس چتربازها می‌شمرند. دولتی که او درصدد تشکیل‌دادنش بود، با بمیل الجزیره نبود. او دیگری یک رئیس «کمیتة نجات خلق» نمی‌شد، همانطور که رئیس، F.T.P و F.F.F هم نشده بود. آیا او در مقابل آشفتگی شدیدی قدرت را بدست می‌گرفت؟ رقیبانش خیال می‌کردند که او می‌خواهد مطابق میل خود اعمال قدرت کند و منظر اصلاح وضع فرانسه و پایان اختلاف الجزایر باشد. ولی من فکر می‌کردم که شاید او منتظر اصلاح وضع فرانسه و پایان اختلاف نباشد. فعلاً او می‌خواست خود را بیازماید و زور آزمائی کند.

از مسائل اجتماعی کمتر حرف

کمونیسم بودند و فرانسه دستخوش مواجهه احزاب توتالیتز بود، اوتنها به تجدید سازمان دولت فکر می‌کرد. با اینهمه پیش از اینکه او را ترک‌کنم، از نسل جوان حرف زد. گفت: «اگر بتوانم پیش از مرگ یک نسل جوان فرانسوی ببینم، خیلی ...» مفهوم سخن او شاید این بود: «... مستعمرات آزادی‌فرانسه خواهد بود.» اما همانطور که‌خاص خودش بود جمله را ناتمام گذاشت. بهنگام خداحافظی، یک روز زمستانی را، درحاشیه جنگل «کلمیه» بخاطر آورد. در برابر گورستانی که گور دخترش در آن است، تا چشم کار می‌کرد، دهکده‌ای نبود. بازویش را همانطور که در سالن کوچک پیش می‌آورد، بسوی پستی و بلندهای تیره جلگه «لانگرس» Langres و «آرگون» Argonne دراز کرده و گفته بود: «پیش از حمله های بزرگ، همه‌ایشنا مسکون بود...»

در اتمییلی که‌مراپا می‌گرداند، به اولین ملاقات‌مان می‌اندیشیدم. سیبل‌های او که خاکستری شده بود، بزحمت دیده می‌شد. و دهان او اکنون بادوچین عمیق ادامه می‌یافت که به چانه‌اش می‌پیوست. «بالتوس» Balthus بمن گفته بود: «توجه کرده‌اید که او، اینکه میدید کمونیست‌ها، و سیاست-داران راه گم کرده‌اند و دور از آن یکنه میدید کمونیست‌ها، و سیاست-داران راه گم کرده‌اند و دور از آن سنالی که در نظر او مسائل اساسی عمیق ملکت بود، سرگردانند. «پتاک» چند روز بعد بمن گفت: «فراموش نکنید که ما انقلاب نکرده‌ایم. من او راه‌رگز اینقدر قاطع و یکبارچه ندیده بودم مگر در اثنای شورش‌های الجزیره، او از تقاعد باز می‌گشت که برای هرکسی دوران اندیشه دربارهٔ گذشته است بخصوص که خاطرات او هم حماسه‌ای شمرده شوند. یک هفته پیش «خاطرات» خودش را تصحیح می‌کرد. تنهایی عظیمی را که دائماً در شناختن یک انسان، آسوده، نیز بخاطر سرنوشت فرانسه که از سالها پیش مفتونش بود ترک می‌گفت. در مصاحبت دائمی او با این سایه‌هیچ چیزی تغییر نکرده بود. در این روزها که دعوت‌کنندگان او باهمه‌شوروهیجان، تمایلات فاشیستی داشتند و آنها یکبه بیشتر با او حمله می‌کردند طرفدار

اما وقتیکه امپراطور نقش‌خود را رها می‌کرد (و حتی گاهی هم در حالیکه آنرا حفظ کرده بود)، ناپلئون پرتنوع، بازیگر، شوهر ژوزفین و دوستدار شوخی و متکلم ظاهر می‌شد. همه‌دربار این شخصیت رامی‌شناختند. برای همکاران «ژنرال دوگل»، او در زندگی خصوصی هم کسی نبود که از مسائل خصوصی‌حرف بزند، فقط کسی بود که از مسائل دولت حرف نمی‌زد. نه تأثیرناپذیری را قبول می‌کرد و نه بی‌اعتنائی را. فقط در اثنای مهمانی یا فرصت‌هایی که بوسیلهٔ خودش انتخاب‌شده بود، گفتگوی سطحی را می‌پذیرفت، آنرا باکمال لطف اداره می‌کرد، اما این کار او زائیده ادب بود و ادب خاص شخصیت او بود. ناپلئون اطرافیان خود را می‌ترساند؛ اطرافیان ژنرال دوگل او را با‌فواصله و جذاب می‌شناختند (جذاب به‌مفهوم کسیکه دل‌به‌گفتگو می‌سپارد.) زیرا این مرد، حتی وقتی هم که با آنها از بچه‌هایشان حرف‌بیزد، باز هم «دوگل» بود. و در سرگذشت کسانی که تاریخ کشور ما را ساخته‌اند، بسیار نادردند کسانی که با هیچ زن دیگری بجز زن خودشان دیده نشوند ... همه این خصوصیات متعلق به این‌شوالیه بزرگ جنگهای صلیبی بوده که پیش از این‌ما در بنای وزارت جنگ پذیرفته بود، زیرا این نیکوخواهی در زندگی انوعی نظام بود، نه‌مکن آن. برای همه‌کس، باستانهای خانواده‌اش، او بمنزلهٔ انکاس لطف‌آمیزی از شخصیت‌افسانه ای‌اش بود.

روزی باین نکته توجه خواهد شد که آدمها همانطور که از نظر خصوصیات و اخلاق باهم فرق دارند، از لحاظ شکل خاطراتشان هم، یکدیگر جدا شده‌اند. اسماق متفاوت است و تورها و سیدها ... اما ژرف‌ترین خاطرات لزوماً با گفتگو بیان نمی‌شود. و این مردی که خاطراتش مشهور بود و گذشته‌اش، از همه‌سال باینطرف جزو تاریخ شده بود، بنظر میرسد که مصاحبت درونی خود را با آینده دنبال می‌کند نه با گذشته. من فقط دوبار دیدم که او از خودش حرف زد. دربارهٔ دیگران هم چیز زیادی از دهان او نشنیده بودم: کسی از چرچیل و از «استالین»: «او یک خودکامهٔ آسیائی بود و می‌خواست چنان باشد.» و نیم سطر دربارهٔ روزولت: «(یک نجیب‌زادهٔ دموکرات.)». چهره‌های گفتگوهای او، مانند چهره‌هایی که در «خاطرات» او بودند، پیکره‌های نیم‌تخته‌ای بیش نبودند. دربارهٔ مردان تاریخ با توجه‌به‌آثار و کارهایشان فکر می‌کرد و شاید دربارهٔ همهٔ آدمها با توجه به کارهایی که بنظر وی از آنها ساخته بود زمینهٔ گفتگوهای او که من در آنها شرکت داشتم، اگر بحث اقدامات‌جاری را کنار بگذاریم، فقط عبارت از اندیشه‌ها یا تاریخ بود. زندگی در اطراف او مانند دریای آشفته‌ای تپش بود و تنها با لحن تجربه‌ای تلخ وارد گفتگوی او می‌شد و وقتیکه شاهد می‌آورد و یا مقایسه می‌کرد (باز هم

به‌همان مفهوم شاید آوردن.)، در زمینهٔ تاریخی بود و اغلب بصورت طنزآمیزی در زمینهٔ ادبی، و هرگز در زمینهٔ مذهبی نبود: این سخن را باو نسبت داده بودند که به‌هنگام اعتراف مذهبی گفته است: «خوب، پدر مقدس، چطور است که حالا کسی دربارهٔ فرانسه صحبت کنیم؟» با اینهمه لحن خاص او به‌نگام تصویر چهره استالین در «خاطرات جنگ»، متکی به خاطرهٔ دیکتاتور است که باو گفته بود: «بعد از همهٔ این حرفها، سرانجام، برد با مرگ است ...»

- ۱- Dunkerque شمالی‌ترین بندر فرانسه.
- ۲- Tamanrasset جنوبی‌ترین شهر الجزایر که در عربی «تاماراست» نوشته می‌شود.
- ۳- Section Administrative Spécialisée سازمان نظامی و اداری که در سال ۱۹۵۶ در الجزایر برای اصلاح تشکیلات اداری وجود آمد.
- ۴- La Nuit du 4 Août (1789) شبی که مجلس ملی دوران لویی شانزدهم اتمام حقوق قنودالی را اعلام داشت.
- ۵- Les Pieds noirs - لقبی است که به فرانسویان الجزایر داده‌اند.
- ۶- Bastia مرکز جزیرهٔ «کرس».
- ۷- Petanque نوعی بازی بولینگ روی زمین که بیشتر در شهرستانهای فرانسه معمول است.
- ۸- Forces Françaises de L'interieur مجموعه نیروهای نهضت مقاومت فرانسه. که در سال ۱۹۴۴ زیر این عنوان گرد هم آمدند و ارتش متفقین را در نجات فرانسه یاری کردند.
- ۹- Frances-Treurs et Partisans از سازمانهای مقاومت در جنوب فرانسه.

بایانویاها با دنیای نشاط و زیبایی وارد شوید



نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعیدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

مادگیری قهرمانی

«قسمت دوم»

پس از حدود سال ۱۷۹۰ کارخانه‌های بزرگ در انگلیس پدیدار شد و زندگی را غیرانسانی کرد. از دستگاه نختریسی ارکرایت Arkwright که در ۱۷۷۰ اختراع شد، همواره به‌عنوان آغاز تولید بزرگ نام برده می‌شود، که روی هم رفته درست است. این خود آرکرایت است (شکل ۲۰۲) که رایت نقاش اهل دربی Derby و سازارانه تصویر او را کشیده و برای ما به‌جا گذاشته است. نمونه مردان جدید است که مقدر بوده تا عصر ما صنعت را زیر سلطه خود داشته باشند. او وامثال او سبب‌نخستین جهش اقتصاد انگلیس در قرن نوزدهم شدند، اما نتیجه اختراعات آنان زیون ساختن زندگی بشری بود که مایه نگرانی و وسواس همه نویسندگان توانای عصر شد.

خیلی پیش از کارل لایب Carlisle و کارل مارکس Karl Marx در واقع در حدود سال ۱۸۱۰، وردزورث آمدن نوپکاران شب را به کارخانه چنین توصیف می‌کند:



شکل ۲۰۲- رایت نقاش اهل دربی: آرکرایت

«کارخانه روزگاران را از دهان خود می‌کند، وهمچنانکه آنان از اطراف انبوه روشنی دور می‌شوند نزدیک در پر ازدحام، گروه جدیدی به‌اتان می‌رسد می‌خورد»

و در حیاطها، که این شط پر موج آتیه‌ان هزاران چرخ سرگیجه‌آور را می‌چرخاند، شعله‌ها، مانند روح ناآرام در بستر خود، از میان تخته‌سنگی زبانه می‌کشند. مردان، زنان، جوانان،

مادران و کودکان خردسال، پسران و دختران، داخل می‌شوند و هرکس کار خود را شروع می‌کند. در درون این معبد که قربانیان دائمی بسود، آن بت بزرگ این بتخانه، پیوسته تقدیم می‌شوند.

ریاکاری قرن

این مذهب جدید، مذهب سود مجموعه‌ای از اصول و فروع دین داشت که بی‌آن نمی‌توانست قدرت خود را بر مردم جدی عصر ملکه ویکتوریا حفظ کند. نخستین کتاب مقدس این مذهب که در ۱۷۹۸ چاپ شد «گفتاری درباب اصل جمعیت» نام داشت و نویسنده آن کشیشی به‌نام مالتوس Maltus بود. مالتوس نشان داد که جمعیت همواره سریعتر از وسایل معیشت افزایش می‌یابد، در نتیجه فقر و احتیاج سرنوشت محتوم اکثریت افراد بشر است. این نظریه افسر شده، که حتی امروز نمی‌توان آنرا بالمره مردود شمرد؛ با روحیه علمی بیان شده بود. البته بدینسان در متن اثر مالتوس جملاتی از قبیل «انسان حق ادعا بر کوچکترین ظریف غذا ندارد» وجود داشت، و از این جملات برای توجیه‌اشمار غیر انسانی نیروی کار، استفاده می‌شد. کتاب مقدس دیگر نظریات اقتصادی ریکاردو Ricardo بود، که مردی بسیار جدی بود. با روح علمی می‌نوشت، اما انعطاف‌ناپذیر بود. رقابت و بازرگانی آزاد و بقاء انطباق عصر شد: به نظر می‌رسید که هر دو از قوانین طبیعت‌اند، و در واقع هم هر دو آنها از نظریه داروین مبنی بر «انتخاب طبیعی» گرفته شده بودند. وقتی می‌گویم «کتاب مقدس عصر» شوخی نمی‌کنم. نوشته‌های مالتوس و ریکاردو راه، جدی‌ترین و پارساترین مردان عصر چون وحی منزل شمرده و از آنها برای توجیه اعمالی سود می‌جستند که با استدلالهای بشر دوستانه فکر دفاع از آنها را هم نمی‌شد کرد. آیا این ریاکاری بود؟

آری، ریا همیشه وجود داشته است - اگر نبوده، کمندی نویسان بزرگ، از مولیر به بعد چه می‌کردند. اما در قرن نوزدهم با طبقه متوسط ناپیمن آن‌که وابسته به نظام اقتصادی غیر انسانی بود، ریاکاری چنان رایج بود که سابقه نداشت. در چهل پنجاه سال اخیر کلمه ریا نوعی برچسب برای قرن نوزدهم شده است همانگونه که سیکسری برچسب قرن هجدهم بود. واکنش بر ضد ریا هنوز ادامه دارد، و اگر چه پالودن هوای محیط از ریا خوب است، گمان می‌کنم که این واکنش یا بی‌اعتبار کردن هر نوع فضیلت به جامعه زیان رسانده است. خودکلمات «پارسا»، «محرّم» و «شایسته» به‌شوخی بدل شده‌اند و فقط به‌قصد مزاح به‌کار می‌روند. ریاکاری‌جمعی را اغلب باصفت «ویکتوریایی» می‌نامند. اما در واقع تاریخ آن به‌آغاز قرن نوزدهم می‌رسد. این بلیک است که در ۱۸۰۶ می‌گوید: «فقیران را با حیل‌های گوناگون مجبور می‌کنید که با نیمه نانی زندگی کنند، وقتی رنگ کسی از فرط کار و گرسنگی می‌پرد، بگویید سالم و شاد به نظر می‌رسد و وقتی فرزندان ناخوش می‌شوند، بگذارید بمیرند، چون به‌قدر کافی، حتی بیش از کافی بچه متولد می‌شود و بدون این اقدامات زمین ما را لبریز خواهند کرد.»

هرچه هم از آن طرق غیرانسانی که به‌آیین مالتوس عمل شد نفرت داشته باشیم، حقیقت تلخ این است که افزایش جمعیت تقریباً ما را به‌انهدام می‌کشاند. این افزایش ضربه‌ای بزرگ به تمدن زده است که از هجوم بربرها به بعد سابقه نداشته است. نخست اینکه دهشت فقر رادر شهرها به‌وجود آورد. و سپس به‌عنوان اقدام متقابل، بوروکراسی و هنگ‌آسار کردن مردمان را به‌ارمغان آورده است، مسئله‌ایست که هنوز حل‌نشده‌ای به‌نظر می‌آید.

اما همه این‌ها عذر آن بیدردی مردم مرفه نیست که شرایط زندگی را در میان فقیران نادیده می‌گرفتند، حال آنکه ثروت خود ایشان تا حدود زیادی وابسته به رنج بی‌چیزان بوده است. توانگران این حالت را علیرغم مفصلترین و فصیح‌ترین توضیحاتی که از زندگی بینوایان در اختیار آنها



شکل ۲۰۳ - دوره: خواندن کتاب مقدس برای ساکنان نواتخانه

بود، حفظ می‌کردند. لازم است دوتا از این آثار توضیح‌دهنده را یاد کنیم: شرایط زندگی طبقه کارگر در انگلستان Engels در ۱۸۴۴ نوشته شد و داستانهای دیکنز Dickens از «نیکلاس نیکلی» تا «روزگار سخت» بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۵ منتشر شد. کتاب انگلستان به صورت عرضه اسناد و مدارک است، اما در واقع فریاد پرشور یک محقق اجتماعی است که به نیروی محرک عاطفی مارکسیسم بدل شد. مارکس Marx اثر انگلستان را خواند - نمی‌دانم کسی دیگری هم آنرا خوانده‌اند یا نه - اما همان یک نفر کافی بود، آثار دیکنز را همه خوانده‌اند.

دیکنز: بیدار کننده وجدانهای خفته

هیچ نویسنده‌ای در زندگی خود این قدر مورد علاقه پرشور چنین انبوهی از مردمی چنین گوناگون نبوده است. داستانهای دیکنز باعث اصلاحاتی در قانون، دادگاهها، و جلوگیری از داراویختن مردم در ملاعام و اصلاحات دیگر شد. اما توصیف وحشتناک او از فقر عملاً چندان اثری نداشت: هم برای اینکه مسئله عظیمتر از آن بود که قابل حل باشد، هم برای اینکه سیاستمداران عصر در زندان فکری اقتصاد کلاسیک بودند و هم برای اینکه باید اعتراف کنیم دیکنز با وجود همه عظمت روحیش، از توصیف وحشتناک فقر نوعی لذت سادیستی می‌برد. نخستین تصویرکنندگان آثار دیکنز بیش از اندازه تصاویر فکاهی تهیه می‌کردند و قابلیت آنرا نداشتند که احساس دیکنز را نسبت به اجتماع به‌شکل تصویر بیان کنند. تصاویری که مناسب توصیفهای دیکنز بود توسط گوستاو دوره Doré نقاش فرانسوی کشیده شد. «دوره» اصلاً طنزپرداز بود، اما دیدن لندن او را به‌هوش آورد. طرحهای او (شکل ۲۰۳) در سالهای ۱۸۷۰ و پس‌از مرگ دیکنز کشیده شد.

اما می‌توان دید که وضع با سالهای ۱۸۴۰ چندان فرقی نکرده است. شاید لازم بود یک خارجی به‌لندن بیاید و به‌همان یک غریبه آنرا آنچنانکه بود توصیف کند. شاید چیره‌دستی تصویر سازی

«دوره» لازم بود تا این مقطع بزرگ تیره روزی بشری را باورکردنی سازد. به‌گمان من دیکنز بیش از هرکس دیگر در بیدار کردن وجدانهای خفته اثر داشته است. اما آن مصلحانی را که پیشگامتر از او بودند نباید فراموش کرد. در آغاز این دوران، الیزابت فرای Fry (شکل ۲۰۴) از فرقه کوئیکر وارد ممرکه شد که اگر در عصری زودتر آمده بود به‌قدیسه بدل می‌شد، زیرا نفوذ معنوی او بر زندانیان نیویگت Newgate به راستی معجزه بود. در اواسط قرن، لرد شافتسبری Shaftsbury آمد که مبارزه طولانی او برای جلوگیری از استثمار کودکان در کارخانه‌ها، وی را در عرصه تاریخ بشر دوستی نفر بعد از ویلبرفورس کرده است.

شکل ۲۰۴ - الیزابت فرای



بشر دوستی: دستاورد قرن نوزدهم

مبارزه اصلاح طلبان نخستین با جامعه صنعتی نشان‌دهنده بشر دوستی است که به‌عقیده من بزرگترین دستاورد تمدن بخش قرن نوزدهم بوده است. ما اکنون به‌بینش بشر دوستانه آنچنان عادت کرده‌ایم که فراموش می‌کنیم در اعصار قبلی تمدن این گرایش چه‌سان بی‌اهمیت تلقی می‌شده است. اگر امروز از افراد تمدن بپرسید به‌نظر آنها در کردار بشری چه چیزی مهمتر است، پنج نفر از هر شش نفر جواب خواهند داد: سهربانی. اما این کلمه‌ای نیست که ممکن بود از دهان قهرمانان فصول قبلی این کتاب درآید. اگر از سن فرانسیس می‌پرسیدند، می‌دانیم که احتمالاً جواب می‌داد: «صفت، اطاعت و فقر»، اگر از دانته یا میکلائو می‌پرسیدید شاید جواب می‌دادند: «تندر از پستی و بیداد»، اگر از گوته می‌پرسیدید جواب می‌داد: «زندگی در کمال و زیبایی»، اما کلمه سهربانی، هرگز نمی‌توانست جواب آنها بوده باشد. گمان می‌کنم، امروز بشر دوستی را که دستاورد قرن نوزدهم است دست کم می‌گیریم و وحشتناک زندگی را که در عصر ویکتوریا چیزی معمولی شمرده می‌شد فراموش می‌کنیم. فراموش می‌کنیم که امروز بر افراد کاملاً بیگناه در ارتش و نیرو دریایی انگلیس صدها ضربه تازیانه زده می‌شد، فراموش می‌کنیم که زنها را سه‌تا سه‌تا با هم زنجیر می‌کردند و بر گاریهای سرباز می‌نشاندند و در خیابانها می‌گردانند و به‌تیمید می‌فرستادند. این اعمال و صدها ستمگری گفتنی دیگر توسط اعمال دولتها و معمولاً در دفاع از مالکیت صورت می‌گرفت.

برخی از فیلسوفان از هگل به بعد به ما می‌گویند که بشر دوستی از ضعف سرچشمه می‌گیرد و حالتی رقت‌آور دارد و از لحاظ روحی پست‌تر از شدت عمل و خشونت است. داستانتساریان، نماینده‌نویسان و کارگردانان تئاتر این نظر را مشتاقانه پذیرفته‌اند البته این درست است که سهربانی تا حدودی زایدی مادگیری است و به‌این سبب عناصر ضد ماتریالیست در آن به‌تخفیر می‌نگرند و آنرا محصول چیزی می‌دانند که نیچه فیلسوف آلمانی آنرا «اخلاق برده‌وار» نامیده است. نیچه محققاً برای جنبه دیگر موضوعی که من مطرح کرده‌ام، رجحان قائل بود، یعنی اعتماد به نفس قهرمانی در مردانی که هیچ چیز برایشان غیر ممکن نبود، مانند مردانی که با تلاش، نخستین راه‌آهنها را در سراسر انگلیس کشیدند.

کاربرد بخار در عمل تولید، وضعی را که قبلاً وجود داشت شدت بخشید. کارخانه وردزورث با قوه آب کار می‌کرد، اما لوکوموتیو وضعی واقعاً تازه ایجاد کرد: شالوده‌ای تازه برای وحدت، مفهومی تازه از مکان - وضعی که هنوز هم گسترش می‌یابد. پس از آنکه لوکوموتیو ساخت استن‌سون Stephenson سفر تاریخی خود را روی خط آهن منچستر - لیورپول انجام داد، یک دوره بیست‌ساله فرارسید که شبیه نبردهای نظامی بود و سرشار از اراده، شہامت، بیرحمی، شکستباری نامنظر و پیروزیهای پیش‌بینی نشده. کارگران ساده ایرلند که راه‌آهنها را می‌ساختند چون افراد یک ارتش بزرگ بودند، مردان خشتی بودند که نوعی سرافرازی از موفقیت خود حس می‌کردند، سپندسان، مارشالهای این ارتش بودند.

هنری میلر با هنری میلر گفتگو میکند

«هنری میلر» نویسنده کتاب برج سر طران خواسته شد که بچند سوال درباره مسائل جنسی امروز دنیا پاسخ دهد. هنری میلر فقط شرط حاضر به انجام اینکار شد و آن اینکه خودش سؤال کننده باشد. به این ترتیب این گفتگوی جالب و مهیج بوجود آمد.



ترجمه: هوشنگ بیازلو

سؤال: آقای میلر، با وجودیکه شما آدم نسبتاً سنی هستید. معذالك برای پاسخ به این سؤال کاملاًاصلاحیت دارید: بفرمائید راجع به انقلاب و تحولات جنسی چه نظری دارید؟

هنری میلر: ممکن است قبل از هر چیز بفرمائید که علت انتخاب من برای پاسخ به این سؤال چه بوده؟ از آنجائیکه من کتابهایی نوشته‌ام که مورد علاقه‌سانسور قرار گرفته فاعداً مرا نباید آدم بااصلاحیتی بدانید که در این زمینه اظهار عقیده کنم البته این را هم میدانم که تمام ممنوعیت‌هایی که برای کتابهای من قائل شده بودند، امروز از میان رفته است.

● آقای میلر چرا میخواهید رل يك آدم فروتن و متواضع را بازی کنید؟ شاید امروز مسائل آقدر عوض شده‌اند که میتوان کتابهای شمارا قابل قبول دانست. شما تمام عریزان را بخاطر مسائل جنسی صرف‌مبارزه، شکایت، توقیف، محاکمه و امانت‌م کرده‌اید...

هنری میلر: با يك چنین طرز فکری میتوانیم در این زمینه بحث کنیم بخصوص آنکه عقیده دارم هرگونه اظهار نظری در این مورد ارزش گفتن را دارد. از طرف دیگر همه ما بزحمتی در این قضیه دخالت پیدا کرده‌ایم و متخصص شده‌ایم.

● بسیار خوب، پس سؤال‌را تکرار میکنم: آقای میلر درباره انقلاب جنسی چه عقیده‌ای دارید؟

هنری میلر: ممکن است، لفظاً برای توضیح دهید که مقصودتان از انقلاب جنسی چیست؟

● آقای میلر احساس میکنم که میخواهید مصاحبه مرا بایکوت کنید. باید در نظر داشته باشید که اگر اینطور میخواهیم جلو برویم نتیجه‌ای از کارمان نخواهیم گرفت.

هنری میلر: من بیچوجه قصد بایکوت کردن مصاحبه شما را ندارم. فقط متوجه سؤال شما نمیشوم. من سعی میکنم که بتوانم بزحمتی بیان شما نزدیک شوم. آقای مصاحبه کننده، فقط بگوئید که مقصودتان از کلمه «انقلاب» چیست؟

● کلمه «انقلاب» یعنی «زودگذر». دوران سریع و عمیق تغییر شکل، در يك وضعیت ناپایدار. انقلاب همیشه يك وضعیت و شکل ظاهراته و مستقرانه پایان میدهد. نبرد و سربیزی از قوانین کهنه و فاسد و غیرقابل قبول نیز یعنی «انقلاب». تکرار میکنم انقلاب يك نبرد خشن عصر ماست.

هنری میلر: عمیقاً متوجه مقصودتان نمیشوم. تاریخ بما یاد داده که تنها چیز پایدار، ناپایداری هستی و زندگی انسان است. این یعنی انقلاب. ولی از آنجائیکه این انقلاب - که شما مفهوم دیگری برایش خلق کرده‌اید - دائماً در حال تغییر و تبدیل زندگی و دنیایی است که انسان در آن زندگی میکند، بنابراین همه مردم وجودش را نادیده نمیگیرند. بروز انقلاب‌های متوالی درزمینه‌های مختلف، در اجتماعی که افراش از آزادی کامل برخوردار هستند، هرگز نمیتواند يك واقعه باشد.

● پس این لحظه بزرگ و عمیق انقلابی را که بالاخره باعث شده وضعیت زندگی بشر را تغییر دهد، نمی‌توانیم «انقلاب جنسی» بنامیم؟

هنری میلر: اگر درست متوجه مقصودتان شده باشم، میخواهید بگوئید که

به چیزی انقلاب جنسی میگوئیم (یا شما میگوئید) که میتواند با شکوه‌ترین، پرزرق و برق‌ترین، مفضحانه‌ترین دوران يك جنبش انقلابی باشد که بالاخره به ریشه‌های هستی و موجودیت بشر دست یافته است؟

● بله. کم و بیش مقصودم همین است.
هنری میلر: احتمالاً این حقیقت دارد که منشا، این، باصطلاح انقلاب جنسی نتیجه يك تغییر و تحول وسیع و عمیق است ولی مسئله را باید در يك سطح جهانی مورد بررسی قرار داد، زیرا ارزشیابی يك چنین مسأله‌ای فقط در آمریکا - یعنی سرزمینی که بشدت ظالم و مستعمر است، کار بسیارمشکلی بنظر میرسد. من نمیدانم که این انقلاب چه سرلشتی پیدا خواهد کرد و در عین حال تصور نمی‌کنم که بتوانیم قدرت گسترش این انقلاب جنسی را ارزشیابی کنیم، زیرا آنچه که ما شاهدش هستیم جز آغاز انهدام يك طرز فکر نسبت به مسائل جنسی، ازدواج و هم جنس بازی چیز دیگری نیست. در واقع این بنیاد ماست که دارد پوسته و رویه ظاهری خودش را تغییر میدهد.

● صرفنظر از انقلاب جنسی، شماعقیده دارید که آزادی بیشتر جنسی باعث درلبتر عشق میشود؟

هنری میلر: نه، باید بگویم که يك چنین اتفاقی نمی‌افتد. عشق و عشق‌بازی کردن بهمان حال سابقشان، بصورت دوجیزمتفاوت باقی مینماند. بعضی مواقع از خودم می‌پرسم که اگر این لرد بایرون میتوانست ببیند که چه پر سر دنیا می‌آید، چه می‌کفت. بعقیده‌من بااندازه کافی درباره عشق و سکس صحبت نمیشود و این دوسأله، همیشه بصورت دو موضوع، دوایده و دو فعالیت و دو عمل مجزا باقی مینماند. مثلاً: مجسمه‌های معابد هندی‌ها را در نظر بگیرید. میدانید، تصاویر این مجسمه‌ها امروز در تمام کتابهای اروتیک‌چاپ می‌شود. در حالیکه سالها بود که طرز فکر مردم اروپا و آمریکا این مجسمه‌ها رامستحجن و کثیف میدانست و با ممنوعیت، توقیف و اعمال امانت‌م مانع شناساندن آنها میشدند.

با این حرفها من نمیخواهم بگویم که آزادی و انقلاب در زمینه جنسی وجود آمده، بلکه فقط ممنوعیت کمتر شده است و هنوز اکثریت مردم مجسمه‌های معابد هندیان را مستحجن و کثیف میدانند و حالا باوجودیکه این نوع تصاویر، تقریباً در همه‌جا وجود دارد، دیگر حالت توهین آمیز سابق را برای مردم ندارد. درست مانند عمل قاچاق و گرفتاریهای گمرکی که بصورت يك عمل بوروکراتیک و اداری درآمده. خلاصه کلام حالت و نوع دید و طرز فکر مردم نسبت به آن مجسمه‌ها عوض نشده. دیروز مستحجن و ممنوع بود، امروز مستحجن و مجاز شده.

● از نظر شما آن مجسمه‌ها معروف چه چیزی هستند؟

هنری میلر: از نظر من (که خوشبختانه فقط من نیستم که اینطور فکر میکنم) مجسمه‌های معابد هندی معرف شکل کامل و بی نظیر عشق است که با يك احساس بزرگ و عالی بیان شده، عشقی که فقط انسانی نیست، بلکه الهی هم هست. تناس و پر - خوردهای جنسی در کلیه طرق امکان‌پذیرش چیزاست بیجز يك هیستکی ساده، هیستکی هیجان آور است. حتی میتوان گفت که مجسمه‌های هندی، عشق را با يك مقیاس کیهانی بیان می‌کنند.

● ممکن است برگردیم بهمان مسئله انقلاب جنسی؟

هنری میلر: خوب، حالا که نوع سوالهای شما مشخص شد، برمیگردیم به همان مسئله انقلاب جنسی:

● مستحکم آقای میلر، باید بگویم که بعضی‌ها معتقدند که زمان ما، نکات مشترکی با سالهای سقوط امپراتوری روم دارد. بعضی دیگر میگویند که دنیا در آستانه يك دوران با شکوه و جدید قرار گرفته، دورانی که هر نوع اتفاقی میتواند در آن رخ دهد.

هنری میلر: ببینید، من نسبت به این عقاید و حرفها آدم بدبینی هستم. معذالك مایل نیستم منکر معجزه‌هایی که ممکن است در آینده بوجود بیاید، بشوم - بزرگترین اشتباه ما اینست که بخواهیم به آزادی دست یابیم. من فکر میکنم اگر هدف از انقلاب جنسی دست یافتن به آزادی باشد وبخاطر این هدف، زحمت و مرارت بکنیم و اینطور فکر کنیم که بالاخره خوبی بر بدی پیروز میشود و به خوشبختی و سعادت و امانت‌م میرسیم، مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم. بلکه، این فکر و هدف مفرقی که از صمیم قلب به آن عشق میورزیم جز يك اشتباه بزرگ چیز دیگر نیست و جز آنکه ما را دچار يك نوع بیماری کند که من نامش را سرطان روانی میگذارم فایده دیگری ندارد. درست مانند کارهایی که ممکن است عده‌ای بنام وطن‌پرستی و بی‌شرفی و ترقی مرتکب شوند، هر نوع گناهان در این زمینه مجاز و قابل بخشش میشود. ما آمریکائی‌ها هرگز یعنی واقعی کلمه ملت سالمی نبوده‌ایم و در هر مسأله‌ای مرتکب اشتباه شده‌ایم. وقتی تاریخ مردم سرزمین خودمان را مطالعه میکنم، می‌بینم که جز خشونت، حماقت، خرافات، ظلم، مستعمری، تعصب، آزار و اذیت مردم چیز دیگری وجود نداشته. خلاصه کلام اجتماع ما همیشه يك اجتماع برده‌پرور بوده است.

● حالا که حرفهایتان به اینجا کشیده شد، میخواهم يك سؤال دیگر مطرح کنم، ممکن است با این سؤال عصبانی یا ناراحت شوید. برای اهمیت ندارد، زیرا با این نوع حالت شما عادت کرده‌ام. میخواهم سؤال کنم که عده‌ای شما را «بدر انقلاب جنسی» میدانند آیا شما با این عنوان موافق هستید؟ آیا لقب «بدر انقلاب جنسی» را برای خودتان مناسب تشخیص میدهید؟

هنری میلر: از همان اول میدانستم که بالاخره کارمان به اینجا میکشد و این سؤال را از من می‌کنید، نه این مسأله مرا ناراحت و عصبانی نمی‌کند، مسائل دیگری هستند که باعث ناراحتی من میشوند. در پاسخ به سؤالتان باید بگویم که من ابدأ خودم را «بدر انقلاب جنسی» نمیدانم. راضی شدید؟

● البته، خیر. هنری میلر: چرا؟ مگر با ملایمت و بطور دقیق به مفهوم سؤال شما پاسخ ندادم نه، مرا بیچوجه «بدر انقلاب جنسی» خطاب نکنید، راضی شدید؟

● طبیعتاً خیر. هنری میلر: حالا متوجه مقصودتان شدم. شما میخواهید که برانتان دلیل بیاورم. من «بدر انقلاب جنسی» نمی‌توانم باشم زیرا هرگز نگران این مسئله نبوده‌ام که برای مردم نوع خاصی کتاب بنویسم وانسان را



توزیع جوایز



از مجموعه نیکلا کوچولو اثر گوسینی کاریکاتوررها از سامپه

بهر حال همیشه علیه انسانها بوده و با خواهد بود. بشر هرگز قادر به از بین بردن و دفع جنگ نبوده و حتی آزادش مسازد و جنگ میکند.

هنری میلر: ومن اضافه میکنم: بخصوص در زمان حال وباز هم اضافه میکنم: زندگی ما بیجنگ بستگی دارد. جنگ در تمام زمینهها و در کلیه جهات مانع پیشرفت ما میشود و آثار منفی جنگ حتی روی روابط جنسی هم با وضوح کامل بعین میخورد. جنگ، بطرز خطرناکی از قدرت توانایی جوانان ما کم میکند. احساسات مملو از شک و تردید آنها بطرز غول آسانی در جامعه امروزی ما رسوخ کرده است و هر چندبرکه بر جنگها اضافه میشود، بهمان اندازه جوانان ما وحشتناکتر، مخربتر و غیر انسانیتر میشوند و هر چندبرکه افکار انسانی آنها آوردهتر شود، بهمان اندازه، جواب زندگی ما آوردهتر میگردد.

● فکر میکنید که بتوان جنگ را از میان برد؟ البته میخواهم بگویم که به این زودیها میشود برای همیشه بیجنگ بایمان داد!

هنری میلر: این مساله که هنرمند میتواند کار مهمی انجام دهد یا نه، همیشه برای من گرفتاری و وضع دشواری وجود آورده. قبل از هر چیز باید بگویم که هنرمند محصولی است از اجتماع و اغلب با زمان خودش گام برنمیگذارد، بلکه نسبت به زمانش پیرو است و در دنیای خودش ماندن یک آدم تبعیدی زندگی میکند و با وجودیکه این هنرمند میتواند الهامبخش انسانهای جستجوگر باشد، معذالک نتایج برداشتنش از افکار او، پراحتی بصورت کاریکاتورنی از آنچه که هنرمند در سر داشته، درمی آید. ما قبل از هر چیز احتیاج به بیدار شدن داریم تا یاقتی یک رهبر یا لیدر. ما احتیاج به مریدانی نداریم که طرفدار این لیدر و آن لیدر باشند، ما احتیاج نداریم که به این پایه آن آینده وفادار بمانیم، حتی اگر ایده‌های بزرگ و بکر باشند. در عوض ما احتیاج به افرادی داریم که بتوانند به تنهایی فکر کنند و بتوانند با آدمهایی نظیر خودشان با نگاه کامل، کار کنند. تهدید واقعی آن نیست که آدمهایی میخواهند روی سر ما بسب بریزند، بلکه تهدید را آدمهایی میکنند که اطراف ما جمع شده‌اند و مثل کله خودشان را بسا چسبیده‌اند. بعقیده من خونوت فقط محصولی است از تنبلی و بیکاری.

● هنری میلر: در این مورد شك دارم. عشق بزرگترین و نیرومندترین قدرت دیاست و عجیب است که انسان هنوز بقدرت عشقی برده. فکر میکنم که در بر یا زود وبالاخره این آشنائی بوجود خواهد آمد و گرنه بشر از روی زمین محو و نابود میشود.

● بنا براین انقلاب واقعی، یعنی تغییر و تحول قلب انسان. هنری میلر: بله، کاملاً.

● هنری میلر: از بعضی جهات، تصور میکنم، حتی با شما باشد. فکر نمیکنید که امروز، اوضاع بهتر از سابق شده باشد؟ مقصود اینست که آزادی بیشتری به بیان هنری داده میشود.

هنری میلر: اوضاع از سابق بهتر شده است و بهتر شدن، بعقیده من عضویت قرار گرفتن سکس در جا و محل مناسب خودش است. که البته در حال حاضر درمحل واقعیت قرار ندارد، و در نتیجه بصورت یک عامل آزار دهنده و وسوسه‌گر درآمد. در مورد آزادی بیان باید بگویم که امریست کاملاً ضروری. لازمست بدانیم که هدف اصلی ما باید آزاد گذاشتن قدرت و توانایی خلاقه انسان باشد و با ممنوعیت نباید بسادگی

نیست که بتوانیم تمام دردها و غم و غصه‌ها را درمان کنیم. ما نمیتوانیم مانند گیاهان و حیوانات زندگی کنیم و از مصومیت و پاکیزگی آدم و حوا برخوردار باشیم. زندگی یعنی مبارزه و جنگ یعنی رنج بردن و اشتباه کردن. مثل اینکه با این حرفها داریم اواصل قضا فاصله میگیریم.

● بله، پروفیسور همینطور است که میفرمائید. برگردیم به صحبتان درباره عشق و سکس.

هنری میلر: خوب، برگردیم به اصل مطلب و بحث ساده و معمولی درباره عشق و درباره سکس. بعقیده من یکی از مهمترین حالتها رابطه‌ای است که میتوان با جنس دیگر برقرار کرد...

● می‌توانید، آقای میلر. این مساله از بدیهیات است. من کاملاً با شما موافق هستم که بطرز ساده‌ای درباره مسائل ساده صحبت کنیم، ولی حرفهایمان دارد پیش پا افتاده می‌شود.

هنری میلر: شما، آقای مصاحبه‌کننده قهرمان کاملی هستید با دانستی متوسط، یعنی درست مانند اکثر هموطنهای خود. من نمیخواهم بگویم (در واقع شما باید تا حالا متوجه شده باشید) که برقرار کردن رابطه با جنس دیگر - در خارج یا درحاشیه تکامل یافتن لحظه جنسی مهم است. زیرا رابطه‌ای که میان مرد و زن و میان زن و مرد وجود دارد، مسلماً به تجربیات جنسی واقعی و جدی محدود نمی‌شود. من میگویم (و از شما خواهم میگویم حرفم را قطع نکنید و تگوتید که حرفهای پیش پافتاده‌ای می‌زنم، زیرا حقیقت ندارد) که مرد هنوز زن را کاملاً برسمیت نشناخته و هنوز نمیداند که خودش واقعاً چه موجودی است. مرد آمریکائی برای اینکه خودش را کاملاً مرد نشان دهد، دست باغسال عجیب و غریب میزند. در حالیکه زن آمریکائی از مرد آمریکائی میخواهد که زناشویی را آزاد سازند. در کلیه مباحث مربوط به آزادی و تساوی حقوق زن و مرد تنها مسأله‌ای که در نظر گرفته نمی‌شود عشق است. چطور این زنها و مردها می‌توانند بدون آنکه در فکر عشق باشند کار و زندگی کنند.

● در مورد آزادی بیان در زمینه هنر چه عقیده‌ای دارید؟ تصور میکنید که بوانع مشکل را پشت سر گذاشته‌ایم؟ مثلاً آزادی که برای انتشار کتابهای «برج سرطان» و «روزهای آرام کلیسک» شما قائل شده‌اند، فکر نمیکنید که نتایج یک انقلاب جنسی باشد؟

هنری میلر: از بعضی جهات، تصور میکنم، حتی با شما باشد. فکر نمیکنید که امروز، اوضاع بهتر از سابق شده باشد؟ مقصود اینست که آزادی بیشتری به بیان هنری داده میشود.

هنری میلر: اوضاع از سابق بهتر شده است و بهتر شدن، بعقیده من عضویت قرار گرفتن سکس در جا و محل مناسب خودش است. که البته در حال حاضر درمحل واقعیت قرار ندارد، و در نتیجه بصورت یک عامل آزار دهنده و وسوسه‌گر درآمد. در مورد آزادی بیان باید بگویم که امریست کاملاً ضروری. لازمست بدانیم که هدف اصلی ما باید آزاد گذاشتن قدرت و توانایی خلاقه انسان باشد و با ممنوعیت نباید بسادگی

گمی و قیود جنسی نجات دهنده، من نگران این مساله بودم که به انسانها کتب یعنی بگویم که چگونه خود را در سیاسی، اقتصادی، مذهبی، زناشویی و رده‌های اخلاقی آزاد کنند. خواستم یاد بدهم که چطور از ترس و وحشت و درد، از خرافات رهائی پیدا کنند. دیگر خواستم به آنها بگویم که بی‌پاسی باید برای خودش بصورت یک درآمد و بجهت دست، گروه، طبقه و به رزمینی، به هیچ مذهبی، به هیچ روزی بستگی نداشته باشد. این حقیقت است که جوانان مخالف نظامات دولتی هستند که قوانین احکامه و کینه راجحکوم این را هم میدانم که قوانین موجود اینان ظلم می‌کند با تمام این حرفها هم بداند که جوانان موافق چه چیزی هستند، من میدانم که آنها مرگ در راه مذهب، اصول ایدئولوژیک را پیونده دیده میدانند ولی چیزی که نمیدانم که در زندگی چه هدف دارند. من برخلاف آنچه که ممکن است نظر شما با کارهایی که انجام میدهند ایدئولوژی ضد اجتماعی نیستند، آنها همیشه دست جمعی زندگی میکنند. لباس نپوشان - حرف زدنشان و رفتارشان یک شکل و یک جور است و من فکر می‌کنم که تا ده یا پانزده سال آینده بصورتی فوق‌العاده محافظه‌کار درآیند. آنها بیادبانه زندگی میکنند، آیا این همان است که «اوتیس» صحبتش را میکرد؟

هنری میلر: این جوانان لذت نمبرم، زیرا از غم و اندوه است. وقتیکه میرقصند، می‌رقصند، برای خودش میرقصند و هر کسی کار می‌کند را انجام میدهند. اتحاد و اجتماع مانند اجتماع ابرهاست، نه اجتماعی مکتولها و علاوه براین اجتماع آنها فاقد خون، جسم و روح است. وقتی کسی میماند برپا میکنند باید عضویت بخورد - سرو صدا و سکس باشد. حتی مجالسی من هرگز نتوانستم از شوق و شادی در چهره‌ای ببینم. این اعمال برای من کمی فاقد عضویت هستند.

● ولی تصور نمیکنید که یک نوع بی‌طرفی رفتار آنها وجود دارد؟ بدون مشکل از نسل گذشته و قدیمی‌هستیم، زیرا برای بیان خودمان از یک چنین شیوه‌ای بی‌پروائی برخوردار بودهایم. هنری میلر: بله، این حرف حقیقتی است ولی این یک جنبش بدون هدف است. امروز، دنیای جنگ و انقلاب است، اینکه انسانها هنوز نمیدانند که چطور با همدیگر کنار بیایند. اجتماع ما مملو بدواج‌های ناقص است و روز بروز بر جدائیها و طلاقها اضافه میشود، فقط باید با همدیگر زندگی کنند. دچار بیماری اعصاب میشویم، برای اینکه کردن جنگ الزاماً عضویت برقرار نمی‌کنیم. قدرت مند ساختن بیان شخصی زناشویی هیچ‌گونه تصمیمی بوجود آورد که زندگی زنها و شوهرها بتواند هماهنگی کامل برخوردار باشد. فراهم کردن کار و حرفه خوب برای همه و میانه‌روی و مساوی و راحتی عضویت این

زوفروآ، اون که باباش خیلی بولداده و هرچی بخواد پراش می‌خره، جایزه لباس مرتب‌تر گرفت. خیلی ذفها اون با لباس کاپویری، کره مریشی یا تفنگداری به کلاس اومد و راس‌رسانی عالی بود. فرانسوا جایزه نقاشی گرفت چون واسه جشن تولدش پیش به چیه مداد رنگی گنده داده بودن. کلود که شاگرد آخر کلاس جایزه حسن رفاقت گرفت و منم جایزه فصاحت بیان گرفتم. بابام خیلی خوشحال بود اما وقتی خانوم معلم پیش گفت که فصاحت بیان من از نظر کمیت و نه کیفیت قابل تنویفه مت این که به‌خورده دلخور شد. باید از بابا بپرسم معنی کمیت و کیفیت چیه.

خانوم معلم هم جایزه گرفت. هرکدم از ما پراش کادویری رو که بابا مامانمون خریده بودن آوردیم. خانوم معلم چهارده تا خودنویس و هشت تا چاپدوری گیرش اومد. حسابی خوشحال بود؛ گفت که تا حالا، حتی سالای پیش، اقده نداشته. بعدش خانوم معلم ماجیون کرد، گفت که باید تکلیفهای تعطیلاتمون رو خوب انجام بدیم، بچه‌های خوبی

من و رفیقای ما بیصبری انتظار این توزیع جوایز رو کشیده بودیم. نه‌چندون واسه خاطر جایزه‌ها؛ واسه جایزه‌ها حتی دلمون شور می‌زد. بلکه مخصوصاً واسه این که بعد از توزیع جوایز دیگه نمی‌ریم مدرسه و تعطیل می‌شه. از خیلی خیلی روزها پیش، من از بابام می‌پریدم که تعطیلی کی شروع می‌شه و آیا باید تا روز آخر تومدرسه بونوم، چون، رفیقایم هم که از همین حالا رفتن و این ائصاف نیست و به‌هرصورت یکه تو مدرسه هیچ کاری نداریم و من خیلی خسته شدم. گریه می‌کردم و بابام بهم می‌گفت خفه شم و دارم دیوونه‌ش می‌کنم.

جایزه واسه همه بود. آن، که شاگرد اول کلاس و بدونه خانوم معلمه، جایزه حساب، جایزه تاریخ، جایزه جغرافی، جایزه دستور زبان، جایزه خط، جایزه علوم و جایزه نقیاض گرفت. آن دیوونه‌س. مارسل که خیلی زور داره هشت دوس داره مشت بزنه به دماغ بچه‌ها، جایزه ورزش گرفت. ژان، اون رفیق چاقم که هشت چیز می‌خره، جایزه بلایقه به مدرسه رو گرفت؛ یعنی این‌که اون همیشه میاد مدرسه و شایسته این جایزه‌س، چون مامانش نمی‌خواد اون سو آتیزخونه باشه ژان اقده دوس داره بیاد مدرسه.

باشیم، از بابا مامانمون اطاعت کنیم، استراحت کنیم، پراش کارت پستال بفرستیم، و رفت. همه‌مون اومدیم بیرون و باباها و مامانها تو پیاده‌رو شروع کردن باهم به حرف‌زدن. به عالمه چیزایی می‌گفتن مث: «بچه شما خوب کار کرده» و «مال من، ناخوش شده» و «مال ما تنبله، افسوس، چون خیلی کمسیلات داره» و بعدش «من وقتی به سن این جزغله بودم، همیشه شاگرد اول بودم، اما حالا بچه‌ها دیگه بی درس‌خوندن نمی‌رن، علتش تلویزیونه». بعدش مارو ناز می‌کردن، دست می‌کشیدن به سرمون و بعد دستاشون از روغن مو خشک می‌کردن.

هنری میلر: این مساله که هنرمند میتواند کار مهمی انجام دهد یا نه، همیشه برای من گرفتاری و وضع دشواری وجود آورده. قبل از هر چیز باید بگویم که هنرمند محصولی است از اجتماع و اغلب با زمان خودش گام برنمیگذارد، بلکه نسبت به زمانش پیرو است و در دنیای خودش ماندن یک آدم تبعیدی زندگی میکند و با وجودیکه این هنرمند میتواند الهامبخش انسانهای جستجوگر باشد، معذالک نتایج برداشتنش از افکار او، پراحتی بصورت کاریکاتورنی از آنچه که هنرمند در سر داشته، درمی آید. ما قبل از هر چیز احتیاج به بیدار شدن داریم تا یاقتی یک رهبر یا لیدر. ما احتیاج به مریدانی نداریم که طرفدار این لیدر و آن لیدر باشند، ما احتیاج نداریم که به این پایه آن آینده وفادار بمانیم، حتی اگر ایده‌های بزرگ و بکر باشند. در عوض ما احتیاج به افرادی داریم که بتوانند به تنهایی فکر کنند و بتوانند با آدمهایی نظیر خودشان با نگاه کامل، کار کنند. تهدید واقعی آن نیست که آدمهایی میخواهند روی سر ما بسب بریزند، بلکه تهدید را آدمهایی میکنند که اطراف ما جمع شده‌اند و مثل کله خودشان را بسا چسبیده‌اند. بعقیده من خونوت فقط محصولی است از تنبلی و بیکاری.

● هنری میلر: در این مورد شك دارم. عشق بزرگترین و نیرومندترین قدرت دیاست و عجیب است که انسان هنوز بقدرت عشقی برده. فکر میکنم که در بر یا زود وبالاخره این آشنائی بوجود خواهد آمد و گرنه بشر از روی زمین محو و نابود میشود.

● بنا براین انقلاب واقعی، یعنی تغییر و تحول قلب انسان. هنری میلر: بله، کاملاً.

● هنری میلر: از بعضی جهات، تصور میکنم، حتی با شما باشد. فکر نمیکنید که امروز، اوضاع بهتر از سابق شده باشد؟ مقصود اینست که آزادی بیشتری به بیان هنری داده میشود.

هنری میلر: اوضاع از سابق بهتر شده است و بهتر شدن، بعقیده من عضویت قرار گرفتن سکس در جا و محل مناسب خودش است. که البته در حال حاضر درمحل واقعیت قرار ندارد، و در نتیجه بصورت یک عامل آزار دهنده و وسوسه‌گر درآمد. در مورد آزادی بیان باید بگویم که امریست کاملاً ضروری. لازمست بدانیم که هدف اصلی ما باید آزاد گذاشتن قدرت و توانایی خلاقه انسان باشد و با ممنوعیت نباید بسادگی

هنری میلر: این مساله که هنرمند میتواند کار مهمی انجام دهد یا نه، همیشه برای من گرفتاری و وضع دشواری وجود آورده. قبل از هر چیز باید بگویم که هنرمند محصولی است از اجتماع و اغلب با زمان خودش گام برنمیگذارد، بلکه نسبت به زمانش پیرو است و در دنیای خودش ماندن یک آدم تبعیدی زندگی میکند و با وجودیکه این هنرمند میتواند الهامبخش انسانهای جستجوگر باشد، معذالک نتایج برداشتنش از افکار او، پراحتی بصورت کاریکاتورنی از آنچه که هنرمند در سر داشته، درمی آید. ما قبل از هر چیز احتیاج به بیدار شدن داریم تا یاقتی یک رهبر یا لیدر. ما احتیاج به مریدانی نداریم که طرفدار این لیدر و آن لیدر باشند، ما احتیاج نداریم که به این پایه آن آینده وفادار بمانیم، حتی اگر ایده‌های بزرگ و بکر باشند. در عوض ما احتیاج به افرادی داریم که بتوانند به تنهایی فکر کنند و بتوانند با آدمهایی نظیر خودشان با نگاه کامل، کار کنند. تهدید واقعی آن نیست که آدمهایی میخواهند روی سر ما بسب بریزند، بلکه تهدید را آدمهایی میکنند که اطراف ما جمع شده‌اند و مثل کله خودشان را بسا چسبیده‌اند. بعقیده من خونوت فقط محصولی است از تنبلی و بیکاری.



فره پراده گاسترو
نویسنده پرتقالی
ترجمه: عبدالله توکل

لئوناردو

ساعت چهارونیم بود که ارمیلیندا کاپشن خودش را سرش انداخت و بیرون رفت. بیلی در دست داشت....
شامگاه تاریک بود و هوا طوفانی و برف بردامته‌ها و قله‌های کوه‌ها... آفتاب در جریان روز، نتوانسته بود از پوشش بزرگ سری رنگی که همه آسمان را یک‌نواخت پوشانده بود، بگذرد. دهکده، با آن سنگ‌خارای کثیف و گاه‌گله تیره خود، تاریکتر می‌نمود و همه‌جا پراز گلی بود که خاکها زیوروز کرده بودند. حیواناتی که در کوهها بودند روز به خانه باز می‌گشتند و گاوها با طنین زنگوله‌هایشان غم بیشتری به دهکده می‌دادند. تور عمومی که دیوارهایش، سرف‌نظر از دیوارهای کلیسا، مقدس‌ترین دیوارهای ناحیه بود (چه هر کسی ناشی را به نوبه خود در آن می‌بخت) حوصله‌زنان را اکنون سربرده بود برای اینکه درست یک‌بار بوته می‌خواست تا گرم بشود. گدایان بی‌مسکن، و فقرای خدای مهربان که شب، پس از رفتن از دهکده‌های به‌دهکده دیگر، در سایه‌لطف باستانی، به میان این دیوارها پناه می‌بردند، سینه‌دم، بی‌خنده از خواب بیدار می‌شدند، چه گرمائی که در سنگها به جای می‌ماند، در برابر سرمای بیرون تاب نمی‌آورد.
زمین چنان سرد شده بود که لئوناردو حتی در داخل میخانه خودش هم ساکن‌گیر شده بود شل‌اش را بدوش بیندازد. در انتظار مشتری، ازه یا چکش به‌دست، دوسندوق کوچک را که بزرگترین و

زیباتریشان برای نگه‌داشتن شکر بود تغییر شکل می‌داد، چه موشها بیش از اندازه به کیسه‌های شکر سر می‌زدند. تا وقتی که گریه جروآزینبو کوچولو، آن بالا، به‌راه نیفتاده بود، توجه نکرده بود که دیر شده است. تقریباً ساعت شش بود. ارمیلیندا برنگشته بود. عجب! «آب بستن» که اینسبه کار ندارد! خوب موقعی شام درست خواهد کرد...
تندوتیز از پله‌های اندرون بالا رفت و به یاری جروآزینبو شتافت. در بالا، همه‌چیز تاریک بود. چراغ را روشن کرد و به روی گهواره خم شد. اما هرچه آواز و لالائی خواند بیپوده بود، زیرا که بچه همچنان گریه می‌کرد. آن‌وقت به همه آن بازیها و اداهایی که می‌دانست توسل‌جست و آن‌قدر این بازیها و اداهای را تکرار کرد که بچه در مقابل حالتهای خنده‌آور قیافه او، چشمهایش را گرد کرد و برای تماشای او صامت و ساکت ماند.
در پائین یکی شوخی‌کنان داد می‌زد: - زرد به‌خانه آمده...
لئوناردو که صدای عمه یولیفامیا را شناخته بود با چراغ‌گازی پائین آمد و برای تسریع در کار براو فشار آورد زیرا که پیرزن بیشتر حرف می‌زد و خردیش از حدود صنایع‌شاهی نمی‌گشت. دوباره، تنها ماند. باز هم به‌ساعتی که روی قفسه بود نگاه می‌کرد. عقریه، به‌سوی ساعت هفت می‌رفت و مدت درازی بود که شب شده بود. در این موقع شب کجا می‌توانست باشد، در صورتیکه می‌بایست آتش روشن کند؟
رفته رفته، باتندوخوی، برای خودش حدسها می‌زد که ارمیلیندا برگشت. بیلی به دست، از دکان گذشت و به‌سرعت از یلکان کوچک بالا رفت. کلمه‌ای حرف نزد اما لئوناردو حس کرد که حادثه فوق‌العاده‌ای در جریان است. متحیر و متوش، آماده آن می‌شد که دنبالش برود، اما در آن هنگام صدای خشن و اضطراب‌آلود او را شنید...
زن داد می‌زد:
- لئوناردو! لئوناردو!
تندوتیز، با آن دق‌دق کفش چوبی‌اش از پنج شش پله بالا رفت و او را دید که با قیافه تشنج‌آلودی به‌روی گهواره خم شده است. قیافه وحشت‌زده‌ای داشت که هرگز در او ندیده بود.
- بیچاره شدم! خانه‌خراب شدم!
لئوناردو که درباره عقل هردوشان به شک و شبیه افتاده بود، نزدیک شد... زن داد می‌زد:
- بیچاره شدم!
- زن، چه شده است؟ چه خبر است؟ مگر دیوانه شده‌ای؟
چشمهای آشفته‌اش را به‌روی اودوخت و بادهانی که تشنج عجیبی گرفته بود، اعتراف کرد:
- کشتمش! کشتمش!... الساعه کشتمش!
لئوناردو که به‌وحشت افتاده بود، بی‌اختیار، به‌سوی گهواره جست اما وقتی که جروآزینبو را دید که با آرامش خاطر مادرش را تماشا می‌کند، وایستاد.
- کشتی؟ که را کشتی؟ گتم که تو دیوانه شده‌ای! صافه آتشم بزند اگر

ذرمای از حرفهای تو سر در بیآورم!...
- او را کشتم... ساتیآگورا کشتم...
- ساتیآگو را؟ ساتیآگوی آمریکائی را؟
جواب نمی‌داد... دهانش را برگرفته‌های پسرش نهاده بود و با تشنج او را می‌بوسید و می‌گریست. لئوناردو، خاموش و مبہوت، او را می‌نگریست.
- چرا کشتی؟ مسلماً دیوانه شده‌ای! پیش از آنکه ارمیلیندا جواب بدهد، چشمش به کاپشنی که روی زمین افتاده بود و بیلی کوچک که سر تا پا خون‌آلود بود، افتاد آنوقت، پاتحکم فریاد زد:
- حرف بزن! چرا او را کشتی؟ ارمیلیندا از پسرش جدا شده، نیست‌اش را راست کرد و اشک و حرف و حرف‌اشک را بهم در آمیخت و شروع به دلیل‌بافی کرد. وقتی که به‌طرف مرداب می‌رفت، نزدیک بلوطستان به او برخورد کرده بود. ساتیآگو او را صدا زده بود و چیزهای بسیاری گفته بود و نویدهای بسیاری داده بود. اما او نمی‌خواست لنگه دختر «پیشه‌له‌پیره» باشد و جوابی را که شایسته ساتیآگو بود، به‌او داده بود. ساتیآگو توجهی به‌این جوابها نکرده بود و او را به‌سوی خود کشیده بود و خواسته بود، آن چیزی را که نمی‌توانست از راه رضا و رغبت بگیرد، بزور بگیرد. چه می‌بایست کرد؟ دیوانه شده بود و بیلی را برگرفته بود... و بالحن دیگری از پی حرفهایش گفت:
- بار اول نبود که با من حرف می‌زد. وقتی که در خانه‌اش بودم، خواسته بود بی‌احترامی بکند. اما من حرفهایی به او زدم و هرگز دیگر جرأت نکرد... و برای آن چیزی به‌تو نگفتم بودم که مصیبتی پیش نیاید.
لئوناردو مثل حیوانی وحشی و خشمگین به روی او تگریست.
- چرا همانند راه نیفتادی بروی؟
- به‌این فکر افتادم! اما در آن‌صورت پولی نمی‌توانستیم داشته باشیم. تو هر روز، از زندگیمان حرف می‌زدی... و از آن روز، هرگز دیگر پایش را از خط بیرون‌نگذاشته بود... برای اینکه اگر پایش را از خط بیرون می‌گذاشت...
لئوناردو که مات و مبہوت مانده بود، از این سر اتاق به آن سر اتاق و از آن سر به‌این سر اطاق رفت... همه این چیزها، در آن واحد، به‌نظرش راست و دروغ می‌آمد... دروغ مثل خوابی که به‌صورت چیزی محال و افسانه‌ای و غیر واقعی یابان می‌پذیرد... سپس، احساس واقعیت در معجونی از خشم و کینه نسبت به مرده و غروری راضی واقع، شکل پیدا می‌کرد. «خوب کاری کرده بود. آمریکائی عنصر پستی بود»
ارمیلیندا گریه خود را ابتدا بسیار آهسته و پس از آن بسیار بلند آزر سر گرفته بود... تا آنجا که پر خروش و شورانگیز شده بود...
- بیچاره شدم! خانه‌خراب شدم! چه به‌سرمان خواهد آمد؟
لئوناردو خاموش بود، از دیواری به دیوار دیگر می‌رفت و می‌آمد، به تخت‌خواب و اجاق خاموش نزدیک می‌شد و در خانه‌ای که جز صدای کفش چوبی او و های های

گریه زدن چیزی شنیده نمی‌شد به‌ایسو و آنسومی رفت. نور شمع سایه‌سرگردانی را درازتر می‌کرد و آن‌را روی دیوار، روی سیب زمینی که در گوشه‌های توده شده بود و گاهی روی گهواره می‌انداخت.
کینه‌ای که از ساتیآگو به‌دل داشت، باز هم بیشتر می‌شد، چنانکه گفتی نمرده بود، چنانکه گفتی هنوز می‌بایستی او را کشت.
ارمیلیندا بچه‌اش را از گهواره برداشته بود و بر سینه خود می‌فشارد و می‌بوسید و آن صورت کوچولو را در برابر خود نگه می‌داشت و باز هم می‌بوسید و فریادهای دردناکی بر می‌آورد!
- پسر عزیزم... جان دلم... هرگز دیگر ترا نخواهم دید... هرگز دیگر ترا نخواهم دید!
لئوناردو ناگهان وایستاد و شروع به تماشای او کرد. روحیه‌اش رفته رفته عوض می‌شد و نسبت به‌زنتش که انتقام او را گرفته بود و نسبت به‌پسرش که بیش از اندازه به هیچان آمده بود و خودش هم مثل مادرش به‌گریه افتاده بود، محبتی ناگهانی در دلش جوانه می‌زد.
- طفل مصوم، گناه به‌گردن او نیست... با این کوچولوئی چه به‌سرش خواهد آمد؟
او را در جایی می‌دید که درست نمی‌دانست کجا است... گاهی به‌نظرش می‌آمد که در زندان موئالگر، نزدیک مادرش، در دست نگهبانان است یا در گوشه‌های تاریکی که جز قیافه سفید کوچولوش در میان زنده پاره دیده نمی‌شود، به‌روی زمین افتاده است و گریه می‌کند. و گاهی در جاهائی که هرگز ندیده بود، در جاهای آشفته، بر ریخت و بی‌شکلی که جز آن تن محبوب کوچولو و بی‌صاحب چیز روشنی نشان نمی‌داد...
تصور می‌کرد که بدینگونه در ذهن او جوانه می‌زد، در اندک‌زمانی به‌صورت مزه‌مزه درآمد. هر چه بیشتر به‌روی جروآزینبو می‌نگریست، بیشتر دستخوش تأثر می‌شد و کاری که می‌بایست بکند، طبیعتی به‌نظر می‌آمد... به‌سوی زنتش خم شد و ریاضدای خاموش و افسرده‌ای گفت:
- نسه نخور. کسی نمی‌داند قاتل کیست... کسی نمی‌داند قاتل تو هستی یا من... و من فردا می‌روم خود را به‌دست عدالت می‌دهم.
زن، شیفته و رام گشته، پیروی او نگریست، سپس گفت:
- نه! نمی‌خواهم! خودم او را کشته‌ام و خودم باید حساب پس بدهم!
و پیش از آنکه شوهرش حرکتی نکند، گفت:
- نمی‌خواهم! نمی‌خواهم!...
لئوناردو اصرار کرد:
- جروآزینبو جای تو را، بیشتر از من، خالی خواهد دید... آنجا، در زندان، که او را بزرگ می‌کنند؟ و اگر ترا به‌پورتو بفرستند یا خدا می‌داند کجا... نه، بچه نمی‌تواند به‌این ترتیب در بیدر بشود... و چون ارمیلیندا، خاموش مانده بود، از بی حرف‌بایش گفت:
- و از این گذشته، چه کسی می‌بایست آمریکائی را بکشد؟ من... اگر تو

بودی، من خودم این کار را می کردم...
 و یکی است...
 نه، نه...
 - و باینجه، اینطور است... من خودم
 ست او را بکنم... و جرواژنیو به تو
 از من احتیاج دارد. در زندان نمی توان
 برورده کرد.
 درست است، اما من نمی توانم!

زن خاموش ماند. پرسش، در دل او هم،
 حس شدیدی برمی انگیزد که بر تمام
 وجودش تسلط می یافت و بر همه چیز
 می شد... مساعدتی که لئوناردو پا او می کرده،
 گاهی دلخور می کرد و گاهی خودخواهی
 مادرانه اش را برمی انگیزد. تصور چنین
 چیزی را دور می ریخت، اما همانند تصور
 جرواژنیو او را می داشت که این از
 خودگذشتگی و جاننازی شوهرش را
 بپذیرد... این جانبازی هنوز برای او مایه
 تفرق بود، دلخور می کرد... سپس دوباره
 راهی بادل او پیدا می کرد و مهر مادریش
 را نیرو می داد، چه گمان می برد که ممکن
 است بزور از جرواژنیو جدا شود و او را
 به دست دیگران و آنچه چه گمانی، بسپارد. در
 دل او، بیچه با مرد در مبارزه بود و تن کوچولو
 و ظریف رفته رفته قوت غیرمقبیه پیدا
 می کرد.

- خدایا! چه به سرمان خواهد آمد؟
 دیگر صدایش در نمی آید. لئوناردو
 دلداریش می داد.
 - ممکن بود پدرت از این هم بشود...
 تو، باین دکان و پولی که برای خریدملوفه
 داشتیم، می توانی زندگی را دورا بکنی...
 و زندگی من هم همان خواهد بود که خدا
 بخواهد!

برای آنکه او را غمگینتر از این
 نکند، جلو خودش را گرفت:
 - هیچ حادثه بدی برای من پیش نمی-
 آید. می خواهم بروم با اینگلهزاس حرف
 بزنم و مسلماً در حق من مساعدت می کند...
 برای خودش الطوری دارد اما در حقیقت مرد
 خوبی است. و چون، بقرار معلوم، حرفهای
 خودش را به اندازه کافی برای او مایه
 قلب نمی دانست، از آینده جویا شد.

- برور زمان تو و جرواژنیو می-
 توانید آنجا بیاید و با من زندگی بکنید.
 خدا را شکر که صحت و سلامت داریم و
 همه جا می چسبیم در این باره حرف نمی زد...
 و برای ویلا ده پردیزس هم همان
 ای اتفاق افتاده بود که برای زده توره
 افتاد... دستی به او نخورده بود. مرد
 گی بود و همه دوستش می داشتند...
 اما، سارا کوئیرو، بسبب کشمکشهای
 نه، روزی از روزها حادثه ای را که در
 ن بود. بهزبان آورده بود. اما وقتی
 تکلیفان رسیدند بودند، مردم زده توره
 دوباره به خاک اسپانیا رفته بود، آن دیگری
 بجرم خریدنی خوب زده بودند، هیچکس
 حرفی از «گوستا» و «گراهیا» شنیده
 نگرفته بود و دهسال بود که جن
 را ندیده بود.

- بسیار خوب... خودم را به دست
 نمی دهم و به عوض چنین کاری به
 دنیا فراموش می کنم.
 زن با قاتل به روی او تکریمت.
 - آری، بهتر این است به اسپانیا فرار

بود و هر دم نیرومندتر می شد - و هر بار
 نیرومندتر می شد...
 - این کار هیچگونه مفهوم درستی
 ندارد! هیچکس این حرف را باور نخواهد
 کرد. مردم رفتن مرا به طرف مراد دیده اند
 و تو از خانه بیرون نیامده ای...
 لئوناردو جوابی نداد. آرام و براعتنا
 نشست، گفشی حرفهای او را شنیده بود.
 سپس، باشد، دو قدم برداشت، بیسل را
 برگرفت و جلو چشمش نگه داشت. خون،
 آمیخته به خاک، بر تیفه آن لخته لخته شده
 بود... در روشنائی چراغ، روی آهن رنگ
 زده خوب تشخیص داده نمی شد.

و چون توجه و دقتش را به حرفهای
 خودش دیده، بیسل را بر شانه خود گذاشت
 و به طرف در پیش رفت.
 - کجا می روی؟
 - هیچ جا.
 - کجا می روی؟
 - وایستاد و گفت:

- سعی کن صورتت را بشویی، ممکن
 است یکی به دکان بیاید. اگر کسی آمد،
 مواظب کارهای خودت باش.
 انگار هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده است...
 شنیدی؟

و پشت به او کرد و از آستانه در
 گذشت. از پله های بیرون پائین رفت و به
 سوی دهکده به راه افتاد تا خودش را نشان
 بدهد.
 وقتی که برگشت باز هم این آرزو را
 داشت که به یکی بر بخورد، و هر دم در
 جستجوی در روشنی بود که کسی در آستانه
 آن باشد و عبور او را ببیند... و اکنون خبر
 به سراسر دهکده رسیده بود... آمریکائی
 نزدیک غروب با تفنگ خودش بیرون رفته
 بود و هنوز برنگشته بود. ممکن بود از
 ارتفاعی پائین افتاده باشد، پایش شکسته
 باشد یا حادثه ای بدتر از این رخ داده
 باشد.

لئوناردو، چون به میخانه نزدیک شد،
 وایستاد و نگاه کرد. از خانه ساتیاگو،
 افراد بشمار بیرون می آمدند و به سوی
 کوه پراکنده می شدند که شعل به دست،
 تاریکی را روشن می کردند و برف را به
 تلالو درمی آوردند.

آفتاب هنوز سر بر نرفته بود که سر
 گرم زین کردن آسب بود... در نور خفیف
 چراغ، تند و تیز و گوش بزنگ، کار می-
 کرد و بیم داشت که مبادا یکی از آن سو
 بگذرد...
 در اصطبل تنگ و کثیف، گاو ماده
 که سرش را به سوی او برگردانده بود، با
 آن چشمهای آرام و غمگینش مشغول تماشای
 او بود. کم کم، لئوناردو حس کرد که دوست
 این حیوان است، که آن را دوست می دارد،
 و برای آن درست مثل آدم ارزش قائل است
 هرگز دیگر آن را نخواهد دید... هرگز
 دیگر آن را نخواهد دید...
 اکنون بود و نبود همه چیز به نظرش
 یکسان بود... دمه ای که در آن بالا بود و
 پس از ناشوئی با او ملیند در آنجا زندگی
 کرده بود، طویله، تیرها، خرگوش ها و همه
 چیز به نظرش یکسان بود...
 به گاو ماده نزدیک شد، دستش را با
 نوازشی بر دوش آن کشید، سپس خم شد

برنامه تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه

(همدان - اصفهان)
 برنامه دوم (تهران)

مراکز استانها:

آبادان

بندر عباس

تبریز

رشت

رضائیه

زاهدان

سنندج

شیراز

کرمانشاه

کرمان

مشهد

مهاباد

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران (F. M.)

از پنجشنبه

۹ دی ماه

تا چهارشنبه

۱۵ دی ماه

لئوناردو در سربالایی از سرعت خود
 بقیه در صفحه ۵۸



برنامه اول شبکه (همدان، اصفهان)

پنجشنبه ۹ دی ماه	۱۱/۱۵	سخنرانی مذهبی
	۱۱/۳۰	هفت شهر عشق
	۱۲/۳۰	کودکان - بازی بازی
	۱۳	اخبار
	۱۴/۱۵	گفتنی یکاری
	۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
	۱۵/۱۰	واریته شش و هفت
	۱۵/۳۵	دانش
	۱۶	ستارگان
	۱۶/۳۰	رتکارنگ
	۱۷	برنامه مخصوص تلویزیون ملی ایران
	۱۹	آستان قدس رضوی و شعر فارسی (برنامه ای بنسبیت ولادت حضرت امام رضا علیه السلام)
	۱۹/۵۵	بل فکور
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۳۰	قرعه کشی
	۲۲/۱۵	فیلم سینمایی

پنجشنبه ۱۰ دی ماه	۱۳	کارگاه موسیقی
	۱۳/۳۵	برنامه کودکان
	۱۴	نوسن
	۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
	۱۶/۱۰	چپارل
	۱۸	چشمک
	۱۹	چستجو
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱	واریته
	۲۱/۱۵	اختاپوس
	۲۲	بالا تر از خطر
	۲۳/۵۵	جهان در سال ۱۹۷۱
	۲۳/۵۰	برنامه مخصوص ژانویه

شنبه ۱۱ دی ماه	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۴/۱۵	کارگر
		۱۴/۳۵	محله یتون
		۱۴	زرفو
		۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
		۱۴/۳۵	اخبار
	پخش دوم	۱۷/۳۴	تدریس زبان انگلیسی
		۱۸	برنامه کودکان (ما و شما - زیر گنبد کیود)
		۱۸/۳۰	باگزبانی
		۱۸/۵۵	مجله نگاه
		۱۹/۳۵	واریته شش و هفت
		۱۹/۵۵	کارگاهان
		۲۰/۳۰	اخبار

پنجشنبه ۱۲ دی ماه	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۳/۱۵	حفاظت و ایمنی
		۱۳/۳۵	فیلم کلاسیک
		۱۴	آیوانبو
		۱۴/۳۰	واریته
		۱۴/۳۵	اخبار
	پخش دوم	۱۷/۳۴	تدریس زبان آلمانی
		۱۹	امام رضا علیه السلام
		۱۹/۵۵	بل فکور
		۲۰/۳۰	اخبار
		۲۱/۳۰	قرعه کشی
		۲۲/۱۵	فیلم سینمایی

پنجشنبه ۱۲ دی ماه	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۳/۱۵	واریته
		۱۳/۳۵	محله یتون
		۱۴	شما و تلویزیون
		۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
		۱۴/۳۵	اخبار



صحنه ای از برنامه ویژه ولادت حضرت رضا

هرچند که با در دسترس قرار گرفتن داروهای ساخته شده استفاده از گیاهان طبی توسط پزشکان متداول نیست اما هنوز در کشورهای مختلف هستند پزشکانی که بیماران خود را با استفاده از عصاره یا جوشانده برخی گیاهان که خاصیت دارویی دارند درمان می کنند.
 در این باره برنامه دانش گفتگویی خواهد داشت با دکتر تاکور پزشک مشاور هندی که دارای درجه دکترای در شیمی است. در قسمت دوم این برنامه راجع به ارزش غذایی شیر و بیماریهایی که می تواند از طریق مصرف شیر آلوده به انسان منتقل شود صحبت خواهد شد و برای روشن شدن مطلب با دکتر فرخنده دانشیار قسمت بهداشت و صنایع مواد غذایی دانشکده دامپزشکی گفتگویی خواهد داشت.



یتر گریوز بازیگر فیلم بالا تر از خطر

مرکز آبادان



دوشنبه ۱۳ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۷/۱۵
تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۴
برنامه کودکان	۱۸
همایگان (محل)	۱۸/۳۰
دانش	۱۹
موسیقی	۱۹/۳۵
اخبار	۳۰/۳۰
جایزه بزرگ (محل)	۳۱/۳۰
ایران زمین	۳۳
روکامبول	۳۳/۳۰
هفت شهر عشق	۳۳/۵۵

سه شنبه ۱۴ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۷/۱۵
آموزش روستایی کودکان	۱۷/۳۰
آموزش روستایی بزرگسالان	۱۸/۳۰
موسیقی	۱۹/۳۰
دور دنیا	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
سرکار استوار	۳۱/۳۰
چهره ایران	۳۳/۳۰

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۷/۱۵
تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۰
زبان روستایی	۱۸
همایگان (محل)	۱۸/۳۰
برنامه موزیکال	۱۹
مسابقه هما	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
دنیای براکن	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۳/۳۵
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۳/۴۰

یکشنبه ۱۲ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۷/۱۵
تدریس زبان آلمانی	۱۷/۳۰
رخ به رخ (محل)	۱۸
همایگان (محل)	۱۸/۳۰
جولان (محل)	۱۹
تفالی	۱۹/۳۵
اتاق ۳۳۳	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی محلی	۳۱/۳۰
پیگرد	۳۳/۵۵

شنبه ۱۱ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۷/۱۵
تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۳۰
زنگ بازی (محل)	۱۸
همایگان (محل)	۱۸/۳۰
مجله نگاه	۱۹
شن و هنت	۱۹/۳۰
کارآگاهان	۱۹/۵۵
اخبار	۳۰/۳۰
روزهای زندگی	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۳/۱۵
موسیقی ایرانی	۳۳/۳۰

مرکز بندرعباس



شنبه ۱۱ دی ماه

کارتون	۱۷/۳۰
سرزمینها	۱۸
پیدا شد	۱۸/۳۰
روح کابینان گروک	۱۹
دنیای یک زن	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
میلیاردر	۳۱/۱۵

موسیقی محلی

واریته	۱۸/۳۰
رتگارتگ	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
اختاپوس	۳۱/۱۵
فیلم آلفرد هیچکاک	۳۱/۴۵

جمعه ۱۰ دی ماه

کارگاه موسیقی	۱۱/۳۴
فیلم کپکان	۱۲
رویدادهای هنر	۱۳
موسیقی شاد ایرانی	۱۳/۳۰
دانش یانکی	۱۴
فیلم مستند	۱۵
سینمایی	۱۵/۳۰
فوتبال	۱۷

پنجشنبه ۹ دی ماه

بازی بازی	۱۷/۳۴
نویاگان	۱۸
باگز بان	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
فیلم	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱/۱۵
فیلم هنر	۳۱/۴۵

پنجشنبه ۹ دی ماه

سخنرانی مذهبی	۱۱/۱۵
هفت شهر عشق	۱۱/۳۰
کودکان - بازی بازی	۱۲/۳۰
اخبار	۱۳
کنشی پیکاردی	۱۳/۱۵
فیلم سینمایی	۱۳/۳۰
واریته شن و هنت	۱۵/۱۰
دانش	۱۵/۳۵
ستارگان	۱۶
رتگارتگ	۱۶/۳۰
برنامه مخصوص تلویزیون ملی ایران	۱۷
آستان قدس رضوی	۱۹
یل لنگور	۱۹/۵۵
اخبار	۳۰/۳۰
جایزه بزرگ (محل)	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۳۳/۱۵

جمعه ۱۰ دی ماه

تلاوت قرآن	۱۲/۱۵
اذان ظهر	۱۲/۳۵
برنامه مذهبی	۱۲/۳۰
کارگاه موسیقی	۱۳
مغز متفکر (محل)	۱۳/۳۰
توسن	۱۴
فیلم سینمایی	۱۴/۳۰
فوتبال	۱۶
چهارل	۱۷/۳۰
چشمک	۱۸/۳۰
چستجو	۱۹/۵۵
اخبار	۳۰/۳۰
واریته	۳۱
اختاپوس	۳۱/۱۵
بالا از خطر	۳۳
جهان در سال ۱۹۷۱	۳۳/۵۵
برنامه مخصوص زالویه	۳۳/۵۰

موسیقی	۱۹/۳۰
افسونگر	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
دنیای یک زن	۳۱/۳۰
ایران زمین	۳۳
مسعود فرزند یکی از دوستان و همکاران هدایت در زمان حیاتش بود. در زمین این هفته گفتگویی خواهد بود در کتاب و غوغ صاحب صادق با مسعود	
روکامبول	۳۳/۳۰
هفت شهر عشق	۳۳/۳۰

سه شنبه ۱۴ دی ماه	
بخش اول	
اخبار	۱۳
کانون خانواده	۱۳/۱۵
دنیای کنولی ما	۱۳/۳۵
واریته	۱۴/۳۰
اخبار	۱۴/۳۵
بخش دوم	
آموزش روستایی کودکان	۱۷/۳۴
آموزش روستایی بزرگسالان	۱۸/۳۰
پینگ‌پنگ	۱۹/۱۰

موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰
دور دنیا	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
سرکار استوار	۳۱/۳۰
چهره ایران	۳۳/۳۰
بخش دوم	
تدریس زبان فرانسه	۱۷/۳۴
آموزش زبان روستایی	۱۸
کودکان (آقای جدول)	۱۸/۳۰
واریته موزیکال	۱۹
مسابقه هما	۱۹/۵۰
اخبار	۳۰/۳۰
دنیای براکن	۳۱/۳۰
روکامبول	۳۳/۳۰
موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)	۳۳/۴۵

برنامه دوم

پنجشنبه ۹ دی ماه	
از ساعت ۱۱ تا ۱۹:۳۰ به مناسبت میل مسعود حضرت رضا (ع) برنامه دوم ماهی شبکه سراسری را بخش خواهد	
اخبار	۱۹/۳۰
تنها در پاریس	۱۹/۳۰
واریته	۳۰/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
بعده اعلام میشود	۳۱/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱/۳۰
دکتر بن کیسی	۳۳/۳۰

۳۱/۴۵ ایران زمین	
چند داستان از کتاب اوستا خوانده و درباره چند واژه از جمله «فر» و معانی مختلف آن توضیحاتی داده می‌شود. مجری این برنامه دکتر بهرام فروشی است.	
فیلم مستند	۳۳/۱۰
جان چاراکس	۳۳/۳۵
موسیقی ایرانی	۳۳/۵۵
دوشنبه ۱۳ دی ماه	
اخبار	۱۹/۳۴

۲۱/۱۵ جولیا	
دانش	۳۱/۴۵
در سال‌های اخیر امواج رادیویی سبب برقراری ارتباط با خارج از سیاره زمین، حتی خارج از منظومه شمسی شده است. بوسیله این امواج است که بشر توانست از ساختمان و ترکیب کرانه آکاهی یابد که شاید در آینده نسبتاً دور بتواند به آنجا سفر کند. این دستکاههای تولیدکننده امواج قدمتشان به یک قرن نمی‌رسد ولی در عمر کوتاه خود سبب تحولاتی در جهان علم شده‌اند. چندین سال است که متخصصین بدریافت امواج رادیویی از کیهان‌های دور دست مشغولند و این سنووال پیش آمده است که آیا این امواج درخواست ارتباط با ساکنان کره خاکی است یا امواج ناشی از تغییرات طبیعی. در این مورد فیلم علمی خواهیم داشت که شاید برانگیزنده تفکر بیشتری برای تماشاگران تلویزیون باشد.	
سفر به ناشناخته‌ها	۳۳/۱۰
موسیقی ایرانی	۳۳
چهارشنبه ۱۵ دی ماه	
اخبار	۱۹/۳۴
تنها در پاریس	۱۹/۵۰
فیلم کلاسیک کمدی	۳۰/۵۵
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی کلاسیک	۳۱/۱۵



استان پرویی

جمعه ۱۰ دی ماه	
آیوانیو	۱۹/۳۰
شما و تلویزیون	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
تاتر	۳۱/۳۰
ماشینامه «در گوش سالم زمزمه کن» شرح کامل در صفحه ۲۰	
رویدادهای هنر	۳۳/۳۰
شبهای تهران	۳۳/۳۰
شنبه ۱۱ دی ماه	
اخبار	۱۹/۳۰
تنها در پاریس	۱۹/۳۰
سرزمین‌های دیگر	۳۰/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
کنشی پیکاردی	۳۱/۳۰
ادبیات جهان	۳۱/۳۰
فیلم سینمایی	۳۳/۳۰
یکشنبه ۱۲ دی ماه	
اخبار	۱۹/۳۰
تنها در پاریس	۱۹/۳۰
شهر آفتاب	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
گنجینه هلندی	۳۱/۳۰

۱۷/۴۰ زندانی	۲۲ دوشنبه ۱۲ دی ماه	۱۲/۴۰ موسیقی ایرانی (محل)	۱۸/۴۰ ساز کتبا
۱۸/۴۰ نگاه به گذشته	۱۴ بارون	۱۴/۴۰ موسیقی ایرانی (محل)	۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۸/۴۵ اخبار استان	۱۵ ویدئو	۱۵/۴۰ دانش (محل)	۱۹ مجله نگاه
۱۹ وارینه شش و هشت	۱۶ سینمای شجاعان	۱۶/۴۰ آموزش زنان روستایی	۱۹/۴۰ روهاید
۱۹/۴۰ تابستان گرم و طولانی	۱۷ آموزش زنان روستایی	۱۷/۴۰ توسن	۲۰/۴۰ اخبار
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸ سرزمین‌ها	۱۸/۴۰ سرزمین‌ها	۲۱ محله پیتون
۲۱ سازمان اس			۲۲ پهلوانان

۳۱/۴۰ چهره ایران	۳۱/۴۰ موسیقی محلی	۳۱/۴۵ هفت شهر عشق	۳۱/۴۰ چهره ایران
۳۲ پیتون پلیس	۳۲ فیلم سینمایی	۳۲/۱۵ سازمان اس	۳۲ پیتون پلیس
۱۷/۴۰ کارتون	دوشنبه ۱۳ دی ماه		
۱۸ نوبلگان	۱۷/۴۰ کارتون	۱۷ آموزش روستایی	۱۷/۴۰ آموزش زنان روستایی
۱۹ وارینه شش و هشت	۱۸ توسن	۱۸/۴۰ مسابقه نقاشی کودکان (محل)	۱۸ کارتون
۱۹ ایران زمین	۱۹/۴۰ موسیقی شاد ایرانی	۱۹ آقا خرجه	۱۹ وارینه شش و هشت
۱۹/۴۰ فیلم	۱۹ دانش	۲۰ ملبسا	۱۹/۴۰ ایران زمین
۲۰ جولیا	۲۰ دور دنیا	۲۰/۴۰ اخبار	۲۰ جولیا
۲۰/۴۰ اخبار	۲۰ آثار	۲۱/۱۵ سرکار استوار	۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۱۵ عشق روی پشت بام	۲۱/۱۵ سرکار استوار	۲۲ فیلم سینمایی	۲۱/۱۵ عشق روی پشت بام

مرکز دانش



دوشنبه ۱۳ دی ماه	
۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۸ کودکان (مبارزه و پیروز)
۱۸/۴۰ ماجرا	۱۹ دانش
۱۹/۴۰ آدم و حوا	۲۰ افسونگر
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱/۱۵ پاسداران
۲۱/۴۰ دنیای یک زن	۲۲ ایران زمین
۲۲/۴۰ روکامبول	۲۳/۴۵ هفت شهر عشق
سه شنبه ۱۴ دی ماه	
۱۷/۴۰ آموزش روستایی (کودکان)	۱۸/۴۰ آموزش روستایی (بزرگسالان)
۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی	۲۰ دور دنیا
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱/۱۵ پاسداران
۲۱/۴۰ سرکار استوار	۲۲/۴۰ چهره ایران
چهارشنبه ۱۵ دی ماه	
۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه	۱۸ آموزش زنان روستایی
۱۸/۴۰ جوانان (محل)	۱۹ فیلم انتخابی هفته
۲۰ در نبرد زندگی	۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۱۵ پاسداران	۲۱/۴۰ پاسداران
۲۲/۴۰ روکامبول	۲۳ موسیقی ایرانی



کارن والتین بازیگر فیلم اطاق ۲۲۲

۱۹/۴۰ نقاشی	۲۰/۴۰ اطاق ۲۲۲	۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱/۱۵ پاسداران	۱۸ جوانان (محل)
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی	۲۲ پیگرد	۱۸/۴۰ کیسی جوز
۲۲ پیگرد		۱۹ روزها و روزنامه‌ها

پنجشنبه ۹ دی ماه	
۱۷/۴۰ کارتون	۱۸ بازی بازی
۱۸/۴۰ جادوی علم	۱۹ راهبه پرده
۱۹/۴۰ رنگارنگ	۲۰ بی‌فکور
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱/۴۰ پاسداران
۲۱/۴۵ موسیقی محلی	۲۲ فیلم سینمایی
جمعه ۱۰ دی ماه	
۱۴ کارگاه موسیقی	۱۴/۴۰ برنامه کودکان
۱۴ توسن	۱۴/۴۰ فیلم سینمایی
۱۶ فوتبال	۱۷ از دیدگاه شما (محل)
۱۷/۴۰ چهارل	۱۸/۴۰ وارینه چشمک
۱۹/۴۰ بالاتر از خطر	۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۱۵ ترانه ایرانی	۲۱/۴۰ اختاپوس
۲۲ جستجو	
شنبه ۱۱ دی ماه	
۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی	۱۸ کودکان
۱۸/۴۰ باگزبانی	۱۹ مجله نگاه
۱۹/۴۰ وارینه شش و هشت	۲۰ کارگاهان
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱/۱۵ پاسداران
۲۱/۴۰ محله پیتون پلیس	۲۲/۴۰ روکامبول
۲۳/۴۵ موسیقی	

مرکز تفریح

۱۵ آرزوهای از دست رفته	۱۶ کودک (محل)	۱۷ آنچه شما خواسته‌اید	۱۸/۴۰ میلیارد
۱۶/۴۰ آقا خرجه	۱۷/۴۰ دقیقه آخر	۱۸/۴۵ اخبار استان	۱۹ نغمه‌ها
۱۹/۴۰ آخرین صیلت	۲۰/۴۰ اخبار	۲۱ بینوایان	۲۱/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۲ فیلم سینمایی			
دوشنبه ۱۳ دی ماه			
۱۴ موسیقی شاد ایرانی	۱۴/۴۰ رانده شده	۱۴/۴۰ سرگذشت	۱۴ ادبیات جهان
۱۴/۴۰ تمدن	۱۵/۴۰ گذری در جهان اندیشه (محل)	۱۶ کارتون	۱۶/۴۰ آموزش کودکان روستایی
۱۷ آذیر	۱۷/۴۰ چون آیسون	۱۸ جولیا	۱۸/۴۰ موسیقی محلی
۱۸/۴۵ اخبار استان	۱۹ نسل جدید	۲۰ ایران زمین	۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ محله پیتون	۲۲ سرکار استوار		
سه شنبه ۱۴ دی ماه			
۱۴ کانون خانواده (محل)	۱۴/۴۰ سفرهای جیمی مک فیترز	۱۴/۴۰ انتظارات بزرگ	۱۴ کانون خانواده (محل)
۱۴/۴۰ ایرن ساید	۱۵/۴۰ روکامبول	۱۶ آموزش روستایی (محل)	۱۷ داستان سفر



سالی فیلد بازیگر فیلم راهبه پرده

۱۴/۴۰ عشق روی پشت بام	۱۴ زنگوله‌ها	۱۴/۴۰ راز بقا	۱۵ بی‌وسبب‌تیا
۱۵/۴۰ داستان‌های جاوید ادب ایران	۱۶/۴۰ کارگران	۱۷ معما (محل)	۱۷/۴۰ جادوی علم
۱۸/۴۰ پلیس و مردم (اخبار استان)	۱۹ رویدادهای هفته	۱۹/۴۰ غرب وحشی	

پنجشنبه ۹ دی ماه	
۱۴ کانون خانواده (محل)	۱۴/۴۰ دکتر بن کسبی
۱۴/۴۰ وارینه استودیو ب	۱۴/۴۰ برونج
۱۵/۴۰ جنگ بزرگ	۱۵/۴۰ سرزمین عجایب
۱۶/۴۰ کارتون	۱۷ صفحه اول
۱۸ دور دنیا	۱۸/۴۰ ورزشی (محل)
۱۸/۴۰ اخبار استان	۱۹ جوانان (محل)
۱۹/۴۰ پلیس نیویورک	۲۰ اختاپوس
۲۰/۴۰ اخبار	۲۱ فیلم
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی	۲۳/۴۰ فیلم سینمایی
جمعه ۱۰ دی ماه	
۱۰ موسیقی نوجوانان	۱۰/۴۰ ویرجینیایی
۱۱ کپکنان	۱۱ گزارش استرلج
۱۲ دختر شاه پریان	۱۲/۴۰ فوتبال
۱۳ پیوند	۱۳/۴۰ موسیقی ایرانی
۱۴ انتراف	۱۴/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ (محل)
۱۵/۴۰ رویدادهای استان (محل)	۱۶ راهبه پرده
۱۷ جاد	۱۷/۴۰ اخبار
۱۸/۴۰ عالم و شما (محل)	۱۹/۴۰ خانه قمر خانم
۲۰/۴۰ شبهای تهران	
شنبه ۱۱ دی ماه	
۱۳ کارگر (محل)	۱۳/۴۰ اسرار شهر بزرگ

مرکز رضائیه



شنبه ۹ دی ماه

- ۱۷ کارتون
- ۱۸ کودکان (بازی بازی)
- ۱۸ چادوی علم
- ۱۹ دختر شاه پریان
- ۱۹ رنگارنگ
- ۲۰ بل فکور
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ مردی در سایه
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۱۰ دی ماه

- ۱۷ کارتون
- ۱۸ کارگاه موسیقی
- ۱۸ فوتبال
- ۱۹ موسیقی محلی
- ۲۰ شما و تلویزیون (محلی)
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ اختاپوس
- ۲۲ بالاتر از خطر
- ۲۲ جستجو

شنبه ۱۱ دی ماه

- ۱۷ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۸ کودکان
- ۱۸ باگزبانی
- ۱۹ مجله نگاه
- ۱۹ شش و هشت
- ۲۰ کارآگاهان
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ مردی در سایه
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۲ روکامبول
- ۲۲ موسیقی ایرانی

یکشنبه ۱۲ دی ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
- ۱۸ کودکان
- ۱۸/۳۰ کیسی جونز
- ۱۹ روزها و روزنامه‌ها
- ۱۹/۳۰ تئاتر
- ۲۰ اتاق ۲۲۲
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ مردی در سایه
- ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۱۵ پیگرد

مرکز شیراز



پنجشنبه ۹ دی ماه

- ۱۱ سخنرانی مذهبی
- ۱۱ هفت شهر عشق
- ۱۲ کودکان - بازی بازی
- ۱۳ اخبار
- ۱۳ کنتی پیکاردی
- ۱۳ فیلم سینمایی
- ۱۵ وارثه شش و هشت

جمعه ۱۰ دی ماه

- ۱۱ تدریس فیزیک
- ۱۲ تدریس شیمی
- ۱۳ جایزه بزرگ (محلی)
- ۱۳/۳۰ کارگاه موسیقی و کارتون
- ۱۴ قرعه‌کشی
- ۱۴/۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۵/۳۰ دانس
- ۱۶ ستارگان
- ۱۶/۳۰ رنگارنگ
- ۱۷ برنامه مخصوص تلویزیون ملی ایران
- ۱۹ آستان قدس رضوی و شعر فارسی
- ۱۹/۵۵ بل فکور
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ قرعه‌کشی
- ۲۲/۱۵ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۳ دی ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی و آمریکائی
- ۱۸ کودکان - معما (محلی)
- ۱۸/۳۰ ماجرا
- ۱۹ دانس
- ۱۹/۳۰ آه و هوا
- ۲۰ افسونگر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ مردی در سایه
- ۲۱/۳۰ دنیای يك زن
- ۲۲/۱۵ ایران زمین
- ۲۲/۳۰ روکامبول
- ۲۳ هفت شهر عشق

سه شنبه ۱۴ دی ماه

- ۱۷/۳۰ آموزش روستائی
- ۱۸/۳۰ کودکان روستائی
- ۱۹/۳۰ موسیقی
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ مردی در سایه
- ۲۱/۳۰ سرکار استوار
- ۲۲/۳۰ چهره ایران

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ زنان روستائی
- ۱۸/۳۰ کودکان
- ۱۹ توسن
- ۱۹/۳۰ شکوه شاهنشاهی
- ۲۰ از همه رنگ (محلی)
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ مردی در سایه
- ۲۱/۳۰ روزهای زندگی
- ۲۲/۳۰ روکامبول
- ۲۳ موسیقی ایرانی

شنبه ۱۱ دی ماه

- ۱۶/۳۰ تدریس طبیعی
- ۱۷/۳۰ تدریس
- ۱۸ کودکان
- ۱۹ مسابقه مسائل روز (محلی)
- ۱۹/۳۰ شش و هشت
- ۲۰ کارآگاهان
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۳۰ یتون پلیس
- ۲۲/۳۰ روکامبول

یکشنبه ۱۲ دی ماه

- ۱۶/۳۰ تدریس ریاضی
- ۱۷/۳۰ تدریس زبان
- ۱۸ کودکان
- ۱۸/۳۰ کیسی جونز
- ۱۹ موسیقی محلی
- ۱۹/۳۰ شما و تلویزیون (محلی)
- ۲۰ فیلم
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ اخبار استان
- ۲۱/۳۰ پاسداران
- ۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۱۵ ماجرا
- ۲۳ ایران زمین

دوشنبه ۱۳ دی ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان
- ۱۸ کودکان (محلی)
- ۱۸/۳۰ ماجرا
- ۱۹ دانس



صحنه‌ای از برنامه کودکان شیراز

دوشنبه ۱۳ دی ماه

سه شنبه ۱۴ دی ماه

- ۱۶/۳۰ تدریس شیمی
- ۱۷/۳۰ تدریس زبان
- ۱۸ کودکان روستائی
- ۱۸/۳۰ آموزش روستائی
- ۱۹/۳۰ موسیقی
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ اخبار استان
- ۲۱/۳۰ پاسداران
- ۲۱/۳۰ سرکار استوار
- ۲۲/۳۰ چهره ایران

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان
- ۱۸ زنان روستائی
- ۱۸/۳۰ کودکان (محلی)
- ۱۹ توسن
- ۱۹/۳۰ راهبه پرده
- ۲۰ مسابقه هما
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ اخبار استان
- ۲۱/۳۰ پاسداران
- ۲۲/۳۰ روکامبول
- ۲۱/۳۰ دنیای پراکن
- ۲۲ موسیقی ایرانی

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۹ دی ماه

- ۱۷/۰۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (محلی)
- ۱۸/۳۰ سفرهای جیمیک فیترز
- ۱۹ پلیس و مردم
- ۱۹/۱۵ فیلم گرفتار
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱/۳۰ هفت شهر عشق
- ۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۱۰ دی ماه

- ۱۵/۳۰ فیلم برای کودکان
- ۱۶ بازی بازی
- ۱۶/۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۸ وارثه غربی
- ۱۸/۳۰ راز بقا
- ۱۹ مجله نگاه
- ۱۹/۳۰ فیلم دختر شاه پریان
- ۲۰ وارثه شش و هشت
- ۲۰/۳۰ جستجو
- ۲۱ وارثه
- ۲۱/۱۵ بولتن هفتگی استان
- ۲۱/۳۰ اختاپوس
- ۲۲ داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۲/۳۰ فیلم جاد

شنبه ۱۱ دی ماه

- ۱۷/۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (محلی)
- ۱۸/۱۵ موسیقی و کودک
- ۱۸/۳۰ فیلم افسونگر
- ۱۹ ترانه‌ها
- ۱۹/۱۵ غرب وحشی
- ۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ یتون پلیس



دوربینی بازیگر فیلم دنیای يك زن

- ۲۲ رویدادهای هفت
- ۲۲/۳۰ فیلم انتخابی هفت
- ۲۳/۳۰ ترانه‌ها

یکشنبه ۱۲ دی ماه

- ۱۷/۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه روستائیان
- ۱۸ سرکار استوار
- ۱۸/۳۰ توسن
- ۱۹ برنامه دانس
- ۱۹/۳۰ دنیای يك زن
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ خانه قمر خانم
- ۲۱/۳۳ ادبیات جهان
- ۲۲ فیلم سینمایی
- ۲۳/۳۰ ترانه‌ها

دوشنبه ۱۳ دی ماه

- ۱۷/۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (محلی)
- ۱۸/۱۵ دامی و پسر
- ۱۸/۳۰ ایران زمین
- ۱۹/۱۵ آقای نواک
- ۲۰ موسیقی باهمکاری وزارت فرهنگ و هنر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ یتون پلیس
- ۲۲ نغمه‌ها
- ۲۲/۳۰ مسابقات ورزشی
- ۲۳ تابستان گرم طولانی
- ۲۰/۱۵ برنامه موسیقی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ پهلوانان
- ۲۲ تلویزیون و تماشاگران

- ۲۲/۳۰ آخرین مهلت
- ۲۳/۳۰ ترانه‌ها

سه شنبه ۱۴ دی ماه

- ۱۷/۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (محلی)
- ۱۸/۱۵ کارتون باگزبانی
- ۱۸/۳۰ ستارگان
- ۱۹/۱۵ راه آهن
- ۲۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۳۰ دکتر بن کیسی
- ۲۳/۳۰ ترانه‌ها

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

- ۱۷/۵ پخش اول اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (محلی)
- ۱۸/۱۵ دامی و پسر
- ۱۸/۳۰ ایران زمین
- ۱۹/۱۵ آقای نواک
- ۲۰ موسیقی باهمکاری وزارت فرهنگ و هنر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ یتون پلیس
- ۲۲ نغمه‌ها
- ۲۲/۳۰ مسابقات ورزشی



مرکز مشهد

شنبه ۹ دی ماه

۱۷	سرزمین عجایب
۱۸	زنگوله‌ها
۱۹	السونگر
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۱	دانی و پسر
۲۲	اخبار
۲۳	فیلم سینمایی

جمعه ۱۰ دی ماه

۱۶	دختر شاه پریان
۱۷	فوتبال
۱۸	موسیقی ایرانی
۱۹	انتزاع
۲۰	هالیوود و ستارگان
۲۱	خانه قمرخالم
۲۲	اخبار
۲۳	آقای نوک

شنبه ۱۱ دی ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	بازی بازی
۱۸/۳۰	چادوی علم
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	حقیقت
۲۱/۳۰	چهره ایران

یکشنبه ۱۲ دی ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸	آقا خرجه
۱۸/۳۰	لغله‌ها
۱۹/۳۰	آبچه شما خواست‌اید
۱۹	مدافعان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی



صحنه‌ای از فیلم مدافعان

شنبه ۱۴ دی ماه

۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	داستان سفر
۱۹/۳۰	دکتر کیلدر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

۱۷/۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	سرزمینیا
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	هفت شهر عشق
۲۱/۳۰	رازبنا

دوشنبه ۱۲ دی ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸	آقا خرجه
۱۸/۳۰	لغله‌ها
۱۹/۳۰	آبچه شما خواست‌اید
۱۹	مدافعان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

این برنامه‌ها برای پخش از مراکز زاهدان، سنندج، کرمان و مهاباد پیش‌بینی شده‌است

پنجشنبه ۹ دی ماه

۱۸	بازی بازی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹	داستانهای جاوید ادب پارس
۲۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

جمعه ۱۰ دی ماه

۱۷	فوتبال
۱۸	رتکار تک
۱۹	بعداً اعلام می‌شود
۱۹	ستارگان
۲۰	موسیقی فرهنگ‌و هنر
۲۱	اخبار
۲۱	پهلوانان

شنبه ۱۱ دی ماه

۱۹	دنیای یک زن
۱۹/۳۰	آبچه شما خواست‌اید
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	راز بنا
۲۱/۳۰	چهره ایران

یکشنبه ۱۲ دی ماه

۱۸/۳۰	آقا خرجه
۱۹	وارنه عو A
۱۹/۳۰	ایران زمین
۲۰	کت‌موت کریستو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	عشق روی پست‌بام



مارک کوچ هنرپیشه خردسال فیلم جولیا

شنبه ۱۴ دی ماه

۳۰	دور دنیا
۳۰/۳۰	اخبار
۳۱	ادبیات جهان
۳۱/۳۰	خانه قمرخالم

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

۱۸	آموزش روستایی
۱۹	چادوی علم
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	دختر شاه‌پریان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار

هر گونه تغییری در برنامه‌های رادیو و تلوویزیون قبلاً از همان فرستنده اعلام خواهد شد.

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۹ دی ماه

۸	ترانه و چشم‌انداز
۸/۵۰	اعلام برنامه
۹	شادباش عید
۱۰	کودکان و نوجوانان
۱۱	فیلم هنری
۱۱/۳۰	فیلم سینمایی

جمعه ۱۰ دی ماه

۸	ترانه‌ها و چشم - اندازها
۸/۳۰	سلام شادمانی و اعلام برنامه
۸/۴۰	رویدادهای وزارت آموزش و پرورش
۹	برنامه کودکان و نوجوانان
۹/۳۰	برنامه هنری
۱۰/۳۰	مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱	برنامه هنری
۱۱/۳۰	فیلم سینمایی

شنبه ۱۱ دی ماه

۸	ترانه‌ها و چشم - اندازها
۱۴	سلام شادمانی و اعلام برنامه
۱۴/۵	گریددانگلیش
۱۴/۲۰	فیزیولوژی گیاهی
۱۴/۴۵	پخوانیم و بنویسیم
۱۵	شیمی ششم
۱۵/۲۵	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	گریددانگلیش
۱۶	چیر ششم
۱۶/۳۰	برنامه کودکان و نوجوانان
۱۶/۵۵	مکالمه انگلیسی
۱۷/۱۰	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۷/۳۰	هندسه فضائی پنجم
۱۷/۵۰	طبیعی اول و دوم متوسطه

یکشنبه ۱۲ دی ماه

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازها
۱۴	سلام شادمانی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	گریددانگلیش
۱۴/۲۰	زمین شناسی ششم
۱۴/۴۵	پخوانیم و بنویسیم
۱۵	شیمی ششم
۱۵/۲۵	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۴/۲۰	فیزیولوژی جانوری
۱۵/۴۵	گریددانگلیش
۱۶	مثلثات ششم

دوشنبه ۱۳ دی ماه

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازها
۱۴	سلام شادمانی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	گریددانگلیش
۱۴/۲۰	فیزیولوژی جانوری
۱۴/۴۵	ریاضی پنجم دبستان
۱۵	فیزیک ششم
۱۵/۲۵	ریاضی ششم و اعلام برنامه
۱۵/۴۵	گریددانگلیش
۱۶	هندسه و مخروطات ششم
۱۶/۳۰	برنامه کودکان و نوجوانان
۱۶/۵۵	گرامر انگلیسی
۱۷/۱۰	علوم پنجم دبستان
۱۷/۳۰	آئین نگارش
۱۷/۵۰	مسابقه طبیعی
۱۸/۱۵	زنگ تفریح
۱۸/۲۵	مسابقه شیمی
۱۸/۵۵	فیزیک پنجم
۱۹/۲۰	ریاضی پنجم
۱۹/۴۵	شیمی ششم
۲۰/۱۰	هندسه و مخروطات

سه‌شنبه ۱۴ دی ماه

۱۶/۳۰	برنامه کودکان و نوجوانان
۱۶/۵۵	مکالمه انگلیسی
۱۷/۱۰	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۷/۳۰	عربی ششم
۱۷/۵۰	طبیعی سوم
۱۸/۱۵	زنگ تفریح
۱۸/۲۵	شیمی سوم
۱۸/۵۵	فیزیک سوم
۱۹/۲۰	ریاضی چهارم
۱۹/۴۵	زمین شناسی
۲۰/۱۰	مثلثات ششم

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

۱۳/۳۰	ترانه‌ها و چشم - اندازها
۱۴	سلام شادمانی و اعلام برنامه
۱۴/۰۵	گریددانگلیش
۱۴/۲۰	رسم فنی
۱۴/۴۵	پخوانیم و بنویسیم
۱۵	شیمی ششم
۱۵/۲۵	حرفه و فن دوره راهنمایی
۱۵/۴۵	گریددانگلیش
۱۶	هندسه و مخروطات ششم
۱۶/۳۰	برنامه کودکان و نوجوانان
۱۶/۵۵	گرامر انگلیسی
۱۷/۱۰	علوم پنجم دبستان
۱۷/۳۰	آئین نگارش
۱۷/۵۰	مسابقه طبیعی
۱۸/۱۵	زنگ تفریح
۱۸/۲۵	مسابقه شیمی
۱۸/۵۵	فیزیک پنجم
۱۹/۲۰	ریاضی پنجم
۱۹/۴۵	شیمی ششم
۲۰/۱۰	هندسه و مخروطات

فرستنده رادیویی F. M.

THURSDAY

0800	Animal World
0830	Tunein this morning for a series of programs designed to keep you entertained on your school holiday.
1130	Daniel Boone
1230	Children's Matinee
1400	Hawaiian Open Golf
1530	Auto Racing
1700	Roller Games
1800	The Weekend Report
1815	Danny Keye
1920	The Goldiggers
2010	Beverly Hillbillies
2035	Dragnet
2100	The Bold Ones
2155	Community Bulletin Board
2200	Movie: "Madigan's Millions"

FRIDAY

1200	The Answer
1230	The Christophers
1245	Sacred Heart

1300 AAU International Championships

1430	Game Of The Week
1730	Hawaii Calls
1800	The weekend Report
1830	My Three Sons
1900	Here's Lucy
1920	New Years Eve Special
1920	My Favorite Martian
2035	The Detectives
2100	Bonanza
2200	Playboy After Dark
2245	New Year's Eve Special
2335	New Year's Eve Special

SATURDAY

1450	Game Of The Week
1700	Sesame Street
1800	News
1820	Huddle
1830	Green Acres
1855	Mayberry RFB
1920	Verry Interesting
2010	Family Affair
2035	Richard Diamond
2100	Ironsides

2150 Dr. House Call

2200 TBA

2225 The Tonight Show SUNDAY

0800 Animal World

0830 Green Acres

0900 Family Affair

1000 Cartoons

1030 Sesame Street

1130 Daniel Boone

1230 Movie: "Blondies Big Deal"

1330 Bob Hope Desert Classic

1500 Auto Racing

1630 AAU Intl Champion

1800 News & Sports

1820 Huddle

1830 Daniel Boone

1920 Pearl Bailey

2010 Room 222

2035 On Campus

2100 Gunsmoke

2150 Dr. House Call

2200 Movie: "Swingers Paradise"

MONDAY

1700	My Three Sons
1730	Heres Lucy
1800	News & Sports
1820	Huddle

1830 Andy Griffith

1855 Addams Family

1920 Barbara McNair

2010 Bill Cosby

2035 Markham

2100 Mod Squad

2150 Dr. House Call

2200 Pro Boxing

TUESDAY

1700 Andy Griffith

1730 Addams Family

1800 News & Sports

1820 Huddle

1830 Danny Kaye

1920 Tim Conway

2010 High Chaparal

2150 Dr. House Call

2200 Dick Cavett

WEDNESDAY

1700 Family Affair

1730 Room 222

1800 News & Sports

1820 Huddle

1830 Hawaii Calls.

1855 Bewitched

1920 Heifetz

2010 Marcus welby

2100 Nite cap Theater: "Lamp at Midnight" "Sherlock Holmes in Pearl Of Death"

از شنبه تا چهارشنبه

۶	پامداد سلام	۹	آخبار	۱۳	آخبار هنری	۱۸	آخبار ویرانه دهقان	۲۲/۰۵	داستان شب	۱	پامداد موسیقی رقص
۷	شاهنشاهی و اسلام	۹/۰۵	زن و زندگی	۱۳/۰۵	برنامه جوانان	۱۹	آخبار ورزشی	۲۲/۳۰	ساز تنها	۱/۱۵	پامداد برنامه گلپا
۸	برنامه ما	۱۰	آخبار	۱۴	آخبار	۱۹/۰۵	موسیقی	۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی	۲	پامداد موسیقی از مشرق زمین
۹	آخبار	۱۰/۰۵	زن و زندگی	۱۴/۳۰	سیری در سمنان	۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	۲۳	آخبار	۳	پامداد قرآنی‌های ایرانی (جان)
۱۰	تقویم تاریخ	۱۰/۳۰	هزار و یک سؤال	۱۵	نمایشنامه	۱۹/۴۵	گفتار	۲۳/۰۵	برنامه گلپا	۴	از هر خواننده
۱۱	شادی و امید	۱۱	آخبار	۱۵/۱۵	عمران منطقه‌ای	۲۰	آخبار و تفسیر	۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی	۴	از هر خواننده
۱۲	آخبار	۱۱/۱۰	نمایشنامه جشن	۱۵/۳۰	کاروان شعر و	۲۰/۳۰	نگاهی بمطبوعات	۲۴	خلاصه آخبار	۴/۳۰	آثار جاویدان از
۱۳	نگاهی به مطبوعات	۱۱/۳۰	موسیقی محلی	۱۶	آخبار	۲۱	مشاعر	۲۱/۳۰	دقیقه بعد از نیمه شب برنامه	۵	برنامه پامدادی
۱۴	کودک	۱۱/۴۵	سخت‌ترین مذهبی	۱۶/۰۵	آخبار	۲۱/۳۰	دقیقه بعد از نیمه شب و	۲۲	برنامه گلپا	۵/۳۰	قرآنی‌های ایرانی
۱۵	آخبار	۱۲	آذان ظهر	۱۷	آخبار	۱۲/۰۵	آینه زندگی	۲۲	آخبار		
۱۶	قرآنی‌های ایرانی	۱۲/۰۶	نیازمندیها	۱۷	آخبار						
۱۷	رنگین کمان	۱۲/۳۰	کارگران								

تفاوت برنامه‌های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۲/۰۶	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	درخمت مردم	سیری درمسأله روز	موسیقی
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حیایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	از چهارگوشه جهان	نقش در آینه هفته
۱۸/-	آخبار ویرانه دهقان	آخبار ویرانه دهقان	آخبار ویرانه دهقان	آخبار ویرانه دهقان	آخبار ویرانه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	موسیقی	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک
۲۱/-	مشاعر	برنامه ادبی	نغمه‌ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالز	سخت‌ترین باشد
۲۱/۳۰	موسیقی	برنامه گلپا	برنامه گلپا	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر

مسابقه فوتبال ایران و کویت

صبح جمعه این هفته گفتگوی مفصلي داریم با فوتبالیست‌های ایرانی که برای مسابقه با فوتبالیست‌های کویت عازم قاهره هستند. این گفتگو وقتی از رادیو پخش می‌شود که قهرمانان ما برای رفتن به قاهره آماده میشوند. در این برنامه ترانه معروف «بچه‌ها مشکریم» که دلکش آنرا خوانده نیز پخش میشود.

میکروفن مخفی

یکی دیگر از برنامه‌های جدید شما و رادیو میکروفن مخفی است. در این برنامه که بطور مرتب همه هفته پخش خواهد شد، منوچهر نودری سراغ چهره‌های معروف می‌رود و با مخفی کردن میکروفن در گوشه‌های با شخصیت مورد نظر به گفتگو می‌نشیند. در این برنامه شما با هنرمندانی آشنا میشوید که هنر را صرفاً برای خودشان میخواهند و هیچ‌کس از هنر آنها اطلاعی ندارد.

میهمان هفته



ژانویه

ژانویه، برنامه دیگریست که صبح جمعه پخش خواهد شد. چون جمعه با مسافت با شب ژانویه است از این رو یکروشن‌های برنامه شما و رادیو پیمان مردم، به میشود تا شنوندگان این برنامه بشنوند که تبرانی‌ها شب ژانویه را چگونه برگزار میکنند.

نیر برنامه صبح جمعه رادیو ایران «صبح جمعه» بجای «شما و رادیو»

از این هفته شنندگان شما و سورتی دیگر خواهند شنید. در برنامه جدید شما و رادیو که نام آن «صبح جمعه» تبدیل یافته، سعی شده ارتباط نزدیک‌تری میان شنندگان و مجریان بن برنامه برقرار شود. مدت برنامه حدود چهار ساعت است که اکثر آن گوشه و کنار شهر و با شرکت مردم و چه و بازار تهیه خواهد شد. برای تهیه این برنامه تهیه‌کنندگان آن سعی رده‌اند که بجای تهیه برنامه‌ها در استودیو در تهران و شهرستانها راه بقتند و با مردم به گفتگو بپردازند.

بهر روز و توفی

میهمان این هفته برنامه شما و رادیو بهروز و توفی هنریشه سرشناس فیلم‌های فارسی است.

توفی کار هنری خود را در سال ۱۳۳۸ در استودیوهای دوبله شروع کرد و دو سال بعد با شرکت در اولین فیلم سینمایی خود بنام «۱۰۰۰ کیلو داماد» فعالیت‌های سینمایی پرداخت. بازی چشم‌گیر و توفی در فیلم «۱۰۰۰ کیلو داماد» توجه تهیه‌کنندگان فیلم‌های فارسی را بسوی او جلب کرد و از آن زمان تا کنون و توفی در ۶۰ فیلم مختلف با چهره‌های گوناگون ظاهر شده است و در بعضی از این فیلم‌ها موفقیت‌های بزرگی کسب کرده است از جمله در دو سال متوالی برای فیلمهای قیصر و رضاموتوری بدریافت جایزه سپاس نائل شد. و برای فیلم توفی جایزه اولین جشنواره فیلمهای فارسی در ایران منتقدین را بخود اختصاص داد.

در برنامه شما و رادیو این هفته بهروز و توفی درباره نقشه‌های آینده آرزو-های خود با شما حرف می‌زند.

آقای شاکي

نصرت کریمی را بسیاری از شماها، نه تنها از طریق سینما بلکه از طریق تلویزیون نیز میشناسید به ویژه بخاطر برنامه انتقادی ایش «آقای شاکي»... «آقای شاکي» این ر در رادیو به داد و فریاد میریزد و از همه کس انتقاد و شکایت میکند.

«آقای شاکي» از برنامه‌های جدید صبح جمعه رادیو ایران است که از این هفته پخش خواهد شد.

آهنگهای جدید

● خاموشی گویا - آفتاب سرزده خوانند مسعودی - آهنگ خاموشی گویا از منوچهر لشکری و شعر آن از سمین بهبهانی. «آفتاب سرزده» آهنگی محلی است. ● آخرین بوسه خواننده عارف. شعر این ترانه از کریم فکور است. ● افسانه مگو خواننده پروین - آهنگ از زاون شعر از فکور. ● پیروی و معرکه‌گیری خواننده زیگلری از شیراز. این آهنگ محلی است که باساز حسین سمدی همراهی میشود. ● اشتیاق خواننده مهین صیادی - آهنگ از حسن زرگریان - شعر از الفت. ● چرا عاشق شدم خواننده ناصر - آهنگ از حسین سمدی - شعر از نصرالله شهریار.

شعر خوانی در شما و رادیو

در این هفته برای اولین بار در برنامه شما و رادیو مجلس شعر خوانی ترتیب یافته که اولین قسمت آن به شعری از فروغ فرخزاد اختصاص یافته که توسط خواهرش پوران فرخزاد خوانده خواهد شد.

در خانواده

مجریان این برنامه یک آدمس را انتخاب میکنند و سرزده با آنها می‌روند و با اهل خانه به گفتگو می‌نشینند. در این محفل خودمانی باید همه اعضای خانواده هر چه می‌داند بر طبق اخلاص بگذارند از ساز و آواز گرفته تا لایفه، واز گله و شکایت تا تعریف و تمجید.



تريا قاسمی و علی تابش در برنامه صبح روز جمعه

شبهای تهران

«شبهای تهران» نام برنامه جدیدیست که از این هفته صبحهای جمعه از رادیو ایران پخش خواهد شد. در این برنامه با اتفاق تهیه کننده، سراغ شب زنده داران می‌رویم. آنها که زندگیشان با فرو نشستن خورشید آغاز میشود و با طلوع آن پایان می‌پذیرد. شب - های تهران را با گشت‌وگذار در جنوب شهر شروع میکنیم؛ در میکده‌های محقر جنوب با مشتریهای همیشه‌شان و حرفهای شنیدنی آنها. سپس سراغ شب زنده‌داران شمال شهر می‌رویم؛ دیسکو تها که می‌گذاه جوانان است.



برنامه ویژه روز پنجشنبه

بناسبت ولادت فرخنده حضرت رضا (ع) امام هشتم شیعیان

برنامه ویژه روز جمعه

۸	آخبار	۸	آخبار
۸/۰۵	برنامه شما و رادیو	۸/۱۰	برنامه مخصوص
۱۲	آذان ظهر	۸	آخبار
۱۲/۶	رنگها و بیرنگها	۸/۱۰	گلپای مخصوص
۱۲/۳۰	سیر و سفر	۹	آخبار
۱۳	نمایشنامه	۹/۰۳	برنامه مخصوص
۱۳/۳۰	برگ سبز	زیارت شهید مقدس	
۱۴	آخبار	و بخش مستقیم	
۱۴/۴۵	ساز تنها	مراسم آستان قدس رضوی	
۱۵/۱۰	شاعران قلم می - گویند	۱۱	شما و رادیو
۱۶	آخبار	۱۲	آذان ظهر
۱۶/۰۵	یکوئید و شنوید	۱۲/۰۶	گفتار
۱۷	آینه زندگی	۱۲/۳۰	بزم شاعران
۱۸	آخبار	۱۳/۱۵	نمایشنامه
۱۸/۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی	۱۴	آخبار و سیری در مسئله روز
۱۸/۳۰	مسابقه رادیویی	۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۹	آخبار ورزشی	۱۶	برنامه مخصوص
۱۹/۰۵	موسیقی ایرانی	۱۸	آخبار
۲۰	آخبار و تفسیر	۱۸/۰۵	برنامه دهقان
۲۰/۳۰	موسیقی ایرانی	۱۹	آخبار
۲۱	زیر آسمان کمبود گلپا	۱۹/۰۵	برنامه دانش و هنر
۲۱/۳۰	گلپا	۱۹/۳۰	موسیقی
۲۲	آخبار - آسانه آودینه	۲۰	آخبار و دنباله برنامه طبق جدول قبلی
۲۲/۳۰	ساز تنها		
۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی		
۲۳	آخبار		
۲۳/۰۵	گلپا		
۲۳/۳۵	موسیقی ایرانی		
۲۴	برنامه عادی		

رادیو تهران

پنجشنبه ۹ دی ماه	
۱۷	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۷/۳۰	موسیقی فیلم
۱۸	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۱۵	سازهای غربی
۱۸/۳۰	موسیقی جاز
۱۹	آهنگهای متنوع غربی
۱۹	بهترین آهنگهای روز
۲۰/۳۰	در جهان هنر
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۲	آهنگهای متنوع غربی
۲۳	پایان برنامه
۶	موسیقی سبک
۸	پایان بخش اول
۱۰	برنامه گلپا
۱۰/۳۰	آهنگهای متنوع غربی
۱۱	ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۲	آثار جاویدان
۱۲/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۲/۴۵	ساز تنها
۱۳	پایان بخش دوم

جمعه ۱۰ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ برنامه گلها	۸ برنامه گلها
۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۱ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۲ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۳ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۴ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۵ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۶ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	
شنبه ۱۷ دی ماه	۶ موسیقی سبک
۸ پایان بخش اول	۱۰ برنامه گلها
۱۰ آهنگهای متنوع غربی	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنودگان
۱۲ آثار جاویدان	۱۳ آواز جاویدان
۱۴ آهنگهای متنوع غربی	۱۵ دفتر آدینه
۱۶ موسیقی رقص در آمریکای لاتین	۱۷ در جهان موسیقی
۱۸ آواز موسیقی	۱۹ جاز، موسیقی قرن ما
۲۰ نمایشنامه	۲۱ سال کوروش
۲۲ از کلاسیک تا مدرن	۲۳ بهترین آهنگهای روز
۲۴ آهنگهای متنوع غربی	۲۴ آهنگهای متنوع غربی
۲۴ پایان برنامه	

تلویزیون آمریکا AFTV

ویلن سل
یانچاک: کسرتو برای بیانو

پنجشنبه ۹ دی ماه

۱۴ موسیقی سبک	۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷ آهنگهای انتخابی	۱۷/۴۰ موسیقی فولکلوریک: آنتیل
۱۸ موسیقی جاز: رولاند کرک	۱۸/۴۰ موسیقی فیلم: بچه زماری
۱۹ ترانه‌های ایرانی: (کسرتو سدیدیه)	۱۹/۴۰ موسیقی رقص
۲۰/۴۰ ساز تنها	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: بریان کلیف
۲۱/۴۰ کسرتو خوانندگان خارجی:	
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۱۸ آواز سیدیه در ماهور	
۲۳/۴۰ اپرا (موسیقی آوازی) روسینی: آرایسگر شتر سوئل	

دوشنبه ۱۳ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: پل موری	۲۱/۴۰ موسیقی جاز: چارلز کینارد
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۵۳ آواز شپیدی و گلپا سه گاه و شربی	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ کسرتو شماره یک در دومینور	۲۴/۴۰ کسرتو شماره یک در دومینور

سه شنبه ۱۴ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: برت کیمپرت	۲۱/۴۰ آهنگهای انتخابی
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۱۵ آواز سیاروش ابوعطا و شور	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک	۲۴/۴۰ موسیقی کلاسیک

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: ویلن	۲۱/۴۰ موسیقی جاز: جیمی اسمیت ووس-مونتگمری
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۳۶ آواز خوانساری شوشتری	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک	۲۴/۴۰ موسیقی کلاسیک

پنجشنبه ۹ دی ماه

۱۴ موسیقی سبک	۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷ آهنگهای انتخابی	۱۷/۴۰ موسیقی فولکلوریک: آنتیل
۱۸ موسیقی جاز: رولاند کرک	۱۸/۴۰ موسیقی فیلم: بچه زماری
۱۹ ترانه‌های ایرانی: (کسرتو سدیدیه)	۱۹/۴۰ موسیقی رقص
۲۰/۴۰ ساز تنها	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: بریان کلیف
۲۱/۴۰ کسرتو خوانندگان خارجی:	
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۱۸ آواز سیدیه در ماهور	
۲۳/۴۰ اپرا (موسیقی آوازی) روسینی: آرایسگر شتر سوئل	

دوشنبه ۱۳ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: پل موری	۲۱/۴۰ موسیقی جاز: چارلز کینارد
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۵۳ آواز شپیدی و گلپا سه گاه و شربی	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ کسرتو شماره یک در دومینور	۲۴/۴۰ کسرتو شماره یک در دومینور

سه شنبه ۱۴ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: برت کیمپرت	۲۱/۴۰ آهنگهای انتخابی
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۱۵ آواز سیاروش ابوعطا و شور	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک	۲۴/۴۰ موسیقی کلاسیک

چهارشنبه ۱۵ دی ماه

۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: ویلن	۲۱/۴۰ موسیقی جاز: جیمی اسمیت ووس-مونتگمری
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم: برنامه شماره ۱۳۶ آواز خوانساری شوشتری	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک
۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک	۲۴/۴۰ موسیقی کلاسیک

این هفته خبر رسید که مسابقه برگشت ایران و کویت که قرار بود روز جمعه در کویت برگزار شود پیمان کویت در قاهره انجام خواهد شد این تصمیم به پیشنهاد مقامات کویتی و تصویب فدراسیون فوتبال اتخاذ شده. بطور خصوصی شنیدیم که در جریان بازیهای گروه کویت مربوط به مسابقات مقدماتی جام ملت‌های اروپا که مدیریت آنرا تیمسار مرتیپ‌مکری رئیس فدراسیون فوتبال ایران به عهده داشته است در یکی از مسابقات از یک داور ایرانی به عنوان داور خط استفاده شده و پس از شروع مسابقه عده‌ای از تماشاگران که از عراق برای تشویق تیم خود به کویت آمده بودند برخلاف رویه ورزش نسبت به داور ایران اهانت‌هایی کرده‌اند و این نکته مقامات کویتی را برای مسابقه بازگشت ایران و کویت نگران کرده است بطوریکه از بیم آنکه نظیر این بی‌نزاکتی‌ها در بازی بازگشت روی ندهد به رئیس فدراسیون ایران پیشنهاد میکنند که بازی بازگشت را در قاهره انجام دهند که مورد قبول واقع میشود و باین ترتیب روز جمعه مسابقه در قاهره انجام خواهد شد. این مسئله تاحدودی به نفع تیم ایران است چون بهر حال موقعیت تماشاگر در قاهره به محیط بیطرف نزدیکتر خواهد بود و بهر حال تماشاگر قاهره حتما کثیر از تماشاگر کویتی برای تیم کویت گریبان چاک میدهد و از این جهت تیم ما با خیال آسوده‌تری بازی خواهد کرد. در این میان کسانی که از هفته پیش مطلع شده بودند که این مسابقه از طریق تلویزیون مستقیماً پخش میشود ناراحت خواهند شد چون باین تغییر مسئله پخش مستقیم خود بهود منتفی میشود. علت آنست که کشور مصر در حال حاضر ایستگاه تماسی با ماهواره مخابراتی ندارد. ایستگاه این کشور در سال ۱۹۷۴ آماده بهره‌برداری خواهد شد همچنین به علت نبود شبکه ارتباطی ماکو رویو با کشورهای همسایه ممکن نیست علامت تلویزیونی را از قاهره به کشورهای تونس یا مراکش که به شبکه تلویزیونی اروپا متصل هستند رساند و از امکانات آنها استفاده کرد بنابراین برای نمایش این مسابقه از تلویزیون دو راه باقی میماند که یکی ضبط برنامه روی توار مغناطیسی یا کمک یک واحد سیار تلویزیون مصر و ارسال آن به تهران است که خود منوط به همکاری تلویزیون مصر در این مورد است و برای اینکار تماسی با شبکه تلویزیونی کار ساده‌ای نیست امکان این کار ضعیف است. راه حل آخر اعزام فیلمبردار به قاهره و فیلمبرداری از این مسابقه است که انعکاس این مسابقه در ایران اینکار

از کویت به قاهره، و ماجرای منتفی شدن پخش مستقیم

از: محمد رضا میلانی نیا

را خواهد کرد که چنانکه همه عوامل روی برگرداندند و موافق نیابند فیلم مسابقه را بتواند به ایران برساند ولی در این صورت زمان لازم برای ظهور و چاپ فیلم‌ها و صداگذاری آن‌نمایش مسابقه را لااقل ۲۴ ساعت بیشتر به تعویق میاندازد یعنی در چنین صورتی احتمال پخش مسابقه در حدود ۳ روز پس از برگزاری آن می‌رود. بهر حال برای روشن شدن این مسئله بناچار باید منتظر جواب تلویزیون مصر بود.

مربی در اینجا و جاهای دیگر

هفته گذشته جک استاین مربی نامدار تیم سلتیک گلاسکو بیستیم سال خدمتش را در این تیم جشن گرفت او در سال ۱۹۵۱ سرنوشت تیم سلتیک را بدست گرفت در حالیکه قبل از آن در مقام بازیکن فوتبال سابقه درخشانی اندوخته بود در این مدت طولانی خدمت او توانست تیم سلتیک را ابتدا به مقام قهرمانی اسکاتلند و سپس به فتح جام اسکاتلند و بالاخره فتح جام باشگاه‌های اروپا برساند. تنها مقام باشگاهی ممکن که سلتیک تحت رهبری استاین از آن دور مانده است مقام قهرمانی باشگاه‌های جهان است که می‌دانیم بر سر اتفاقات مسابقه این تیم با قهرمان آمریکای جنوبی چه سروصداهاستی برپا شد و اصولاً روح این جام (بین قاره‌ای) با فوتبال انگلیس و آنگلو ساکسون سازگار نیست و می‌دانیم از همان سال که سلتیک در این جام درگیری پیدا کرد مرتباً برای سایر باشگاه‌های اروپا که به این مسابقات رفتند ناراحتی تولید شد مثل منچستر یونایتد فانیورد، بطوریکه سال گذشته که آژاکس قهرمان اروپا شد اعلام کرد حاضر نیست برای مسابقه به آمریکا جنوبی برود و در واقع عطای این جام را به لقایش بخشید و بیم آن می‌رود که چنانچه رویه قهرمان آمریکای جنوبی در بازی بهین متوال بماند این جام کنار گذاشته شود، بهر حال سخن از مرسی سلتیک بود و جشن بیستیمین سال مربی‌گری‌اش در این باشگاه.

شاید برای بعضی این تصور پیش آید که دوام این مربی در باشگاهش به آن دلیل بوده که اتفاقاً با همه بازیکنانش جور بوده و یاریکنه رعایت حال همه را نمیکرد است در حالیکه این چنین نیست و جک استاین در هر موقعیتی فقط با توجه به شرایط و با تکیه به منطق با استقلال کامل تصمیم گرفته است و تنها چیزی که در این مورد مانع از پیش آمدن اشکالی در کارش بوده حس احترام به مربی و حق تصمیم او بوده است که در همه افراد باشگاه از رئیس تا بازیکن وجود داشته و رعایت شده است. برای روشن شدن موضوع بد نیست اشاره‌ای به چند تصمیم او که در بسیاری از کشورها و باشگاه‌های دیگر می‌توانست همه را سرعلیه او تحریک کند ولی در سلتیک نکرد اشاره کنم میدانیم که از ابتدای پیدایش جام باشگاه‌های اروپا تیم‌های انگلیسی و اصولاً بریتانیایی در آتش تصاحب این جام میسوختند و هرگز نتوانسته بودند حتی در فینال آن حضور پیدا کنند و همیشه حداکثر در دور نیمه نهایی از این جام حذف شده بودند و در مقابل این جام را همیشه تیم‌های لاتین، مثل رئال مادرید و بنفیکالیسیون، آ.ث. میلان و انترناسیونال میلان تصاحب کرده بودند و حتی چندبار فینال این جام در مقابل چشمان حسرت زده فوتبال‌دوستان بویتانیا درخاک بریتانیا بین دو تیم غریبه انجام شده بود از جمله اسسال بین رئال و فرانکفورت در استادیوم همپدن پارک کلاسکو محل بازیهای ملی اسکاتلند و بزرگترین استادیوم اروپا و فینال بنفیکا یکی از میلان در رمیلی معبد فوتبال انگلیس باین ترتیب همیشه داغ فتح جام پهل بریتانیا مانده بود تا آنکه سلتیک - گلاسکو به رهبری استاین این طلسم را شکست و در خانه بنفیکا یکی از بزرگان اروپا که دوبار جام را فتح کرده بود براترمیلان بزرگ به رهبری هرا پیروزی شد و اولین تیم بریتانیایی شد که مقام قهرمانی اروپا را فتح کرد و تاج فوتبال اروپا را بر سر گذاشت و بریتانیا آورد روشن



جک استاین مربی تیم سلتیک گلاسکو

است در بریتانیا که فوتبال تقریباً یک مذهب است بازیکنانی که این چنین مقامی را برای کشور به ارمان بیاورند چه ارزشی و منزلتی در نزد مردم کوچک و بازار پیدا میکنند و این چنین احترام و ارزشی تا چه اندازه می‌تواند برای مربی این بازیکنان مورد ملاحظه پیش آید و مانع از جریان یافتن کار او از آنجمله که مایل است بشود باین معنی که فی‌المثل خارج ماندن هر یک از قهرمانان در میان تماشاگران آنجمله ناراحتی و خشمی می‌تواند بوجود آورد که منجر به برکناری و ناراحتی‌هایی برای مربی گردد ولی در مورد استاین اینگونه نبوده است چون مدیران تماشاگران وحشی بازیکنان سلتیک متوجه بودند که برای حفظ اقتدار سلتیک لازم است مربی بتواند در یک محیط مطمئن و سالم بدون دغدغه فکر کند و همه کوشش خود را صرف پیشبردن تیم کند نه مبارزه با دیگران که مایه کسانیکه فوتبال اسکاتلند را خوب تعقیب میکنند میدانند استاین در ابتدای فصل گذشته یکی از فاتحین جام باشگاه‌های اروپا را بنام برتسی اولد که در روز بازی لیسبون یکی از ستونهای پیروزی بوده‌ریست نقل و انتقالات قرارداد این مسئله برای بسیاری موجب تعجب بود برتی اولد برخلاف اسمش که معنی پیر میدهد آنچنان پیک نبود که نتواند وظیفه خود را در یک تیم فوتبال به خوبی انجام دهد ولی به نظر استاین اینطور بود و همه به نظر او گردن نهادند اولد به باشگاه آبردين منتقل شد و در ابتدای فصل برای چند هفته به لطف اولد در صدر قهرمانی اسکاتلند بود و حالا هم با یک امتیاز اختلاف پس از سلتیک قرار دارد ولی با همه درخشش و لدر آبردين باز هم معتقدند که استاین اشتباه نکرده و دلیلش آنست که سلتیک همچنان در صدر مسابقات است و تازه این همه کار نیست چون در دو هفته اخیر استاین ویلی والاج هافیک نفوذی و جمل بل چپ ممتاز و معروف سلتیک را که هر دو از دلاوران فاتح جام باشگاه‌های اروپا بوده‌اند قابل انتقال اعلام کرد و چنانکه دیدیم بازم همه بر حکم او گردن نهادند و پایدارتر از همیشه

اجلاسیه‌های که در آن خروشچف لنگه کش بریشتدمت‌اش کوبیده، بره‌جانبانترین اجلاسیه مجمع عمومی بود، یک نکته را روشن کرد: سازمان ملل متحد بخاطر اختلاف نظر اعضایش - بویژه قدرت‌های بزرگ - در برابر بسیاری از بحران‌ها ناتوان مانده است. ولی وجودش یک ضرورت است چون اگر نبود بسیاری از بحران‌های فرو نشسته، زندگی را بر کام پش تلخ‌تر از آنچه هست، میکرد.

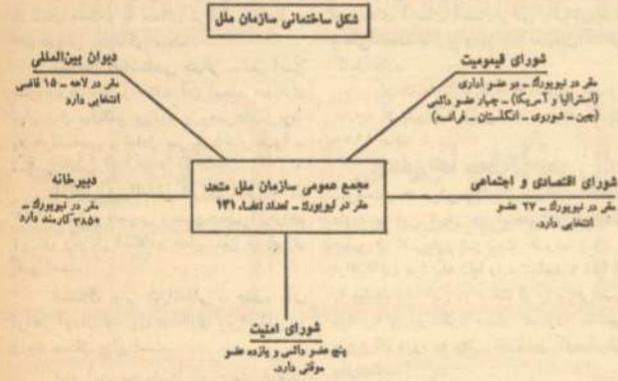
اینک امیدها به والد‌هایم است که میکویند: «هن در زمینه وظایف سازمان ملل متحد و مسئولیت‌های دبیر کل آن‌اندراک‌های مشخص و لایبی داریم.»

آیا این شخصیت جدید چهره جدیدی به سازمان ملل متحد خواهد داد؟

۲

این سازمان ملل متحد است...

متفقین زمان جنگ بین‌المللی دوم در کنفرانس‌های مسکو - استامبول ۱۹۴۳ - دامبرتن آکس - اوت و آکتبر ۱۹۴۴ - پاتنا - فوریه ۱۹۴۵ درباره تشکیل سازمان ملل متحد که میبایستی جانشین مجمع ملل شود، به توافق رسیدند. بعد در آوریل تا ژوئن ۱۹۴۵ نمایندگان ۵۱ کشور در سانفرانسیسکو



تعداد معنی از جمعیت خود صاحب یک رای باشد ۴ در این صورت اختیار جهان بدست عقل و درایت میقتد یا بدست قدرت زاد و ولد؟

در حالیکه در گوشه و کنار جهان ناسیونالیسم در قالب تنگ و کوتاه نظرانه قبیله و کیش ظهور میکند و در این گوشه و آن گوشه زندگی را در خون و آتش غرق میکند، سازمان ملل متحد یک امیدست. نه امید واهی استقرار حکومت جهانی که تقاضای ایهام آمیز و بهمان اندازه دور است و واقعبینانه ناسیونالیسم کمونیستی است، بلکه امیدبایکنه‌نوز تریبون‌های برای آوردن شوری وارد نیابورده است. ... اجلاسیه بیست و ششم شاهدبایان دوران خدمت ده ساله اوتانت هم بود. ده سال خدمت صمیمانه، ایدآلیستی و همراه با رعایت اصول منشور سازمان ملل و در عین حال در بسیاری از موارد بی تأثیر.

اوتانت چه میتوانست بکند، در حالیکه قدرت‌های بزرگ از ورای سر او تصمیم میگرفتند، قدرت‌های کوچک باجنگ‌بوندان بجان یکدیگر افتاده بودند و هیچکس حاضر نبود بودجه سازمان ملل را تأمین کند؟

هنگامیکه دست‌اندرکاران خطرناک‌ترین و زم‌ن‌ترین بحران‌های کنونی برای رفع دشواری‌هایشان، بجای روی آوردن به سازمان ملل سریعاً از دو ابر قدرت چاره‌میجویند، برای اوتانت یا جانشین او چه قدرتی باقی میماند؟

اوتانت که سنگینی این دشواریها شانه‌هایش را خم کرده بود، بهنگام خدا - حافظی گفت: «احساس میکنم که آزاد شده‌ام.»

و زنجیر دیگری بر دست و پای سازمان ملل سنگینی میکند. زنجیر حق و نوری پنج دولت بزرگ که در قبال هر مسئله‌ای دست کم به سه گروه تقسیم میشوند.

حق و تو در واقع نقش حق «اتخاذتصمیم بوسیله اکثریت» است. هنگامیکه یک کشور میتواند با رای خود بر همه تصمیمات سازمان ملل متحد در مورد یک مسأله بخصوص خط بطلان بکشد، چگونه میتوان از دموکراسی بر مبنای رعایت نظریات اکثریت سخن گفت؟

و در برابر این سوال پیش میآید که چگونه میتوان به کشوریکه فقط صد هزار نفر جمعیت دارد، اجازه داد که پانصد هزار کشور ۷۵۰ میلیون نفری در تعیین سرنوشت جهان مؤثر باشد؟ آیا بیشتر نیست هر کشور در برابر

سازمان ملل متحد با انتخاب «کورت والد‌هایم» بجای اوتانت؟ مرحله جدیدی از زندگی خود را ادامه میدهد. آغاز این مرحله تصمیم اجلاسیه بیست و ششم در پذیرش چنین کمونیست بود اجلاسیه بیست و ششم با جنگ شبه قاره هند روبرو شد و از هر اقدام موثری در این زمینه عاجز ماند. در عین حال اجلاسیه بیست و ششم نتوانست بخلاف انتظار کشورهای عرب در حل بحران خاور میانه عربی کام مؤثری بردارد، اجلاسیه بیست و ششم چشم بر ادامه‌جنگ‌هندوچین و تشدید بحران پولی جهان فرو بست.

در واقع اجلاسیه اخیر میادگاه نمایندگان ۱۳۲ کشور جهان بود که گرد هم آمدند، اختلاف‌هایشان را آشکار کردند و بر توافق‌های دولت‌های بزرگ صحه نهادند.

«ژرژ ولف» مفسر فرانس پرس می - نویسد: «یاد اجلاسیه بیست و ششم در تاریخ جهان همراه با ذکر اقدامی خواهد بود که تعادل نیروهای سیاسی جهان را دگرگون کرد، یعنی پذیرش چنین کمونیست. خیلی‌ها تصور میکردند که ورود چنین تحولی ریشه‌ای بوجود خواهد آورد، اما در عمل چنین نشد.

«قطعه‌نامه ۲۲ آذر درباره بحران خاورمیانه عربی بر گردانی است از قطعه‌نامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت که چین در تصویب آن نقشی نداشت و مغایرت مغایر سیاست اعلام شده یکن است. شورای امنیت و مجمع عمومی همان کسی را به دبیر کلی برگزیدند که بدون حضور چین هم برگزیده میشد. - یکن در بحران شبه قاره هند با احتیاط بسیار عمل کرد و حتی انکستی هم برای حمایت از اسلام آباد کرد و در موضع‌گیری شورای امنیت هم مؤثر نبود.

«بفول «ولف» حضور چین در سازمان ملل متحد نمایشگر اختلاف شدید و علاج‌ناپذیر مسکو و یکن شد.

«عین مفسر عقیده دارد که در جریان بحران شبه قاره هند، چین و آمریکا بدلیل متفاوت - سیاست واحدی در پیش گرفتند. در ظاهر بلی، ولی در باطن شاید نه - راجرز روز جمعه هفته پیش در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «آمریکا علی‌الاصول طرفداره حفظ وحدت کشورهاست. ولی در مورد پاکستان عقیده دارد که مردم این کشور خود باید درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند.»

«راجرز» نتایج انتخابات سال گذشته را بخاطر دارد؟ آمریکا بکنایه‌کنندگی را سد قابل اطمینان در برابر چین میدانند؟ آمریکا با تقویت هند میخواهد رقیب قدرتمندی برای یکن درست کند؟

این جمله راجرز شاید پاسخ مثبتی باین سوالها باشد: «بحران و جنگ شبه قاره هند هیچ نقطه‌ای به روابط آمریکا و شوروی وارد نیابورده است.»

... اجلاسیه بیست و ششم شاهدبایان دوران خدمت ده ساله اوتانت هم بود. ده سال خدمت صمیمانه، ایدآلیستی و همراه با رعایت اصول منشور سازمان ملل و در عین حال در بسیاری از موارد بی تأثیر.

تماشای جهان در یک هفته

از: دکتر منصور مصلحی

اجلاسیه بیست و ششم، آغاز یک مرحله جدید در سیاست بین‌المللی



والدهایم در برابر انبوه دشواری‌ها

گفتگویی کوتاه با باب هوپ، هنر پیشه معروف سینما باب هوپ: امیدوارم بر نامه‌های ما در ویتنام تماشاگر نداشته باشد!



«باب هوپ» هنرپیشه معروف آمریکایی، شب دوشنبه این هفته توقف کوتاهی در تهران داشت. طی این اقامت یکساعته، با کروان، خبرنگار تلویزیون ملی ایران گفتگویی کوتاهی با این کم‌نشین مشهور بعمل آورده که در اینجا از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

شما، که هر سال، به ویتنام سفر میکنید، در سفر امسال، چه تغییراتی را مشاهده کردید؟

اسال، کمی پایگاهها، نکته قابل توجهی در ویتنام بود. در بسیاری از مناطق، از تعداد پایگاههای آمریکایی کاسته شده بود، و البته عدد تماشاگران برنامه ما نیز بطور چشمگیری، کاهش یافته بود. میتوانم ابراز امیدواری کنم، که در سالهای آینده کار بجایی برسد، که همه صندلیها خالی باشد، و هیچکس برنامه ما را، تماشا نکند.

آیا راست است، که شما، ده میلیون دلار، به‌هوانوی پیشنهاد کرده‌اید که در برابر آن، زندانیان جنگی آزاد شوند؟

راستش، ما هرگز به مسأله قیمت اسیران جنگی نرسیدیم، ولی حقیقت این است که من، ضمن تماسی، که با نماینده ویتنام شمالی داشتیم، بسیاری از بچه‌های ویتنام شمالی، از جنگ و مصائب آن، شدیداً آسیب دیده، و از گرسنگی و فقر، رنج میبردند. ما اطلاع داریم، که بچه‌های آمریکا، مایلند، هدیه‌ای برای بچه‌های ویتنام شمالی بفرستند و من اطمینان دارم، که مقدار قابل ملاحظه‌ای از اینگونه هدایا، دریافت خواهد شد.

آیا، کوششهای شما در مورد آزادی اسیران جنگی، کوششی موفق بوده است؟

البته تا این مرحله هیچگونه اطلاعی، از نتیجه این کوششها ندارم ولی امیدوارم، که این کوششها موفقیت آمیز باشد. من به آنها گفتم، که درون تیان و یاهانوی، جلسهای تشکیل دهم، و در اینباره گفتگو کنم. - آیا کوشش برای بازگرداندن اسیران منحصراً بوسیله شما انجام میگردد یا از عهده زیادی از مردم آمریکا، در این زمینه، کمک میگیرید؟

تقریباً نیست، که من کمک خواهم خواست ولی باید بگویم، که از مدت‌ها پیش، از حمایت عمومی برخوردار شده‌ام و بسیاری از مردم آمریکا آماده‌اند، که در مورد اجرای این برنامه کمکهای مالی بدهند. باب هوپ، در پاسخ چند خبرنگار تأکید کرد، که وی، در زمینه پیشنهادهای خود، مشورت‌های فراوانی کرده است. وی تأکید کرد، که خود باید شخصاً به ویتنام برود.

باب هوپ، در پاسخ سؤال خبرنگار رادیو تلویزیون ملی ایران، که پرسید، «آیا این اولین سفر شما به ایران است، و فکر میکنید روزی برای اقامت بیشتری، به این کشور سفر کنید؟» جواب داد: «بله از روزمدم که چنین باشد. باب هوپ همچنین، در پاسخ سؤال خبرنگار رادیو تلویزیون ملی ایران که پرسید، «چه نیامی برای علاقمندان در ایران دارید؟» گفت: «برای ایرانیان، سال خوشی را آرزو میکنم، و امیدوارم روزی بتوانم، برای مدت بیشتری به ایران بازگردم. آرزو خواسته شد، برای علاقمندان در ایران، آرزان شده باشد!»

اینکار حیران میماند. علاوه بر همه اختلافات مغالط‌های بازیکنان و توپ‌های آنها همه مزید بر علت میشود و آنچه‌ان شرایطی ایجاد میکنند که تحملش بسیار دشوار است و اگر کسی در چنین شرایطی کار سازنده برای تیم بکند باید سیده‌اش کرد! «شندیدیم که در هفته پیش در میزبانی تیم ملی ایران، بازیکنان فوتبال از طرف تیم پاس ترتیب داده شده بود همه بازیکنان تیم‌های پرسپولیس - پاس و تیم ملی و مربیان تیم ملی ایگورنو و رنجبر حضور داشتند غیر از پرویز دهداری سرپرست تیم ملی که گویا علت عدم حضورش این بوده که بازیکنان پرسپولیس و پاس شرط‌کرده بوده‌اند که در صورتی به این میهمانی میآیند که در همان روز آن حضور نداشته باشد. این حرف را از دهان کسانی میشنویم که در تیم ملی نیافاصله یک هفته از یک مسابقه ملی شرکت دارند آنهم نسبت به سایرین و منحصراً بفرود است. جالب است که همیشه همان کسانی که مریبی‌ها را بلام‌وصولات بکار میگیرند در کارش تکیه میکنند و تضعیف میکنند در میان انسان باین فکر میافتد که مریبی سنگ راه است و میخواهند شمش بگذارند چرا او را بکار بکارند. و بالاخره هم انسان در

مسئله شطرنج شماره ۲۶. Diagram of a chessboard with pieces placed on it. Text: سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند. حل مسئله شطرنج شماره ۲۵. سیاه در دو حرکت مات میشود.

Table with chess solutions. Columns: سیاه (Black), سفید (White). Solutions listed for various board positions.

تعمیر گاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

که در جریان حوادث کنگو در حادثه سقوط هواپیمای کشته شد و سومی اوقات از یرمه.

آشنائی با اعضای سازمان ملل

اسامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد - بدون توجه به ترتیب الفبائی اسامی - و در برابر آن تعداد جمعیت به میلیون نفر و تاریخ ورود به سازمان ملل برای آشنائی بیشتر نقل میشود:

- افغانستان - ۱۶/۵ - ۱۹۴۶
- افریقای جنوبی - ۱۹/۱ - ۱۹۴۵
- آلبانی - ۲ - ۱۹۵۵
- الجزایر - ۱۳/۳ - ۱۹۶۲
- عربستان سعودی - ۷/۱ - ۱۹۴۵
- آرژانتین - ۲۳/۹ - ۱۹۴۵
- استرالیا - ۱۲/۲ - ۱۹۴۵
- اتریش - ۷/۳ - ۱۹۵۵
- بازباد - ۲۵۳ هزار - ۱۹۶۶
- بلژیک - ۹/۶ - ۱۹۴۵
- بیلوروس - ۸/۹ - ۱۹۴۵
- بلیوی - ۴/۸ - ۱۹۴۵
- بنسوانا - ۶۲۹ هزار - ۱۹۶۶
- برزیل - ۹۵/۳ - ۱۹۴۵
- بحرین - ۲۰۰ هزار - ۱۹۷۱
- بلغارستان - ۸/۴ - ۱۹۵۵
- بوروندی - ۳/۵ - ۱۹۶۲
- کامبوج - ۷ - ۱۹۵۵ (اینک نماینده حکومت لونبول بجای نماینده حکومت در تبعید، سیهانوک نشسته است)
- کانادا - ۲۱/۲ - ۱۹۴۵
- سیلان - ۱۱/۹ - ۱۹۵۵
- شیلی - ۹/۳ - ۱۹۴۵
- چین کمونیست - ۷۵۰ - ۱۹۷۱
- تایوان - ۱۴ - ۱۹۴۵ (همزمان با پذیرش چین کمونیست اخراج شد)
- قبرس - ۶۳۰ هزار - ۱۹۶۰
- کنگو برزاولی - نیمه هزار - ۱۹۶۰
- کنگو کینشاسا - ۱۷/۴ - ۱۹۶۰ (در اواسط پائین به «زایر» تغییر نام داد)
- کستاریکا - ۱/۶ - ۱۹۴۵
- ساحل عاج (کت دیوآز) - ۴/۱ - ۱۹۶۰
- کوبا - ۸/۴ - ۱۹۴۵
- داهومی - ۲/۵ - ۱۹۶۰
- دانمارک - ۴/۸ - ۱۹۴۵
- السالوادور - ۳/۳ - ۱۹۴۵
- اکوادور - ۶ - ۱۹۴۵
- اسپانیا - ۳۲/۹ - ۱۹۵۵
- ایالات متحده آمریکا - ۲۰۴ - ۱۹۴۵
- اتیوپی - ۲۴/۷ - ۱۹۴۵
- فیجی - پانصد هزار - ۱۹۷۰
- فنلاند - ۴/۷ - ۱۹۵۵
- فرانسه - ۵۱ - ۱۹۴۵
- گابن - ۴۸۰ هزار - ۱۹۶۰
- گامبی - ۳۷۵ هزار - ۱۹۶۵
- گنا - ۸/۴ - ۱۹۵۷
- انگلستان - ۵۵/۵ - ۱۹۴۵

بقیه در صفحه ۷۱

در رفح بحران خاور میانه عربی، هند و چین و ... مایل بودند اوقات یک دوره دیگر هم وظایف دبیر کلی را انجام دهد، چون بیم از این داشتند که نتوانند در مورد انتخاب دبیر کل جدید به توافق برسند.

اما اوقات از چند ماه پیش به تأکید اعلام داشت که حاضر نیست در سمت دبیر کلی باقی بماند. در گیرودار جنگ شنبه قاره هند با توجه به موقعیت و خیمی که پیش آمده بود صحبت از این به میان آمد که اوقات تا بهار ۱۳۵۱ به انجام وظیفه ادامه دهد، اما دیپلمات برمه‌ای باین تمدید کوتاه مدت هم رضایت نداد.

باین ترتیب تبادل نظر میان گروه‌های مختلف در سازمان ملل آغاز شد. ترتیب کار چنین است که بعد از مشورت‌های مقدماتی، اعضای شورای امنیت در جلسات سری برای انتخاب یک نفر از میان نامزدها رأی مخفی میدهند و سپس انتخاب کسی را که دست کم نه رأی موافق دارد به مجمع عمومی پیشنهاد میکنند. شرط اساسی اینست که پنج کشوریکه عضو دائمی شورای امنیت هستند، در شمار دهندگان این نه رأی موافق باشند.

در هفته گذشته ده نفر به عنوان نامزدهای دبیر کلی به شورای امنیت معرفی شدند که عبارت بودند از:

«کورت والدهایم» - «ماکس جاکوبس» نماینده فنلاند - «گوتاریانینگه» سفیر سوئد در شوروی - «گابریل والدس» وزیر خارجه پیشین شیلی - «فیلیپ هررا» از شیلی، رئیس سابق بانک «انتر آمریکن» - «سدو» جرماگوته از نیجر و عضو دبیر خانه سازمان ملل متحد - «شرلی آفراسینگه»، نماینده سیلان - «شریدات رامغال»، وزیر مشاور در امور خارجی گویان - «مجید رهنما» عضو ایرانی یونسکو که ۳ رأی موافق، هشت رأی مخالف و چهار رأی ممتنع داشت و «ارتیس دورزاس» نماینده آرژانتین.

از میان فقط «والدهایم» - «دزاس» و «جاکوبس» نه رأی لازم برای باقی ماندن در گردنه شانس را بدست آوردند.

در دومین رأی گیری «والدهایم» یازده رأی موافق داشت و «دزاس» صاحب ۱۲ رأی موافق بود. اما «والدهایم» برگزیده شد، چون پنج کشور بزرگ به او رأی موافق داده بودند. در حالیکه «دزاس» با وتوی یکی از پنج قدرت بزرگ - با احتمال زیاد چین - روبرو شده بود.

پس از آنکه مجمع عمومی به توصیه شورای امنیت «کورت والدهایم» را برگزید، «ارتیس دورزاس» قدرتمندترین رقیب «والدهایم» گفت: «من از مجمع عمومی سپاسگزارم. این بهترین انتخاب بود.»

«یا کوب مالیک» نماینده شوروی گفت: «اگر اعضای سازمان ملل به «والدهایم» یاری دهند، او دبیر کل خوبی خواهد بود.»

«کورت والدهایم» گفت: «این وظیفه ساده‌ای نیست که بر عهده من نبوده‌اند، اما از تمام قدرتم برای انجام هرچه بهتر آن مدد میگیرم.»

دبیر کل چشم آبی و موقوهای جدید، جانشین اوقات ۶۲ ساله شده است که با تنی ناتوان بعد از ۳۷۰۲ روز «آسمانخراش» پولاد و شیشه» را ترک میکند.

● اولین دبیر کل سازمان ملل تریگولی از نروژ بود. دومی «داگ هارمبولد» آلمانی

و ام است. سرمایه این بانک حدود بیلیارد تومان است.

سازمان جهانی بهداشت - مقرش در است. در سال ۱۹۴۸ تأسیس شده و آن کمک به تعمیم بهداشت و درمان نوروهای مختلف و مبارزه با بیماریهای است.

سازمان ملل متحد برای تغذیه و ... در سال ۱۹۴۵ تأسیس شده، و آن در درام است و میکوشد کمیت و محصولات غذایی و کشاورزی را بهبود دهد.

اتحاد پستی جهانی - در ۱۸۷۴ تباری شده، مرکز آن در برن است. عضو دارد و میکوشد ارتباطهای پستی سهیل کند.

اتحاد بین‌المللی یتله کمونیکاسیون - در ۱۸۶۵ جانتین «اتحاد تلگرافی» شده هدف این اتحاد گسترش همکاری مللی در زمینه امور رادیویی، تلویزیونی، تلگرافی و ارتباط فضائی است.

مقر توافق عمومی روی تعرفه‌های کمی و تجاری (گات) - مقر آن در ژنو در سال ۱۹۴۷ جانتین سازمان بین-تجارت شد. هدف آن کاهش تعرفه کی کالاهاست.

سازمان هواپیمائی بین‌المللی غیر-مقرش در مونترآل است و به مسائل مربوط به امنیت هواپیمائی غیر نظامی و زیربنای ناآسی از گسترش شبکه خطوط هوائی میپردازد.

سازمان شوروی کمتریالی - مقر آن در مسکو است و به مسائل مربوط به حمل و بریائی رسیدگی میکند.

سازمان هواشناسی جهانی - مقر این ان در ژنو و هدف آن ایجاد همکاری دول مختلف در زمینه پژوهش‌های مربوط و اشتناسی و تبادل سریع اخبار هوا - می است.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی - در ژنو تأسیس شده و هدف آن فراهم کردن وسایل استفاده صلح آمیز از انرژی است.

صندوق پولی بین‌المللی - هدف آن آوردن وسایل همکاری بین‌المللی در مسائل پولی است.

تمام این سازمانها در جهت تحقق هدف مشور سازمان ملل فعالیت مند:

«تسهیل پیشرفت اجتماعی و استقرار این شرایط زندگی در آزادی بیشتر» اینک تحقق این هدف تا چه حد میسر است، مسأله‌ای جداگانه است.

کارآمد و مؤثر.

والدهایم که از خانواده‌ای متوسط برخاسته است، درست در سالگرد پنجاه و سومین سال زندگی‌ش به یکی از بالاترین مقامها در صحنه سیاست جهان رسید.

والدهایم برای نشستن بر کرسی دبیر کل سازمان ملل متحد ویژگی‌های مطلوب را در خود جمع دارد: در سیاست جهانی تجربه دارد، از نیروی کار شکفت آوری برخوردار است، زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی را خیلی خوب میداند.

والدهایم که یکی از گردانندگان اصلی سیاست خارجی اتریش در سالهای بعد از جنگ بین‌المللی دوم است، محافظه - کاریست که هیچ حزبی بستگی ندارد. با اینهمه در آوریل ۱۹۷۱ از جانب حزب «نیوپولیست» اتریش - حزب دمکرات-سیخی - نامزد مقام ریاست جمهوری شد.

والدهایم را به‌ترتیب بیشتر بشناسیم، چون دست کم تا پنج سال - زمان یک دوره دبیر کلی سازمان ملل متحد - نام او را هر روز خواهیم شنید.

«کورت والدهایم» در ۱۹۱۸ در وین بدنیا آمد و از دانشگاه همین شهر دکترای حقوق گرفت. پیش از پذیرش اتریش در سازمان ملل، جزء ناظران این سازمان بود. از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ بعنوان اولین نماینده اتریش در سازمان ملل انجام وظیفه کرد و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۸ هم مجدداً این وظیفه را بر عهده گرفت. در این دوره اخیر والدهایم رئیس کمیته «استفاده صلح آمیز از فضا» بود.

بدین ترتیب می‌بینیم که والدهایم از چهره‌های آشنای آسمانخراش مانده‌اناست و علی‌القاعده با زیر و بم کار سازمان آشنائی کامل دارد.

کورت در ژانویه ۱۹۶۸ وزیر امور خارجه اتریش شد و این سمت را تا آوریل ۱۹۷۰ حفظ کرد.

والدهایم که صاحب دو دختر و یک پسرست و همسرش جذابیت اشرف‌منشانه‌ای دارد، با این شعار در انتخابات ریاست جمهوری اتریش شرکت کرده بود: «والدهایم» مردیکه دنیا را میشناسد و دنیا او را میشناسد. این دو صفت او را بر فراغت یونان، پیروز نکرد، اما گذرنامه مناسبی بود برای ورود به دفتر کار دبیر کل سازمان ملل متحد.

دبیر کل جدید به موسیقی، ادبیات و نقاشی علاقه فراوان دارد، اما «دیپلماسی فعال» را بر همه چیز ترجیح میدهد.

کورت والدهایم که از پس فردا - یازدهم دی - رسماً جای اوقات را اشغال میکند، سالی چهار میلیون و ۸۷۵ هزار ریال حقوق خواهد گرفت. ولی در برابر وظیفه‌ای بسیار دشوار بر عهده دارد.

۳ گینامه کورت والدهایم

والدهایم - چهارمین دبیر کل سازمان متحد و سومین دبیر کل اروپائی این سازمان - نمونه‌ای است از یک دیپلمات اف متش: بلند قامت، چالاک، شیک‌پوش، شرب، انعطاف‌پذیر و در عین حال

تعمیر گاه
شواب لورنس
کرمانشاه
خیابان شاه بختی بل اجلا لیه
تلفن ۴۹۲۹

تعمیر گاه
شواب لورنس
اهواز
خیابان ۴۴ مری نیش کیوهرت
تلفن ۴۱۹۶

تعمیر گاه
شواب لورنس
اراک
خیابان شاهپور روبروی بیمه‌های
اجتماعی
تلفن ۳۸۴۹

تعمیر گاه مرکزی:
شواب لورنس
خیابان آذربایجان ایستگاه
سناکو پلاک ۵۵۸
تلفن: ۳۰ - ۹۶۳۰۱۶

تعمیر گاه
شواب لورنس
کرمان
خیابان نالی کوبی مقابل سینما کابری
تلفن ۳۴۴۹

تعمیر گاه
شواب لورنس
اصفهان
خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیپ
تلفن ۳۷۹۱۶

تعمیر گاه
شواب لورنس
آبادان
خیابان شاهپور
تلفن ۴۱۴۳

تعمیر گاه مجاز شماره ۲
شواب لورنس
ان سیتی نارمک بالاتر از میدان
هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن: ۷۹۵۵۶۵

تعمیر گاه
شواب لورنس
ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن ۴۴۴۸

تعمیر گاه
شواب لورنس
شیراز
خیابان قصر الدشت چهار راه سینما
تلفن ۳۵۹۸

تعمیر گاه
شواب لورنس
سنندج
خیابان ششم بهمن
تلفن ۳۰۷۳

تعمیر گاه مجاز شماره ۵
شواب لورنس
خیابان آریامهر جنب بانک ملی
پلاک ۳۴۴ - ۳۴۳
تلفن: ۶۳۲۷۳۰

تعمیر گاه
شواب لورنس
بندرعباس
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبی
تلفن ۳۴۱۶

تعمیر گاه
شواب لورنس
رشت
خیابان سعیدی
تلفن ۵۶۶۰

تعمیر گاه
شواب لورنس
کرمان
خیابان بهلوی «تهران»
بالاتر از مهمانب تلفن ۳۴۴۲

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵
شواب لورنس
ماس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن: ۷۶۴۳۵۱

تعمیر گاه
شواب لورنس
دزفول
خیابان سی متری جدید
تلفن ۳۵۶۳

تعمیر گاه
شواب لورنس
رضایه
خیابان فرح نرسیده به خیابان داربوش
تلفن ۸۴۴۷

تعمیر گاه
شواب لورنس
مشهد
خیابان احمدآباد «فرخ»
مقابل خیابان قائم تلفن ۶۹۶۳

تعمیر گاه مجاز شماره ۸
شواب لورنس
بابان نادری کوچه گوهرشاد پلاک ۱۵
تلفن: ۳۱۱۹۹۱

تعمیر گاه
شواب لورنس
تبریز
خیابان بهلوی مقابل کلانتر کوچه
تلفن ۷۹۰۸

تعمیر گاه
شواب لورنس
همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن ۴۱۹۶

تعمیر گاه
شواب لورنس
زاهدان
خیابان داوریناه ساختمان
ظفریایی تلفن ۳۹۳۹

تعمیر گاه مجاز شماره ۹
شواب لورنس
خیابان نهضت شماره ۶۸
تلفن: ۷۵۶۵۰۴

شبه شب ماما اینها خاله داماد دلوله مهبان بودند. من هم فکر کردم بم و مسئله‌های جرم را حل می‌کنم. هم بی‌توقن پلیس نشان می‌کنم. راستی - شب بی‌توقن پلیس را ندیده بودم - اما به مری اینها نگویی هان نه که باشد! اما خوب همه‌شان طوری از آلبون حرف می‌زنند انگار با هم ت ش شده‌اند. روز یکشنبه که بچه‌ها بودند مشکلات کارکنان آیدم - مسئله را بخوانم مری به هم‌گفت، ورم به‌خورده لافر شده - نه! هها گفت، نه - چون موهاشو کوتاه ر به نظر لافر می‌انده. رخسار گفت، بد کرد کوتا کرد. نیامد!

هما گفت، «به نظر من صورتی ر شده. از بی که خیلی خوشگلتره» اگر من غر نمی‌زدم که پس مشکلات می‌شود ول که نمی‌کردند - سر فتنگی آلبون دواشان می‌شد. خوب دیگر - وقتی اینها این جوری می‌زنند آدم روش نمی‌شود بگویند صلا اینها را بچا نمی‌آورم. تازه فضل اینها که نیستند، تو خاله خود ما مین اینها و بقیه هم داریم حرف بی‌توقن است. امیر، شوهر سمین، فقط وقتی پورکاردر حاضر است از بی‌توقن پلیس نظر کند. سمین که دیگر هیچ، نیست تا دو سه روز اخلاقی سنگ و به چهار پنج نفر تلفن می‌کند و سد قضیه به گپا رسد. تازه مگر می‌شود! - خیال می‌کنند از بعضی پاشی بی نصیب مانده. ملیحه را بگویم - وقت از تلویزیون صحبت می‌شود یف

یف می‌کندها. داریم می‌گویند: «کی تلویزیون نگاه می‌کنه! اما چند روز پیش‌ها که باز نمی‌دانم چه شده بودسمین برنامه را ندیده بود ملیحه داشت با آب من پریدم، استیو دیگه کیه؟» ملیحه آمد توضیح بدهد - اصلا حوصله نداشتم، گفتم، «ملیحه خانم تو که می‌گفتی تلویزیون تماشا نمی‌کنی!» سمین گفت، «خاک بر سرم سماجش کرد؟ زنی‌رو که طلاق داده!» ملیحه گفت، «خب دیگه» یعنی می‌خواست بگوید، «تو چندر املی!»

سمین در هر حال همیشه نگران است که مادا به نظر ملیحه امل بیاید - هول شد و فوری گفت، «یعنی آدم دلش برای استیو می‌سوزه - حیوانی!» من پرسیدم، «استیو دیگه کیه؟» ملیحه آمد توضیح بدهد - اصلا حوصله نداشتم، گفتم، «ملیحه خانم تو که می‌گفتی تلویزیون تماشا نمی‌کنی!» سمین گفت، «سوری باز تو موی دماغ شدی؟ ولش کن ملیحه - بافتشو بگو، بعدش چی شد؟ اونوقت بتی چکار کرد؟»

ملیحه هم انگار نه انگار من حرفی زده‌ام یا قبلا خودش گفته که تلویزیون نگاه می‌کند - دنبال داستان را گرفت. حالا آن را ولش - داشتم می‌گفتم ماما اینها قرار بود بروند خانه داماد ارفاقل-الدوله. همه خاندان آنجا دعوت داشتند. شب عقدکنان، ارفاقل‌الدوله اینها کسی را دعوت نکرده بودند، چون قبل از چله ماما بزرگ بود و می‌خواستند بی سروصدا باشد. برای همین هم هنوز کسی قوم و خویشهای تازه را درست و حسابی ندیده بود؛ همه هم داشتند هلاک می‌شدند که درست و حسابی ببیندشان. البته هنوز هیچ چیز نشده، هر کسی هر چه از خانواده داماد می‌دانست روی‌دایره ریخته بود. آن شب که خاله پدر و مادر ملیحه بودیم - گفتم برایت؟ - فقط راجع به خانواده داماد صحبت بود. اول که همه غر می‌زدند چرا صبر نکردند بعد از چله. مادر ملیحه گفت، «جووانی این دوره قریون سرت برم، برای هیچ‌چی حسرت نذارن. آگه آن چند روزه‌دم صبر می‌کردن جویم چطور می‌شده؟»

یادش رفته‌خوش برای عروسی ملیحه و داداش چه هول بود. صبر نکرد عمو حسین از سفر برگردد - می‌گفت، «جوون دیگه قریون سرت برم. دنیا مال جووانی جونم، بزگا هم باید اینقدر عقل داشته باشند که به میل اونا رفتار کنن.» عمه فخری گفت، «بزرگتراشون تقصیر دارن - بگو شوکت خاگ به گور دختره مگه دوستت مولده بود! ماشالله پروانه هم خوشگله هم پولدار. حالا این تشدیکه دیگه. تو سر سنگ بزنی شوهر ریخته» می‌بیتی ترا خدا! همین عمه فخری وقتی آن خواستگار کوفتی برای من پیدا شده بود - به کسی نگویی ها - می‌گفت، «واله پسر خوبی. این روزا شوهر پیدا نمیشه. دخترا مثل ماه تابون میلیونر، خونه‌هاشون نستون و حسرت شوهر میخورن» ماما از حرف عمه فخری حسرتش گرفت - گفت، «واله فخری دختر منم له کج و کوله است نه گدا. اما شکر خدا حسرت شوهر نداره - وقت این حرف‌هاشتم نیست» خوب شد ماما حسرتش گرفت و گرگه من گرفتار روده درازی خاندان می‌شدم و بعید بود آن مرده مادره‌دم گرفتار من بشود. خلاصه مقصودم پروانه و شوهرش بود. عمو حسین از داداش پرسید، «کار و باز ارفاقل‌الدوله چطوره؟» داداش گفت، «درست نیستی - اما پروانه خوشی دختر خیلی خوب و خوشگلینه» به نظرم يك کمی هم سرخ شد. نمی‌دانی ملیحه چه تگاهی به داداش کرد. آخر داداش قبل از ملیحه قرار بود پروانه را بگیرد. اما به نظرم چون ملکپای ارفاقل‌الدوله را ازش گرفتند قوم‌خویشهای

دیگتر رای داداش را زدند. دانی اردشیر گفت، «از بنده پرسید سهرسهر قا - ارفاقل‌الدوله دیگه نه بساطی بیشتر رایش نمونده - برای همین دختر رو داد این مرده» عمو حسن پرسید، «کاروبار داماد بوئه؟» دانی اردشیر گفت، «زروت بیکران قا، بیکران پدر داماد، قبل از جنگ به یوان آس و یاس و یه لاقیا بود. دوره جنگ تاد به لاستیک‌فروشی و حالا آقا پول» و حساب» عمو حسین گفت، «بعله خوب برنستاست - ولی مرده‌شور این زروتو مرن. زلتی داشت می‌مرد، هرچی پیش گفتم بفرستش فرنگ، حاضر نشد، مادا بکناهای خرج که. می‌گفت همین دکترای نودمون خوبن.» ماما از حرف عمه فخری حسرتش گرفت - گفت، «واله فخری دختر منم له کج و کوله است نه گدا. اما شکر خدا حسرت شوهر نداره - وقت این حرف‌هاشتم نیست» خوب شد ماما حسرتش گرفت و گرگه من گرفتار روده درازی خاندان می‌شدم و بعید بود آن مرده مادره‌دم گرفتار من بشود. خلاصه مقصودم پروانه و شوهرش بود. عمو حسین از داداش پرسید، «کار و باز ارفاقل‌الدوله چطوره؟» داداش گفت، «درست نیستی - اما پروانه خوشی دختر خیلی خوب و خوشگلینه» به نظرم يك کمی هم سرخ شد. نمی‌دانی ملیحه چه تگاهی به داداش کرد. آخر داداش قبل از ملیحه قرار بود پروانه را بگیرد. اما به نظرم چون ملکپای ارفاقل‌الدوله را ازش گرفتند قوم‌خویشهای

کند یا بخندد، گفت، «البته - اونم ایراد داره آقا. گدایی که حسن نیست. منتها بنده می‌خواهم بگم از هرراهی و به‌هر قیمتی نباید پولدار شد، و گرگه پول بنسار هم چیز خوبیست، بشرط آنکه آدم شرافتمندانه پولدار بشه. جمالی کنه، سیوری که آقا» دانی واقعا گاهی اینقدر می‌بیلای گوید که کل آدم بهم می‌خورد. آخر ترا خدا اصلا شنیده‌ای که هیچ جمالی یا سیوری از جمالی یا سیوری پولدار شده باشد؟ - حالا هر قدر هم با شرف باشد - شنیده‌ای؟ خانم‌جان گفت، «حالا خدا که دختره خوشبخت بشه نه، باقیش زیادیه» همه نورخیز کردند که سرشان را تکان بدهند و بگویند با خانم‌جان موافقت، ولی دانی اردشیر گفت، «حرفا می‌زند خانم جان - دختر رو به پول شوهر دادن - پول که خوشبختی نصبار» کله‌هایی که وسط راه موافقت با خانم‌جان می‌حرکت شده بود، این دفعه با حرارت با دانی موافقت کرد. خانم‌جان گفت، «شکر که شماها بی‌حیوق معنی بی‌پولرو نمی‌فهمین - اول که فیصده بویرن نه، می‌دونستین که پول چه چیز مایه: سلامت‌عیاره، سوانعیاره، راحت مایه، خوشبختی هم مایه - البته که مایه نه» خانم‌جان حتی وقتی حرف‌هایی می‌زند که آدم دلش می‌خواهد درست باشد، وقتی خوب کفرش را می‌کند می‌بیند درست‌است حالا برعکس دانی که حرف‌های درستش هم به نظر نادرست می‌آید. یعنی حرف‌های مثل موضوع انشاست: یعنی می‌خواهم بگویم اگر هم درست باشد اینقدر خاگ است که دل آدم را بهم می‌زند. مثل همان حرف قبلیش دیگه: «پول خوشبختی نمی‌آورد.» من چند دفعه این اشرا نوشته باشم خوب است! هر دفعه هم آدم چه‌جانی می‌کند که ثابت کند پول خوشبختی نمی‌آورد. اصلا اگر بدهند حرف‌های خانم‌جان را توش می‌آورم. نمره‌ام را کم می‌دهند دیگه - خوب بدهند.

من فکر می‌کردم دانی بعد از حرف خانم‌جان روش را کم می‌کند! اما مگر کرد! صدایش را يك پرده برد بالا و گفت، «شما بعیده خانم‌جان. به دختر جون باید مرده‌گه را دوست داشته باشه. پول می‌خواد چکنه!» من گفتم، «حالا شما از کجا میدونین پروانه شوهرشو دوست نداره!» مادر ملیحه لنگه ابروش را بیشتر داد بالا و عمه فخری را طوری نگاه کرد یعنی: «می‌بیتی قریون سرت برم دختری این دوره چه بی‌حیا جون!» دانی هم گفت، «بله!» این‌هم یکی دیگه از شگردهای دانی است. وقتی فوری جواب دندان‌شکن به نظرش نمی‌آید یا با عرض می‌کنه و «از شما بعیده» نمی‌تواند طرف را مزعوب کند و ظاهر می‌کند که حرف آدم را نشنیده، ولی با چنان نحیتری می‌رسد می‌گفتی که یعنی: «من که شنیدم، اما مزخرفی که گفتی قابل تکرار نیست.» من هم چون لم دانی دستم است از رو نرفتم - خیلی شمرده گفتم، «گفتم از کجا می‌دونین پروانه شوهرشو...» اما داداش جنت وسط حرفم و گفت، «تو از کجا میدونی دوستش داره فصول-باشی؟» جوان‌های داداش هم که همه‌اش به به و خودنی است. تا زگی بیشتر وقتها اصلا جوابش را نمی‌دهم اما این دفعه حرصم درآمد - گفتم، «میدونم، خود پروانه بهم گفت. گفت عاشق همدیگن.» راستن من پروانه را از عید ندیده بودم. تازه وقتی هم می‌بینش با هم حرف می‌ناریم - اصلا هم نمی‌دانستم شوهرش را دوست دارد یا نه! اما اینها همه‌شان طوری حرف می‌زنند انگار چون پایای پسره لاستیک فروش است دختره نباید دوستش داشته باشد.

يك كلمه هم از خود داماد حرف نمی‌زند که آدم بفهمد چطور آدمی است. هي يك ريز يا يف يف می‌گفتند پاشی آدم نیست. این بابا نه‌داره هیچ‌کار نمی‌کنند که اسم و رسم و مالشان را حفظ کنند همه‌هم برای همدیگر می‌زنند اما اگر یک‌دیگر بی‌ایمانه بزند و پولدار بشود همه براق می‌شوند و خیال می‌کنند اربت پایای اینها را خورده. تازه‌داماد ارفاقل‌الدوله که خودش لاستیک‌فروشی نبوده! پاشی بوده. تازه لاستیک‌فروشی عیش چیست؟ تو می‌دانی؟ من درست نمی‌فهمم - فقط می‌دانم که تو خانواده ما به هر کسی می‌خواهند بدویاره می‌گویند! می‌گویند بعد از جنگ لاستیک‌فروشی می‌کرده. مگر خود اینها چه کار می‌کنند که لاستیک‌فروشی به نظرشان اینقدر بد می‌آید؟ انگار همه نست‌اند دارند کشتی‌های علمی می‌کنند و به شربت خدمت می‌کنند - واه!

اما اینها را که نمی‌شود گفت. من هم نگفتم، اما ههالی هم که گفتم این خاصیت را داشت که ذهن دانی را چند دقیقه بست. حرص داداش را هم درآورد. حرص داداش برای این درآمد که لاید منظر بود پروانه تا آخر عمر در فراق او اشک بریزد و عاشق کسی دیگر هم نشود. پسره خوشی زن گرفته رفت بی‌کارش اما منظر است دختره زن خانه برشد، حالا بگذار ملیحه هم دم از نسای حقوق زن و مرد بزند. حالا ولش‌نداشتم از پروانه و شوهرش می‌گفتم. همه‌اش دلم شور می‌زد که نکند شوهرش چیزی مهملی باشد و پروانه اصلا دوستش نداشته باشد. سمین پرسید، «راست متکی سوری، خوشش بهت گفت؟» یدای بود خیلی دلش می‌خواهد راست گفته باشم که چند روز سرگرفت عشق و عاشقی آنها را به شوهرش بزند. نمی‌دانی سمین چندر رمانتیک است و از اینکه امیر اصلا نیست چندر حسرتش می‌گیرد. وقتی ریچارد برتون بالزوات‌لیبور عروسی کرد سمین يك هفته با امیر قهر بود. ملیحه چهارچشمی موافق داداش بود که ببیند چه می‌گوید. داداش يك لیخند زورکی تحویل ملیحه داد که ملیحه را تگراتر کرد و به سمین گفت، «مزخرف میگه - تو هسنوز اینو نمی‌شناسی؟ این اصلا چه میضه عشق و عاشقی چه!» شوهر سمین گفت، «این یک‌رو بهتر از من و تو میضه. هم‌هم از شوهر کردن این و اون جلوش حرف می‌زنین دختره جوش آورده - خانم چرا فکر شوهر دادن سوری نیستین؟» ماما برای امیر پشت چشم نازک کرد. امیر گفت، «بایین به‌خورده از خره صحبت کنی» هرهرهر. اینقدر بخندید از آن بیشتر. شوهر سمین گفت، «جدی میگم...» عمو حسن گفت، «مگه میشه!» این دفعه نوبت من بود بخندم. شوهر سمین گفت، «نگفتم - تا صحبت خره شد لیشش وانش. خانم شوهر پروانه به برادر کوچکتر هم داره بد نیست سوری را به ریشش بندین.» ماما پرسید، «راستی؟» ماما تا اونوقت ساکت بودها. امیر گفت، «واله.» دانی اردشیر دوتا يك محکم به‌بینش زد و گفت، «عجب - نمی‌دونستم، چطور پسره!» امیر گفت، «به‌پارچه آقا - فرنگ رفته - تحصیل کرده.» بعد هم مرا با سرش گفت. گفت عمو حسن نشان داد و چشمک زد. به نظرم داشتم خیلی با دقت گوش می‌کردم. برای همین هم لید درآمد. شوهر سمین گفت، «رفت از حالا تا شب شنه که چشمش به جمال طرف روشن میشه خوابشو ببینه» سمین گفت، «ایوای مصلانی

انزجوعه:

به‌صیغه اول شخص مفرد

پیتون پلیس

مهشید امیرشاهی



۱۹۴

نورمن اسمیت حسابدار سرریز کانون X X X شنبی در میخانه پامبا با دختری به دوری آشنا می‌شود و همان شب در کوچه میخانه به چشم خودشان گروهان فوسکو را می‌بیند که گلوله‌ای توی دهن هروئین‌فروشی بنام خالی می‌کند و یک بسته جنس توی لنگه کفش او فرو می‌کند و هفت‌تیر و دستکش

سفید خودش را بغل جسد می‌گذارد. پلیس خیال می‌کند لوپز قربانی تسویه حساب گانگسترها شده است. فوسکو دنبال شهود واقعه می‌گردد و فیلامبرت خبرنگار روزنامه که مثل سایه پی‌فوسکو است بدخمه مردی به اسم ویپی هروئینی می‌رود و در آنجا از ویپی و یک زن هروئینی اطلاعاتی درباره دوری و چیزهای دیگر بدست می‌آورد...

ترجمه: عبداللہ توی

سوار بر آدیان طلائی (۴)

نوشته‌ اویدیماریس

پناه بر خدا!... در عمر خودم اینهمه تردستی و سرعت عمل ندیده‌ام. «بت» روی کاناپه بغل او نشست و جویا شد:

موضوع مهمی پیش آمده؟ گفت:

هنوز نمی‌دانم... (گیلاش را یک‌باره خالی کرد) اما قصد دارم خبرهایی به دست بیارم...

او! یگو ببینم... (نگاهی به اطراف کرد) بازهم چه کارها کرده‌ای! از توجه او به تغییریری که پیدا شده بود، خوشحال شد و خنده‌کنان گفت:

کار هفتگی خودم را کرده‌ام... عصر اینجا آمدم و یک خروار کثافت جمع کردم. گفت:

متشکرم. ولی می‌دانی که نمی‌خواهم این کارها را تو خودت بکنی... این کارها کارکلفت است... گفت:

خوشم می‌آید... (سپس، ناگهان خشونتی در آن چشماهای آبی‌اش پیدا شد) خودت می‌دانی که اگر به این ترتیب مشروب بخوری، کارخانه مشروب‌سازی هم نمی‌تواند جواب ترا بدهد... همه این شیشه‌ها را خالی کرده‌ای! وحشتناک است.

بی‌آنکه به چشم‌های او نگاه کند، گفت: گوش بده، بت... بگذار امشب دیگری این مقوله حرف بزنیم. مدتی است ماحرف دیگری نمی‌زنیم...

متأسفم، فیل، ولی این موضوع برام بی‌اندازه مهم است... حتی برای هر دومان مهم است...

چشم به چشم او دوخت و گفت: برای من مهم نیست... و بارها این حرف را بهات زده‌ام... وقتی که آمادگی پیدا کنم، دست از این کار برمی‌دارم... اما یک ثانیه زودتر هم نمی‌توانم...

دست او را گرفت و نوازش داد و در همان حال گفت: این کار چهار سال است ادامه دارد... چهار سالی که می‌توانستیم صرف خانه و زندگی خودمان بکنیم...

جواب داد: موافق نیستم... حرف مرا باور داشته باش... جوانی‌ات را به انتظار من از دست نده... شاید هرگز نتوانم دست از این کار بردارم.

چرا... فیل... چرا... تو به فرصت غیر منتظره‌ای احتیاج داری... و آنوقت می‌بینی چه پیش می‌آید...

بین، بت... بیا گرفتار توهم نشویم... هیچ فرصتی پیش نخواهد آمد... بخت به سراغ من آمد... و من آن را از دست دادم... مطلب همین‌ست...

گناه به گردن تو نبود... تو به سیاست‌بازیهای نادرست‌های کشانده شدی و مثل مجاهد صلیبی به این میدان رفتی...

نه... نه... مثل مجاهد صلیبی به میدان نرفتم... حماقت کردم... مثل بچه مدرسه‌ای رفتار کردم... بله... به قدرت مطبوعات ایمان داشتم. خیال می‌کردم انسان هر وقت به منجلاپی بربخورد، کافی است مردم را از وجود آن آگاه بکنند تا تنقید صورت بگیرد. فراموش کرده بودم که مدیران روزنامه‌ها هم از جنس بشر هستند... مخلوقات ضعیف و وحشت‌زده‌ای هستند...

بت گفت:

من بدم... متأسفم... نمی‌شناسمش... فیل گفت:

خوب... باشد... پس رئیس باشگاه را به من بده... زن جواب داد: خودم هستم... فیل گفت:

او!... قضیه دستگیرم شد... وصیت‌نامه باین زودی به تصدیق رسید.

فیل که هستی؟ فیلامبرت خبرنگار کرونیکل... شما حتماً می‌نورث هستید... صدای خشکی شنید و ارتباط بریده شد... دستش را به سوی گیلاش دراز کرد و گفت:

حق باتو است... این وضع دیگر قابل‌دوام

نست... و من می‌خواهم به‌اش خاتمه بدهم... می‌توانی یک نفر احق دیگر پیدا کنی که دستت را بگیرد... من که بتنگ آمده‌ام... و بین خودمان بماند... من به‌تنگ آمده‌ام!

زن، در آستانه در مانده بود... تن نحیف و ناتوانش از راست به‌چپ تاب می‌خورد و دستپایش روی یخه روپوشش به‌تشنج افتاده بود.

با لحن گرفته و مصممی گفت: نمی‌گذارم این کارها را بکنی... واول هردوتان را می‌کشم...

دهن را ببند... دهن را ببند... دهن را ببند، شنیدی؟ زن، در آن هنگام که کوشش داشت به‌اعصاب خودش تسلط پیدا کند، گفت:

باید به‌ام قول بدهی، وینس... تو دیگر نباید این زن دهن‌آورد را ببینی... از خوابگاه بیرون جست و گفت:

داد زد: وینسنت، خواهش می‌کنم، برگردا... لتمام می‌کنم، وینسنت.

وینس فوسکو به‌سوی دخمه‌ای که دیواربدیوار سالون ناهارخوری بود، پراه افتاد و در را بست. همه اسباب و اثاثیه این دخمه عبارت از یک میز و یک صندوق بود.

سالها پیش از آن، وجود این دخمه در تصمیم‌ی‌شان راجع به‌خرید این خانه، نقش قاطعی بازی کرده بود. و اکنون هر وقت که فوسکو می‌خواست کسی شاهد حرف‌هایش نباشد، به‌عنوان تلفن‌خانه ز آن استفاده می‌کرد.

فوسکو، بی‌آنکه حتی چراغ روشن کند، روی سندلی چوبی نشست و کلاهش را روی کلاهش پس داد... های‌های‌گریه آنجلا از تیغه نازک‌می‌گذشت.

به صدای بلند با خودش گفت: مرده‌شورش ببرد... بازهم‌اشک می‌ریزد... گوش‌ی را برداشتم و نمره‌ای را گرفتم... رنگ دوردست را در آن سرخط، گوش داد... سپس با صدای گرفته‌ای زیر لب گفت:

فردا ظهر همانجا... گوش‌ی را گذاشت و سیگاری آتش زد. آنجلا بگر گریه نمی‌کرد. سکوت سنگینی خانه کوچک‌را فرا گرفته بود که ناگهان در باز شد و سروکله آنجلا که روپوش پنبه‌ای به‌تن کرده بود، در آستانه در پیدا شد... و نخستین بار دران شب، با لحن سنگینی گفت:

وینس، می‌خواهم به‌ام قول بدهی... لحظه‌ای به‌حیرت افتاد و پرسید: اینچا چه‌کار می‌کنی، خدای من؟ خوب می‌دانی که طیب به‌ات‌گفته است استراحت بکنی... بی‌آنکه تکان بخورد، تکرار کرد:

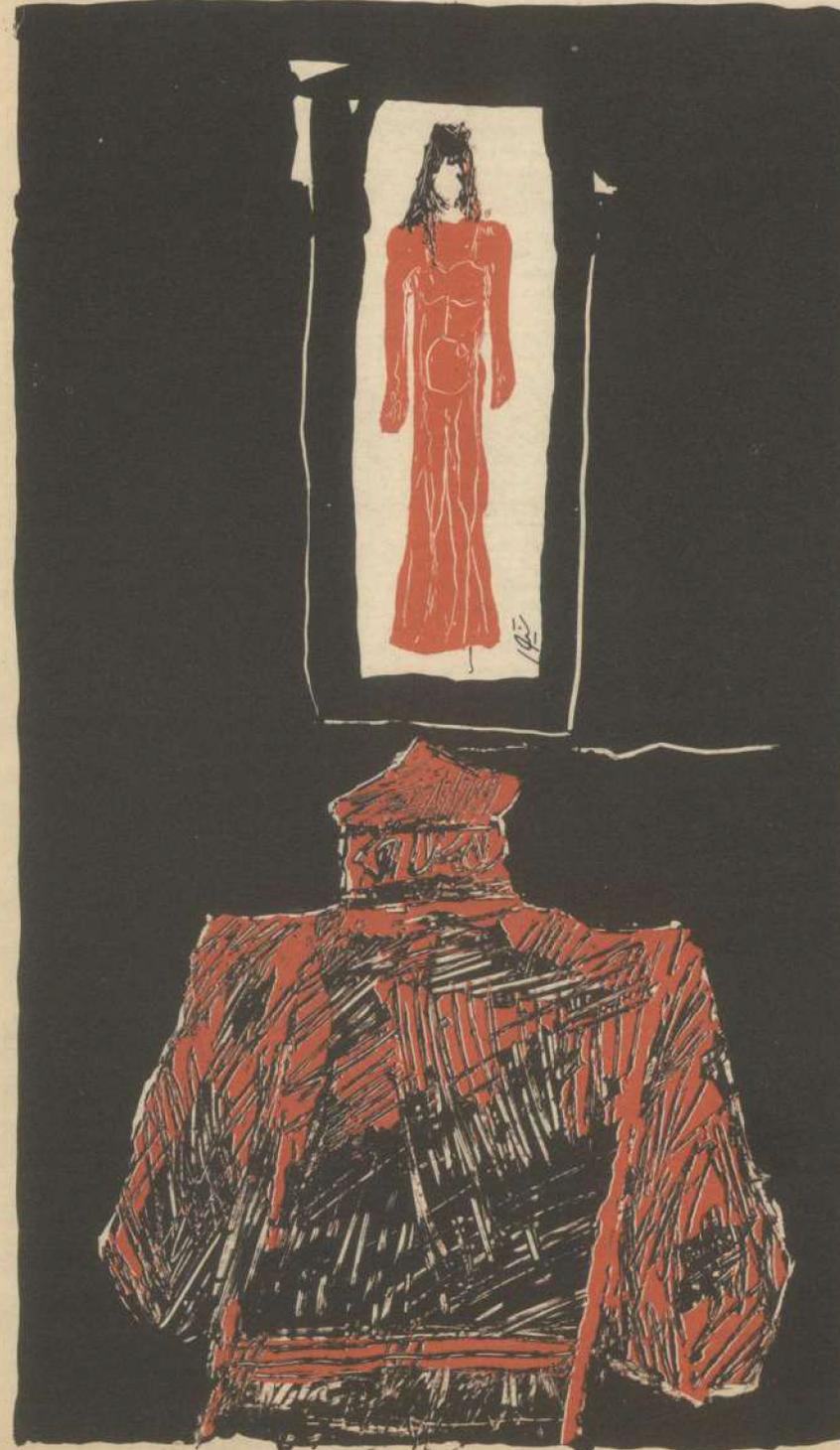
می‌خواهم به‌ام قول بدهی. با خشم و بدخونی جواب داد: برگرد توی رختخوابت... و دست از این حماقت‌ها بردار...

وینس، خواهش می‌کنم... این وضع قابل‌دوام نیست... گفت:

حق باتو است... این وضع دیگر قابل‌دوام

حق باتو است... این وضع دیگر قابل‌دوام

حق باتو است... این وضع دیگر قابل‌دوام



در آن مورد درست بود... ولی نگذار این
اسی یکبار کورت بکنند...

فریاد زد:
- کورم بکنند... به!... چشمایم را باز
... توجه داشته باش! توی این شهر، یک نفر
آن مغزور چهار نفر را کشته... حیوان وحشی
عیاری است... مردم را میزند، سروکله‌شان
رو می‌کند و پدرشان را در می‌آورد... همه از
سینه خیر دارند ولی هیچکس از جای خودش
نمی‌خورد... این مطبوعات که من پسران
می‌کنم، این مدافع بزرگوار حقیقت و حقوق
هرگز این جرأت را ندارند که قیافه این کور-
وحشی را، چنانکه هست، به مردم نشان بدهند...
اینکه اگر به این گروهیان بتازد، در حکم
خواهد بود که به دستگاه پلیس، به کلانتر،
سپر دار و همه آن سیاست‌بازانی که در این
دولت می‌زنند؟ تاخته باشد... پس، نگو که
کور هستم، بت... من واقعیت قضایا را، به
سورتنی که هست... و نه به آن سورتنی که
باشد، خوب می‌بینم. امروز چهار سال است
پن شهر دلتریب به قتل و جنایت می‌رسم...
پس نمایندگان بشریت را توی کثافت و توی
بها دیده‌ام که نمی‌توانم کور باشم... آن عهد
که به اصطلاح نمایندگان نظم خوانده می‌شوند
ای فایده و ترسو یا ناقص‌العقلی هستند...
نی را که روی دست بت گذاشته بود، برداشت
نیچه این می‌شود که بگویم گیلان دیگری
و بپ بهام بده...
بت چو یا شد:

بت ترا چه شده... نکند وجدان اجتماعی
کرده باشی...
چواب داد:
گوش بده... اگر من هم مثل تو در یکی
ن کانونهای آکسی که پول از در و دیوارشان
یزد، مشغول کار بودم و یگانه کارم این بود
ورش سایون به دختری خوشگل و ستاره‌های
با بیشتر بشود...
بت رشته حرفهای او را برید:
خواهش می‌کنم، فیل... این حرفها آدم را
می‌کند.
گفت:
پس يك گیلان مشروب بهام بده.
در زده شد و بت برای بازگردن آن رفت.
فلو مثل باد به درون آمد و تا وسط اطاق تلوتلو
د، خسته و کوفته به نظر می‌آمد و چشمهای
ش با هیجان عصبی گاهی به روی فیل و گاهی
ی بت دوخته می‌شد.
با صدای گرفته‌ای گفت:
- خیرمائی برایتان به دست آورده‌ام...
فیل بر کاناپه بغل دست خود زد و گفت:
- بیا اینجا بنشین يك گیلان بز...
نست و گفت:
- نه، مشروب نمی‌خورم... يك اسکناس صد
ی می‌خواهم. خیر نمهی است...
فیل گفت:
- نمی‌دانم... اینقدر پول پیشم نیست...
ی را که به دست آورده‌ای بگو تا بگویم چند
رزه.
شروع کرد:
- گوش بده... طبق اطلاعاتی که به دست
دهام دوریس در وضع بسیار بدی است. لوپز
ت میخانه پامیا کشته شده و پلیس خیال می‌کند
یس از این قضیه خبر دارد... به قراری که
نکار می‌گوید حال آن مشتری که دوریس پیدا
ه بود، بهم خورده بود و درست در آن لحظه‌ای
دوریس این مرد را به کوچه پشت میخانه برد،
اندازی شد... و دیگر آندو نفر را ندیده...
- اوسکار همین چیزها را به فوسکو گفته؟

بله... فوسکو کسی یا او خوشونت کرده...
و او را تا اندازه‌ای ترسانده... خوب، صد دلاری
من چه می‌شود؟

فیل با لبخندی گفت:
- حرفی ندارم... تو، صد دلار را بردی.
- یکیش را از جیبش در آورد و سه اسکناس بیست
دلاری از آن بیرون کشید و به سوی دختری دراز
کرد) بقیه‌اش را هم بعداً می‌دهم.
- متشکرم. (اسکناسها را در میان انگشتان
لرزانش فشرد) هراسان به سوی بت برگشت و
گفت: «این فوسکو کثیف تمام جنس ویپی را به
جیب زد... يك بسته بزرگ از آن گرد سفید و يك
کیسه حشیش... می‌کشمش!... بیچاره ویپی...»
(چشمهای ریزش پر از اشک شده بود) مسلماً
تا چند دقیقه دیگر گرفتار بحران وحشتناکی می-
شود.

فیل، پس از رفتن فلو، گفت:
- و این یکی از دستیاران من است...
بت که در نگاهپاش آثار اضطراب پیدا
شده بود، پرسید:
- این دختری چه گرفتاری پیدا کرده؟
- این زن، يك زن هرجائی و هروئینی
است... سالها است گرفتار است. و از همان زمانی
هم که گرفتار مواد مخدر شده، به راهفحشا
افتاده...
- انگار ناخوش است...
- در واقع، ناخوش است... مرض اجتماعی
شفا ندارد.
- حتماً وسیله‌ای هست...
فیل به تندری گفت:
- فراموش کن... دوا و درمانی وجود
ندارد اما بیماری فراوان است... بیماری‌های
درمان‌ناپذیر... (پا شد و گیلانش را پر از ویسکی
کرد) وضع کرم تغییر پیدا می‌کند... می‌خواهم
به برادرت تلفن بز...
- بسیار خوب... در این صورت می‌تواند
مرا به خانه خودش ببرد.
کنسرتو بارتوک تمام شد و بت رادیوگرام
را خاموش کرد. فیل رفت و دوباره، با گیلان
خودش، روی کاناپه نشست، گوشه تلفن را بر-
داشت و کلانتری مرکز را خواست.
«توم» خسته به نظر می‌آمد... گفت:
- اگر کسی دیرتر تلفن زده بودی، نمی-
توانستی. پیدام بکنی... می‌خواستم بیرون بروم.
فیل گفت:
- گوش بده... من به وجود تو احتیاج دارم.
اگر اشتباه نکنم، قضیه کرم بیخ پیدا می‌کند...
آیا می‌توانی همه آن استاد و مدارک را که ممکن
است، درباره دوریس کوتو، راتولوپز و خوزه
مولینا و می‌نورث جمع‌کنی و باخودت اینجاییاوری؟
و مخصوصاً این حرفها بین خودمان بماند.
توم با آهی که نشانه خستگی بود، گفت:
- این چیزها ممکن است به فردا صبح بماند؟
احتیاج دارم چند ساعتی بخوابم.
- تو با این جوانی احتیاجی به خواب
نداری... وقتی که باز نشسته‌اند می‌توانی بخوابی.
حالا موقع کارکردن است... زودباش، جانم... من
و خواهرت مثل مسیح موعود در انتظار تو
هستیم...
- بت هم همانجا است؟
- بله... ممکن است او را به خانه خودشان
ببری...
- خوب... آمدم.

روز امتحان

افسانه علمی انز: هنری سلزار ترجمه: منوچهر محجوبی

خانواده جردن، تاروژی که پسرشان دیکي ۱۲ساله
شد، هرگز از امتحان سخن نگفتند. روز تولدش بود که
خانم جردن در برابر او موضوع را مطرح کرد و طرز
سخن هیجان‌زده او سبب شد که شوهرش با عجله حرفش
را قطع کند.
مرد گفت:
- ناراحت نباش. حتماً امتحانتو خوب میده.

برسر میز ناشتایی بودند و پسرک، با کنجکاوی سرش
را از روی پشتابش بلند کرد. پسری بود با چشمان هوشیار،
موهای بلوند صاف، و شخصیت چاپک و قاطع، نمی‌دانست
که علت این هیجان ناگهانی چیست، اما می‌دانست که
امروز روز تولد اوست، و بیش از هر چیز می‌خواست که
هم‌آهنگی برقرار باشد. در گوشه‌ای از این آپارتمان کوچک،
هدیه‌های بسته‌بندی شده در انتظار بازشدن بوده و در
آشپزخانه کوچکشان چیزی گرم و شیرین، بر روی اجاق
آب‌گرم داشت آماده می‌شد پسرک می‌خواست آن روز را
خوش باشد، اما چشمان اشک‌آلود مادر، و چهره‌آخم‌آلود
پدر، حالت شاد و امیدوار بامدادی او را به‌هم ریخت.
پرسید:
- کدوم امتحان؟
مادرش به‌رومیزی نگاه کرد.
- یه امتحان هوش دولتی که از بچه‌های دوازده‌ساله
می‌کنن. هفته دیگه باید این امتحانو بدی. نمی‌خواه‌ای بتشن
ناراحت باشی.
- منظورتون اینه که مث امتحانای مدرسه‌س؟
پدرش، ضمن آنکه از سرمیز برخواست گفت:
- یه همه‌چیزیه. دیکي، برو کتابهای مضحک قلمی‌تو
ببین.

پسر برخاست و آرام به سوی آن‌بخش از اتاق
نشیمن رفت که از شیرخوارگی به‌او تعلق داشت. دستی
به‌جالب‌ترین کتاب مضحک قلمی‌زده، اما باورق زدن سریع
آن، بی‌علاقگی خود را نسبت به آن چهارگوش‌های رنگین
نشان داد. به‌سوی پنجره رفت و غمگانه به بیرون، به
پرده‌ای که باران کشیده بود، نگاه کرد.
گفت:
- چرا امروز باید بارون بیاره؟ مگه نمیتونه فردا
بیاره؟
پدرش که روزنامه دولتی را در دست داشت، در
نیمکت فرودت، روزنامه را بارنیش ورق زد و گفت:
- چون باید بیاره، فقط همین بارون باعث میشه که
علف سبز بشه.
- چرا، بابا؟
- چون باعث میشه، فقط همین.
دیکي جیتی به‌ایرو انداخت.

چی باعث میشه که رنگ علف سبز...
پدرش یادداشتی گفت:
- هیشکی نمیتونه.

و بعد، از اینکه حرف او را بریده بود ناراحت شد.
آن روز، مدتی بعد، هنگام جشن تولد فرا رسید.
پدرش بابایس قشنگ، بسته‌های پرزرق و برق را آورد.
پدرش نیز لبخندی به‌بل داشت و موهایش را جمع‌وجور
کرده بود. پسرک مادرش را بوسید و با پدرش موقرانه
ست داد. سپس کیک تولد به‌میان آمد و مراسم انجام
گرفت.
يك ساعت بعد، کنار پنجره نشسته بود و خورشید را
می‌ناید که از میان ابرها به‌راحتی ادامه می‌داد.
گفت:
- بابا خورشید چقدر از اینجا دوره؟
پدرش گفت:
- پنج هزار میل.

دیکي پرس میز ناشتایی نشست و باز هم چشمان
آدمش را اشک‌آلود یافت. نمی‌توانست رابطه این اشک‌ها
با امتحان بداند، تا آنکه پدرش بار دیگر موضوع را
طرح کرد.
باخوشی مردانه گفت:
- خوب، دیکي، امروز به کاری باید انجام بدی.
- میدونم، بابا. امیدوارم...
- چیز ناراحت‌کننده‌ای نیس. هرروز هزارها بچه
و این امتحان شرکت می‌کنن. دیکي، دولت می‌خواه
دونه که تو چقدر باهوشی. همه‌ش همینه.
پسر با دولی گفت:
- تو مدرسه همیشه نمره خوب می‌گیری.
- این فرقی می‌کنه. این یه امتحان بخصوصیه. یه
ایمی هس که بت میدن می‌خوری، می‌فهمی؟ بعد می-
رستندت تو اتاقی که یه ماشین مخصوصی هس...
دیکي گفت:
- چه جور مایعیه؟
- چیزی نیس. مژغنا میده، فقط واسه اینه که
طمشن بشن تو جواب درست بشون میدی. نه‌اینکه دولت
کر کنه که تو دروغ میگی، فقط می‌خواه مطمئن باشه.
چهره دیکي اندکی متحیر و اندکی هراسیده می-
مود. به‌مادرش نگاه کرده، و او کوشید که لبخندی
کم‌رنگ در چهره‌اش ایجاد کند.
مادر گفت:
- همه‌چیز به‌خوبی برگزار میشه.
پدرش تصدیق کرد:
- البته که میشه. تو پسر خوبی‌هستی، دیکي. از بوته
زمایش خوب درمیاایی. بعد با همدیگه می‌ایم خونه و جشن
بگیریم. خوب؟

دیکي گفت:
- خوب.

آنان، ۱۵ دقیقه پیش از ساعت معین، وارد ساختمان
آموزش دولتی شدند. از روی مرمرهای گردی‌سوزن‌دار
گذشتند، راهرویی را طی کردند وارد آسانسوری شدند که
آنان را به طبقه چهارم می‌برد.
در جلو اتاق ۴۰۴، جوانی که رویوش سفید به تن
داشت، پشت میز برق نشسته بود. دست‌ها یادداشتی که
به‌تخته‌ای وصل بود در دست داشت. فهرست را تا حرف
فج کنترل کرد و به خانواده جردن اجازه ورود داد.
اتاق آفت‌دسر و رسمی بود که به دادگاه می-
مانست، با نیمکت‌های دراز در کنار میزهای فلزی، در
اینجا پدران و فرزندان بسیاری بودند، و زنی که لب‌های
نازک و موهای سیاه کوتاه داشت، ورقه‌های کاغذ را رد
می‌کرد.
آقای جردن، ورقه را پر کرد و به کارمند مربوطه
داد. سپس به‌دیکي گفت:
- زیاد طول نمی‌کشد. وقتی اسمتو صدا زدن، بسرو
به اون دری که انتهای اتاق و انتهای اتاق را بانسکتش
نشان داد.

بلندگوشی، پنهان، خشن و خشن کرد و اسمی کوچک
را صدا زد. دیکي پسری را دید که با آکراه از کنار پدرش
برخواست و آرام به‌سوی در رفت.
پنج دقیقه به ۱۱ نام جردن را صدا زدند.
پدرش بی‌آنکه به‌او نگاه کند، گفت:
- خوشبخت باشی پسر. وقتی امتحان تموم شد سراغتو
می‌گیرم.
دیکي به‌سوی درگام برداشت و دستگیره‌ها چرخاند.

دیکي با لبخندی گفت:
- حالا تراثتبا می‌گذارم. هر وقت خواستی شروع
کنی، در میکروفن بگو «آماده».
- چشم آقا.
مرد، شانه‌های او را صمیمانه فشرد و ترکش کرد.
دیکي گفت:
- آماده.
نورهای برصفحات گوناگون کامپیوتر روشن شد.
چرخشایی بر گردش درآمد. صدای گفت:
- دنیا! این اعداد را با همین فاصله‌ها بگوئید: يك، يك،
چهار، هفت، ده...
آقا و خانم جردن در اتاق نشیمن بودند، نه‌حرف
می‌زدند، و نه حتی فکر می‌کردند.
حدود ساعت چهار بود که تلفن زنگ زد. زن کوشید
تا ابتدا او گوشش را بردارد، اما شوهرش چای‌تک بود.
- آقای جردن؟
صدا بریده، تنده، و رسمی بود.
- بله، بفرمایید.
- اینجا اداره آموزش دولتی. پسر شما ریچارد. ام.
جردن، شماره ردیف ۱۱۵-۶۰۰، آزمایش دولتی را انجام
داد. متأسفانه باید به‌اطلاعاتن برسانیم که بهره هوش او
بیشتر از حد مقرر دولتی بود، مطابق ماده ۸۴، تبصره ۵
از قانون جدید.
زن، که جن آنچه در حالت چهره مرد می‌خواند،
چیز دیگری نمی‌دانست، گریه‌کنان از اتاق بیرون رفت.
صدا ادامه داد:
- می‌توانید تلفنی به‌ما بگوئید که دوست دارید چند
وسيله دولت دفن شود یا ترجیح می‌دهید که در گورستان
خصوصی دفن بشوید؟ نرخ تدفین دولتی ده‌دلار است.

دیکي گفت:
- خوب.

دیکي گفت:
- خوب.

دیکي گفت:
- خوب.

درون اتاق کم‌نور بود، و او به‌سختی توانست چهره‌پرستاری
را که رویوش خاکستری برتن داشت، تشخیص دهد.
مرد آرام گفت:
- بشین.
چهارپایه بلندی را که در کنار میزش بود نشان
داد.
- اسمت ریچارد جردنه؟
- بله آقا.
- شماره طبقه‌بندی تو ۱۱۵-۶۰۰ هس. ریچارد، اینو
بخور.

يك فنجان پلاستیکی از روی میز برداشت و به‌دست
پس داد. مایع درون آن غلظت آبدوغ را داشت، مزه‌اش
بهمی نفهمی به‌همان نمنا می‌مانست. دیکي آنرا نوشید و
فنجان خالی را به مرد برگرداند.
ساکت نشست، و در زمانی که مرد سرگرم نوشتن
ورقه‌ای از کاغذ بود، چرتش گرفت. بعد پرستار به‌ساعتش
نگاه کرد و برخاست و به‌فاصله چند اینچی صورت دیکي
ایستاد. چیزی قلم مانند از جیب رو پوشش بیرون آورد و
نوری باریک به‌چشمان پسر تاباند.

خیلی خوب همراه من بیا ریچارد.
دیکي را به‌انتهای اتاق. آنجا که يك سندلی‌چوبی
در برابر کامپیوتری با صفحات متعدد بود، پسر، يك
میکروفن روی دستم چه سندلی قرار داشت، و هنگامی که
پس نشست، بدون اینکه احساس ناراحتی کند، سر
میکرفن را در برابر دهان یافت.
- ریچارد، حالاً راحت باش. چندتا سؤال از تو می-
کنیم، و تو بافت به‌آنها فکر می‌کنی. بعد جواب‌های ما را
در میکرفن می‌گوئی. بقیه کار را کامپیوتر انجام می‌دهد
گفت:
- چشم آقا.

دیکي گفت:
- چشم آقا.
مرد، شانه‌های او را صمیمانه فشرد و ترکش کرد.
دیکي گفت:
- آماده.
نورهای برصفحات گوناگون کامپیوتر روشن شد.
چرخشایی بر گردش درآمد. صدای گفت:
- دنیا! این اعداد را با همین فاصله‌ها بگوئید: يك، يك،
چهار، هفت، ده...
آقا و خانم جردن در اتاق نشیمن بودند، نه‌حرف
می‌زدند، و نه حتی فکر می‌کردند.
حدود ساعت چهار بود که تلفن زنگ زد. زن کوشید
تا ابتدا او گوشش را بردارد، اما شوهرش چای‌تک بود.
- آقای جردن؟
صدا بریده، تنده، و رسمی بود.
- بله، بفرمایید.
- اینجا اداره آموزش دولتی. پسر شما ریچارد. ام.
جردن، شماره ردیف ۱۱۵-۶۰۰، آزمایش دولتی را انجام
داد. متأسفانه باید به‌اطلاعاتن برسانیم که بهره هوش او
بیشتر از حد مقرر دولتی بود، مطابق ماده ۸۴، تبصره ۵
از قانون جدید.
زن، که جن آنچه در حالت چهره مرد می‌خواند،
چیز دیگری نمی‌دانست، گریه‌کنان از اتاق بیرون رفت.
صدا ادامه داد:
- می‌توانید تلفنی به‌ما بگوئید که دوست دارید چند
وسيله دولت دفن شود یا ترجیح می‌دهید که در گورستان
خصوصی دفن بشوید؟ نرخ تدفین دولتی ده‌دلار است.

دیکي گفت:
- خوب.

دیکي گفت:
- خوب.

دیکي گفت:
- خوب.



ت. و برگشت و به تماشای دهکده می‌شد.
دهکده پانورلوس، در توده‌ای از بخارهای سیاه که چون زائده کوهی کل، به چشم می‌خورد، از آنجا، در نور شفته پامدادی، تقریباً چون غاری می‌شد...

اشک از چشمهایش ناپدید شده بود، سطرایی اختناق‌آور بر دل و جاننش چنگ نه بود و این اضطراب با تأسفی عمیق، زندگی‌ش که تا دیروز، تا روزی که حادثه اتفاق افتاده بود، خوش و آرام گذشت، ارتباط داشت... چنین به نظرش آمد که همه چیز را واپسین بار می‌بیند و ز دیگر دهکده راه، تا دنیا دنیا است، هد دید... و چشمهایش، باستایش و س که هرگز در دلش پیدا نشده بود، ره کلیسا که دمه پاتالیسکس، آن کام‌گلی، و آن کلیه دیگر، از قیقه بنا ش می‌کرد، دوخته شده بود... مثل که سالها غایب مانده باشد، آن کلیهها هم‌باز نمی‌شناخت و تأسف می‌خورد که اش نه از آنجا دیده می‌شود و نه از دیگر... و هرگز دیگر آن را نخواهد ناگهان دست از فکر بستن برداشت، منزل سانتیاگو راه، سر تا پا سفید، در دهکده دیده بود.

لکام اسب را رها کرد و اکنون آهسته می‌رفت... از هم همه چیز به نظر او بی‌معنی و نه و دور از حقیقت می‌آمد. همان‌دیشب که زندگی آرامی داشت و اکنون می‌که هرگز دیگر برنگردد.

از زمانی که او ملیندا فاجعه را برای ز گفته بود، چیزی در وجود او از باور و ساختن یا حقیقت امتناع می‌... شب، یک، دو، چندین بار، از او بد که یقین دارد سانتیاگو را گشته یانه... یا تنها زخمی‌اش کرده است... زنی هردم با لحن دردناکتری جواب داد:

- کشتنش... خوب دیدم که ماش... و خودش - وقتی که دیگر نمی نت شک داشته باشد - آرزو می‌کرد بی‌رو و جسد را ببیند، با این احساس که فوق‌العاده‌ای رخ خواهد داد و همه چیز بود خواهد کرد، اما هیچ... هیچ... هیچ... های اتفاق نیفتاده بود. و او می‌بایست می‌زد... قیافه سانتیاگو بار دیگر در برابر سبزی او پدیدار می‌شد... سپس قیافه یانگو و بانو ریئا، مادر سانتیاگو... در رش تجسم می‌یافت... پیرزن، به یقین این‌که انتقام پسرش را بگیرد زمین و را بهیم خواهد زد و از دستگاه عدالت می‌آید که وسیله دستگیری او را سبانیای فراهم بیاورد.

از استدلالهای خودش به وحشت افتاد سب را با خوشونت همیش زد. کم‌کم باران می‌آمد، قطره‌ای، و پس آن قطره‌ای دیگر... انکار بیشتر روزنه غریب ناپیدا، بسته بود. گناه بگام های پراکنده‌ای بر صورتش می‌خورد اما بین قطره‌ها را حس نمی‌کرد. همچنان نه‌وار می‌تاخت و این فرصت را برای

جوراب کاشفی

بامارک «ال.ب.او» بغل گلدار «درو»

جوراب کاشفی

بامارک «ال.ب.او» کشدار و سه لنگه‌ای

جوراب کاشفی

بامارک «ال.ب.او» نایلون و شلوار

«ال.ب.او» مارک مورد اطمینان درد نیا

فروش، کلیه خرازی فروشیهای معتبر ایران



سرویس تلویزیون فیلیپس - سییرا

در تمام ساعات اداری با تلفن ۴-۷۸۵۵۱ جوابگوی

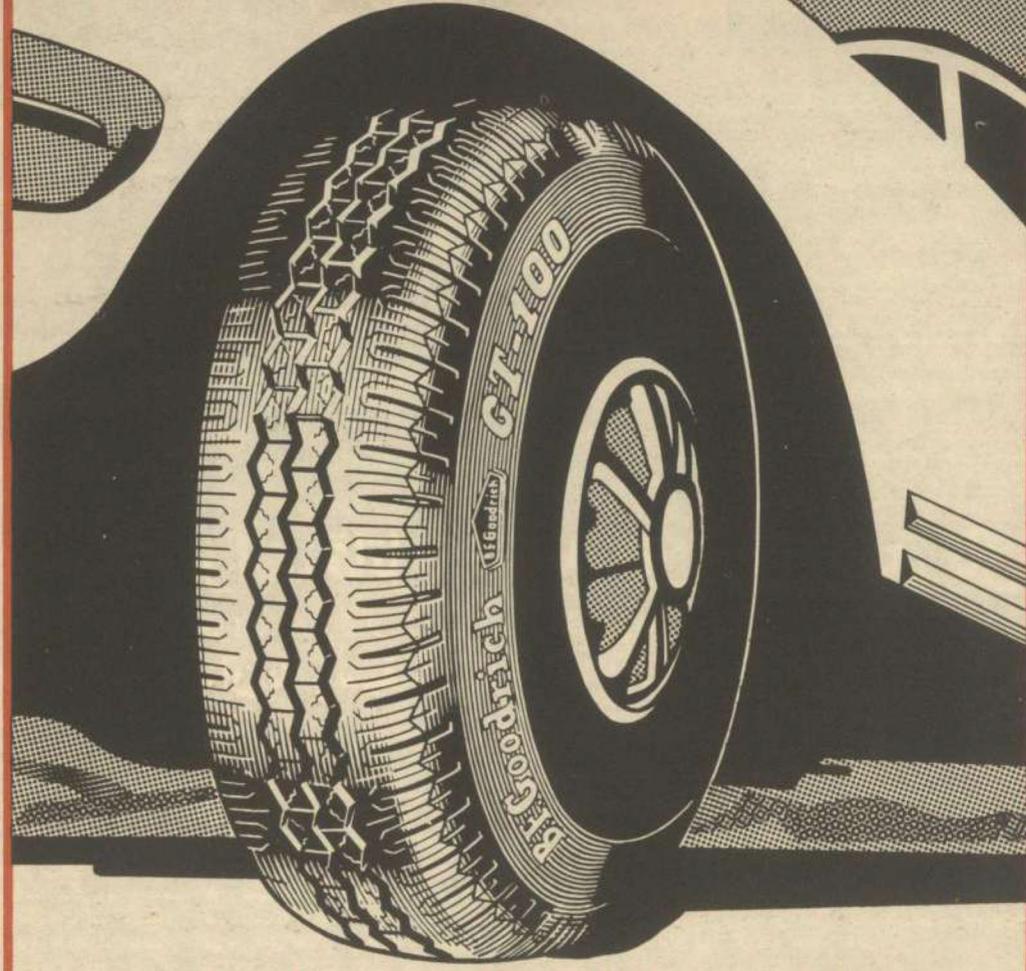
نیاز مندیهای شماست. پس از ساعت اداری

تلفن: ۷۸۵۵۳

خواسته شمارا روی نوار مخصوص ضبط میکند

تا در ساعت اداری روز بعد اقدام گردد.

جی تی ۱۰۰ لاستیک رادیال گودریچ



جی تی ۱۰۰ لاستیک رادیال گودریچ

برتری بی.اف. گودریچ را یکبار دیگر ثابت میکند.

- تا دو برابر عمر بیشتر از لاستیکهای معمولی.
- رانندگی نرم تر
- کشش بیشتر حتی در گل و روی یخ.
- دارای عاج مخصوص جهت اطمینان بیشتر.
- مطمئن تر در سر پیچ‌ها و ترمزهای ناگهانی حتی در فصل بارندگی.



اولین کارخانه لاستیک سازی در ایران.



موسیقی راک، قاتل نوازندگان و خوانندگان زندگی خواننده‌ها و نوازندگان راک، دستخوش بحر انهایی و خیم می‌شود له هنرمندان جوان با موسیقی راک و با مردم، آنهارا به سوی مرگی پیش‌رس سوق می‌دهد

نوازنده راک در یکسال و نیم اخیر
داندربول کشته شدند.
یعنی برای آنها زندگی بود و این
ها را سوی مرگ کشانید.
گک هم مانند زندگی وسیله است
نه نفس کشیدن و یا نفس نکشیدن
آنها! گروه Birds این موضوع
سال قبل در آهنگی بنام If you...
اند: «باید تهیه کننده بزبور زندگی
باید روح را در اختیار مسئولان
های صحنه سازی بگذارد، باید
مرکهای سازی، و وقتی بیوفتیت
رسیدی باید پیوسته بفکر پول،
مخمسخت خودت باشی و هیچگاه از
که کیستی و چینی! باید همیشه
باشی که یک ستاره راک هستی،
ستاره راک، جیمی هندریکس، برایان
جی جابلین و الی ویلسون در اصل
بزرگی نبودند تنها از ستارگان
لاری بودند. آنها اجتماعشان را تغییر
نامه تازه‌ای ساختند و بعد تبدیل
همسایانی برای میلیونها جوان
الشان.
س جابلین از همسپری‌های تکراری
بود.
ش دائم او را سرزنش میکرد، چون
گوش‌خراش او که دائم آوازه‌ای

خوانندگان قدیمی بلوز را تقلید می‌کرد،
متنفر بود.
جنسی بالاخره خانه خود را ترک کرد و
بیاثرائیسکو رفت و در همان شهر بود که
ناوج شهرت و محبوبیت خود رسید. جنسی
نمی‌دانست که چگونه باید از شهرت خود
بهره‌برداری کند. از گروهی که باعث معروفیت
او شده بود جدا شد. جنسی چندماه قبل از
مرگش به تکراری بازگشت و امید داشت که
بخاطر شهرت و موفقیتش مورد استقبال
همسپریانی قرار گیرد. غافل از اینکه مردم
نژادپرست او را بخاطر علاقه فراوانی که
بسیاه‌پوستان داشت و روش مبالغه آمیزش در
مخالفت با تبعیضات نژادی، دوست نداشتند
و بعد هم باین نتیجه رسید که «زن‌ها همیشه
پازنده‌اند!» و این جمله را نام یکی از
آهنگ‌هایش کرد. جنسی برانر استعمال
پیش‌ازحد مواد مخدر جان داد.
الی ویلسون، همراه با «باب‌هایت» گروه
Canned heat را تشکیل داد. او از طرفداران
پروپاقرص آهنگ‌های بلوز بود و هنرمندان
این شاخه موسیقی را، مانند «سان‌هاوس» و
رابرت پیتوبیلیماز ستایش فراوان می‌کرد.
آن سالنده آهنگ‌های مشهور
گروهش بود و بروی صحنه اجراکننده‌ای
بود بی‌تغییر و بررقیب.
او با قرص خواب خود را کشت چون

گفته بود که نمی‌خواهد شاهد مرگ تدریجی
ایالات متحده باشد!
جنسی هندریکس سال‌ها گرمسگی
کنیده بود، سال‌ها در بستوی سرد پر از
موش خوابیده بود. و بعد وقتی پلو پیشنهاد
شد که با حقوق ناچیزی در گروه‌ها نوازنده
شود با خوشحالی فراوان قبول کرد. و بعد
پله‌های ترقی را سرعت پیمود و نوازنده
مشهورترین گروه آهنگ‌های سل، بلوز و
راک شد یعنی گروه «ریتم و بلوز».
او معروفیت خود را فقط و فقط مدیون
یکی از نوازندگان معروف راک انگلیسی است
که او را در لندن شناخت و از او ستاره‌ای
درخشان ساخت.

جیمی چهارسال بعد از این ملاقات، و
پس از اجرای برنامه‌های متعدد و موفق، در
یکی از هتل‌های درجه سه لندن، برانر
استعمال زیاده ازحد قرص خواب درگشت.
برایان جوئر را چند روز بعد از آنکه
از گروه رولینگ‌استونز جدا شد و تصمیم
داشت مستلاً گروه جدیدی بوجود آورد،
مرد در استخر خانه‌اش پیدا کردند! او یکی
از سپرهای اصلی گروه رولینگ‌استونز بود.
او معتقد بود که اجتماع امروز دنیا،
نفرت‌آور است و هرروز بیشتر از آن متنفر
میشود.

له پنهانی نمیشود کاری باین مهمی
داد.
جیمی هندریکس در یک مصاحبه با
تمام گفت: «من قبلاً قادر بودم روزی
شک بسازم، روزی یک آهنگ خوب.
۱۰ هفته‌ها می‌گذرد بدون آنکه بتوانم
ت بنویسم». و این جملات او از
فراوانش به رسیدن به هدف و آرزوئی
ت حکایت می‌کرد.
جیمی بعد از آنکه گروه خود را که
ن Experience نام داشت، منحل
سیمی گرفت فقط آهنگ بسازد و راه
را در عالم موسیقی پیش گیرد. و بهمین
سراه یکی از دوستان قدیمش
کسی گروه جیسیز Gypsies را تشکیل
این هم مدت زیادی دوام نیافت و از هم
شد.
جیمی در مصاحبه‌ای که قبل از اجرای
کنسرت‌هایش کرده بود گفت که
دارد قبل از ساختن آهنگ‌های تازه
جسم خود آرامش و توان تازه‌ای
کسب شهرت و محبوبیت را برای
ست. فراموشی سپارد او در مصاحبه‌اش
این زندگی ماشینی و پراز قرار و
که من دارم و از شهرها فقط اطاق‌های
ن را می‌بینم دیگر قابل ادامه نیست
لذتی ندارد بهمین دلیل برای مدتی
و کنسرت را کنار می‌گذارم و سعی
وسیله‌ای پیدا کنم که بگره مریخ
بآنجای پناهنده شوم! بهرحال سعی
جوانی بروم که کسی مرا پیدا نکند،
۱۹۶۴ روزی در حالیکه سخت تحت
واد مخدر بود پدرش تلفن کرد و در
از خوشحالی و شدت هیجان گریه
گفت: «پدر خوب گوش کن، من در
ستم. دارم از من یک ستاره می‌سازند،
ره تابان تابان». و بعد از فکر اینکه
زندگی کثیف و پراز فقر گذشته را
باندازد، شروع کرد به های‌های
ن. البته از خوشحالی!
جیمی هندریکس می‌گفت آدم باید بداند
بد برای هدفش ارزش قائل است، آدم
ای رسیدن به هدفش از خیلی چیزها
و شد و صرف نظر کند. هرچه هدف را
ر بداریم باید در لیل یان کوشاوت
حتی اگر لازم باشد باید از شخصیت
موتیز چشم پوشیم. درست مثل من
از زندگی و وجودم را وقف هنرم کرده‌ام.
جیمی سه سال ستاره تابان عرصه راک
لنتگ‌های معروف او Foxy lady و
است. Voodoo
جیمی از زندگی راضی نبود، روزی
ا اجرای یکی از کنسرت‌هایش ناگهان
و ناوختن را قطع کرد و پنهان‌جان
شما از صد هزار نفر هم بیشتر هستید
آمده‌اید مرا ببینید، ولی آیا برای
ن اینجا آمده‌اید یا برای دیدن جیمی
س ستاره معروف راک و شنیدن آهنگ
۳ Fo
نی‌خواست که مردم فقط او را
ره راک بدانند، دوست داشت که مردم
ثل خود و از آن خود بدانند او نمی-
که مردم او را دست‌نیافتنی و دور از
بودند نه یک آدم معمولی قابل درک و لمس.
مرگ آنها برای مردم غیرعادی نبود
با آنکه آنها را متأسف کرد ولی متعجبان
ن ساخت.
لی مردم همیشه برخلاف خواسته‌های
م، مردم همیشه زندگی ستاره‌ها



مشاهیر راک را سرمشق زندگی خود قرار
میدهند و همیشه در خیالاتشان با آنها مربوط
و نزدیک میشوند. مردم همراه ستارگان خود
پیر میشوند و همانطور که مرگ خود را قبول
ندارند مرگ آنها راهم بسختی قبول می-
کنند. طرفداران جیمی آندرز او را دوست
داشتند که تصویر مرگ او را هرگز نمی‌کردند
ولی خود جیمی در برابری مرگ خود
بی‌تفاوت‌تر از مردم بود! او می‌گفت: «مردم
برای مرگ دیگران باین دلیل تأسف
مخورند که بیاد مرگ خودشان می‌افتند
و گرنه اگر مرگ تأسف و گریه داشت،
خود مرده گریه میکرد! دوست دارم وقتی
مردم طرفدارانم برایم متأسف نشوند، دوست
دارم هنگام مرگ مردم بجای گریستن،
آهنگ‌های مرا با صدای بلند بخوانند و
هر کار دیگری هم که دلشان می‌خواهد بکنند».
برعکس جیمی هندریکس، جنسی جابلین
همیشه زیاده ازحد تحت تأثیر طرفدارانش
قرار می‌گرفت و همیشه سعی داشت که تمام
خواسته‌های آنها را برآورده کند.
جنسی بعد از سه کنسرت خدای راک لقب
گرفت. دیگر حاضر نبود هیچ قیمتی بر زمان
گمنامی برگردد. شهرت را بسیار دوست
میداشت. او دوست داشت و سعی میکرد که
گذشته‌اش را فراموش کند. دیگر حوصله
نداشت که شب‌ها از یک کاپاره بکاپاره
دیگری برود و بطری ویسکی مشتریانش را کباباره
را سر بکشند بلکه بیشتر مایل بود که در
کنسرت‌هایی که تماشاگرانش را جوانان
پرشور و شر تشکیل میدادند، شرکت کند، دوست
جوانانی که او را کاملاً درک می‌کردند و دوست
داشتند. ولی با تمام سعی و کوششی که میکرد،
همان دخترش کوچک تکراری باقی ماند و
بعداً این چنین اعتراف کرد: «من همیشه
برای رسیدن به هدف، از خود گذشتگی‌های
فراوان نشان می‌دادم ولی حالا دیگر تحمل
ندارم و خود را بدست احساساتم سپرده‌ام».
البته این احساسات اغلب پشورش تمام
میشد. او می‌گفت: «شاید شهرت من باندازه
شهرت دیگران دوام نداشته باشد ولی معتقدم
که انسان باید در «حال» زندگی کند نه اینکه
دائم بفکر فردای خویش باشد. می‌گویند من
بدرقارم، آری من بدرقارم چون اگر حرکاتم
را مهار کنم دیگر نخواهم توانست باین راحتی
و باین رسائی بخوانم، و من خوب خواندن را
بخوش‌رفقاری ترجیح میدهم! اگر بخاطر
موسیقی نبود، حتماً سال‌ها پیش خود را کشته
بودم، من فقط بخاطر موسیقی سعادت بخش
است که زنده‌ام، معتقدم که آدم باید برای
رسیدن به سعادت از هرمانعی بگذرد و همه
چیزش را فدا کند. روزی دکترم گفت جگرم
ورم کرده و بعد از من پرسید دختر جوان
با استعدادی مثل من چرا با سلامت خود بازی
می‌کند. ولی من ده سال با جوش و خروش
زندگی کردن را به شصت سال زندگی راحت
و بدون دغدغه و بی‌حاله ترجیح میدهم».
جنسی جابلین خود پنهان‌سالی نمی‌دانست
کیست و چه می‌کند، او تماشاچیانش را لازم
داشت تا بیاد آورد کنسرت خوبی را دارد
اجرا می‌کند!
سر نوشت اینطور خواسته که ستارگان
راک در شرایط عجیب و مرموزی بپیرند
مرگ آنها باعث اندوه بیش از حدی نشد و
چیزی راهم تغییر نداد در صورتیکه زندگی
آنها باعث تغییر فراوانی در زندگی محیط و
جوانان آن دوره شد.

بر خورد عقاید در یک نمایش تلویزیونی



گفتگویی با والی و مشایخی، کارگردان و بازیگر نمایش «در گوش سالمم زمزمه کن»

از ژاله رفیع زاده

والی: «من این نمایشنامه را خیلی دوست دارم. چندین سال است که این نمایشنامه در دست ماست و می‌توانم بگویم که من و مشایخی واقعاً با این آدم‌ها زندگی کرده‌ایم. ما این نمایشنامه را دوسال پیش در دانشگاه پهلوی شیراز برای دانشجویان اجرا کردیم و بعد از آن اجرا، علاقه من به این نمایشنامه بیشتر از پیش شد. می‌دانید اجرای یک نمایش یعنی زندگی کردن با آدم‌هایی که هنرپیشه در نقششان فرو می‌رود. و من این آدم‌ها را که در این نمایش در نقش فرورفتن با تمام خصوصیاتش خیلی دوست دارم و با آن اخت شده‌ام. در حدود یکسال و نیم پیش هم ضبط آن را به تلویزیون پیشنهاد کردم ولی هربار به عللی این ضبط به عقب افتاده»

جعفر والی به گفته خودش بازیگری را از ایام مدرسه شروع کرده است در سال ۱۳۲۹ وارد هنرستان هنرپیشگی می‌شود و سپس به بازیگری غیر حرفه‌ای می‌پردازد. بعد از آن دوره وارد اداره تاتر می‌شود و مدتی برنامه‌هایی برای تلویزیون سابق ترتیب می‌دهد و بعد که تالار ۲۵ شهروید افتتاح می‌شود که گاه نمایش‌هایی از او در آن اجرا می‌شود.

نمایش «در گوش سالمم زمزمه کن» «ولیا مهنلی» به کارگردانی «جعفر درباغ» منظره برای تلویزیون ملی ضبط شد. همین مناسبت گفتگویی با جعفر والی و جمشید مشایخی که می‌رساند.

می‌پرسد: ضبطی که من شاهدش بودم در یک فضای آزاد و دکور طبیعی که نشان دهنده محیط یک پارک است انجام گرفت. این فضای نمایش را در شیراز چگونه بوجود آوردید؟

جواب می‌دهد: در شیراز من اصلاً دکور نداشتم یا به عبارت دیگر فضا را صددرصد تاتری گرفته بودم تمام مصالحی را که در صحنه داشتم عبارت بود از یک فون سیاه، یک تخت سه‌لای که برویش درختی بریده بودیم، یک چهارپایه که سیل مستکی بود و چهارپایه دیگری که فقط نشان می‌داد این‌جا امکان دارد پارکی باشد و یک چراغ کوتاه پارک. در آن‌جا فضا صددرصد تاتری بود.

مگر نمایش را که ضبط کردید تاتری نبود؟

نه، این یک نمایش تلویزیونی بود. در این گونه نمایش‌ها فضایی که نشان داده می‌شود یک حالت نیمه واقعی و نیمه تاتری دارد. نمی‌دانم نمایشنامه قبلم شده ژولیبوس-سزار را دیدید یا نه. بازیگران با لباس روی صحنه می‌آمدند. این به خاطر این است که تماشاگر تلویزیون بتواند نمایش را تحمل کند.

والی:

- **بیننده، باید تاتر را تحمل کند.**
- **اگر نمایش نویس بودم هیچ وقت نمایش نامه‌های خودم را خودم اجرا نمی‌کردم**
- **نمایشی که اجرا کردیم تاتری نبود**



نقش چارلی! او پیر مردیست که بقول دوستش تنها می‌تواند بیاد آورد. آدمی بدون آینده که با دوستش دو آدم برایشه هستند. در محیطی آشفته و ماشینی که هیچ عاطفه و حساسیتی نیست و هیچ نمودی از بشریت نیست که بتواند نیاز این دو آدم وامانده و درمانده را بر آورد. این دو بخودشان پناه می‌آورند و پناه‌های برای زنده بودن پیدای می‌کنند که خود برگ است. جالب اینجاست که آنها این بازی را هر روز، مرتباً بتنها بتنها دیگری در می‌آورند. یعنی می‌گویند «خوب امروز برویم خودمان را بکشیم» و تا حد مرگ هم پیش می‌روند و بعد می‌گویند: «نه فردا این کار را می‌کنیم». در نتیجه از امروز تا فردا آن‌طور که دلشان می‌خواهد زندگی می‌کنند.

تساوی بین چارلی و خودتان حس می‌کنید؟

ما همه درمانده‌گانه‌های داریم. و هر کس هم نیاز به بودن را حس می‌کند. همچنین سرگردانی و برایشه بودن را - پس خواه یا خواه همه ما به چارلی شباهت داریم. همه ما که در چنین جوامعی گرفتاریم.

به نظر شما جامعه‌ها هم این خصوصیت را دارند؟

درست است که ما بدان معنی ماشینی شده‌ایم. اما ماشین زدگی که داریم. بهرحال ما به عنوان یک مصرف کننده هم که شده ما ماشین سرو کار داریم.

بنابراین هیچ کوششی برای تطبیق شخصیت‌های اصلی نمایشنامه با محیط ایران، رای این که بیننده آسان‌تر هضمش کند داشته‌اید؟

نه. چون از خصیلت‌هایی صحبت شده که در تمام دنیا مشترک است. مجسم کنید؛ گونه این دو را ما در جامعه خودمان هم می‌بینیم. منتها در قالب پدر و مادری که پیر شده‌اند و دیگری از یاد رفته‌اند و تنها باخوشیشان این است که دخترشان آخر ماه نجاه تومان از درآمد شوهرش را به آن‌ها دهد یا پسرشان ماهی صدتومان بپزیشان فرستد. از این‌ها زیادند.

تنها در این نمایشنامه است که کوششی برای تطبیق شخصیت‌های داستان با محیط خودمان نداشته‌اید یا در تمام کارهایتان همینطورید؟

من معتقدم که وقتی شما یک پسر را رای کار انتخاب می‌کنید تنها نفس اجرا مهم است بلکه احساس مشترک و رابطه‌ای که بین شما و آن‌وجود دارد مهم است. بهرحال تنه آدمی هستم متعلق به این محیط بنابراین من به عنوان یک ایرانی سعی نمی‌کنم که یک حاشی آمریکایی را اجرا کنم بلکه من درامتی را که از زندگی آمریکایی دارم اجرا می‌کنم. این خودش جنبه دیگر هنر است.

شناختن روس‌ها را حتماً دیده‌اید. یک کارگردان روسی سعی کرده که با شناخت روح شکسپیر، زمان شکسپیر آداب رسوم آن زمان قبلی درخورد توجه بسازد و موفق هم شده است. درحالی که می‌دانیم از منظر بین انگلستان و روسیه فاصله وجود دارد. از آداب و رسوم گرفته تا شرایط بستی و وضع اقتصادی ولی می‌بینیم که با وجود همه این مسائل، رابطه‌های روحی این پسر با تماشاگران کامل است.

بنابراین نباید یک پسر خارجی را صددرصد خارجی اجرا کرد. البته باید با شناخت شرایط زندگی و محیطی نویسنده یک

اثر را روی صحنه آورد. من بعنوان آدمی که در زاویه دیگری ایستاده است باید یک اثر هنری روی صحنه بیارم نه این که الگو برداری کنم. در غیر این صورت می‌شود مثل خیلی از پسرهایی که دیده‌ایم. بیس‌هایی با فرم صادراتی، که بنظر من جز یک مشت ادا و اصول چیز دیگری نیستند. مثل نمایش‌های تجربی که آوردند و هیچ رابطه‌ای نتوانست با مردم برقرار کند.

ضابطه شما برای انتخاب نمایشنامه چیست؟

خیلی چیزها. بطور کلی بستگی دارد با رابطه‌ای که یک اثر با من برقرار می‌کند. این رابطه می‌تواند یک رابطه صمیمی باشد. یعنی خشمی را که درون من وجود دارد نه به عنوان خشم، بلکه بصورت صمیمان نمودار سازد. در این زمینه هم کاری خواهیم داشت بنام «هدیه قابیل» چون اولین کسی که برضد قدرت قیام کرد قابیل بود و ما هم بهرحال نسل قابیلیم. یا کار دیگری دارم که خشونت و زیبایی عشق را بیان می‌کند.

به عبارت دیگر پسر، خود یک دنیاست که اشکال و نمودهای مختلفی دارد که هر گوشه از این نمودها می‌تواند بصورتی، شکل گرفته و آشکار شود.

در متن نمایشنامه‌ها هم دست می‌برید؟

نه، ولی ممکن است برای تکمیل رابطه‌ای که می‌خواهیم برقرار کنیم چیزی را شبیه به آن چه نویسنده یا مترجم خواسته است بگویم، بگذارم ولی این دست‌بردن در متن نیست، دخالت هم نیست.

وقتی که یک نمایش را انتخاب کردید چگونه روی آن کار می‌کنید؟

بستگی به نوع نمایش دارد. مثلاً در بعضی نمایش‌ها باید مدت‌های مدیدی دور میز نشست و کار کرد. مثلاً در همین نمایش «در گوش سالمم زمزمه کن» - این نمایشنامه‌ای بود که من و آقای مشایخی در هر فرصتی که باهم بودیم تمرین می‌کردیم. اما گاهی یک نمایشنامه بیشتر به حرکت احتیاج دارد مثل نمایشنامه‌های پلیسی. این گونه پسرها را باید هرچه زودتر راه انداخت و بحرکت رساند. هرچیزی درخودش راه و روشی را که باید روی آن پیاده کرد دارد.

مثل این که نمایشنامه هم می‌نویسید؟ چرا نمایشنامه‌های خودتان را اجرا نمی‌کنید؟

گاهی می‌نوشتم و یکی هم روی صحنه آورد. نمایشنامه‌ای بود بنام «آینه موج دار». اما اگر من نمایشنامه نویس بودم هیچ‌گاه نمایش‌نامه‌های خودم را خودم اجرا نمی‌کردم. چون من به عنوان یک نویسنده همیشه یک مقدار به کلمات و لحظه‌ها علاقه دارم. در ضمن، آن وابستگی که خودم با خودم دارم باعث می‌شود که من در محدوده‌ای که محدوده خودم خواهد بود برای اجرای یک نمایش‌نامه بنامم. اما اگر نمایشنامه مرا شما اجرا کنید نه تنها می‌توانید خواسته‌های مرا پیاده کنید بلکه با آمیختن دنیای ذهنیتان به آن وسعت بیشتری ببخشید. به عبارت دیگر در آن وقت می‌شود کار من به علاوه کار شما.

در نمایشنامه‌هایی که کارگردانی می‌کنید همیشه بازی هم می‌کنید؟

متأسفانه کمتر. هرچند بی‌نیابت به بازیگری علاقه دارم. اما وقتی نمایشی را



مشایخی:

- **بازی روی صحنه تاتر بمراتب مشکل تر از بازی جلوی دوربین است**
- **چرا تو جهی که به سایر امور هنری می‌شود به تا تر نمی‌شود؟**
- **نمایشی که اجرا کردیم صد در صد تاتری بود**

کارگردانی می‌کنم آنقدر نسبت به کلیه مسائل دلشوره دارم که بکلی از نقشی که باید بازی کنم بدور می‌افتم در نتیجه نمی‌توانم خود را در نقشی که دارم رها کنم پس ترجیح می‌دهم بازی نکنم.

پس راجع به این نمایشنامه‌ای که خودتان کارگردان و بازیگرش بودید چه می‌گویید؟

این فرق داشت چون من با شخصی مثل جمشید مشایخی طرف بودم. درست متوجه منظورشان نشدم. - ببینید این‌جا، مسأله شناخت دو آکتور مانند شناخت دو دوست در زندگی مهم و مطرح است. این دو باید تمام ظرافت یکدیگر را بشناسند و بمجرد نشان داده شدنش توسط یکی، دیگری آن‌را جذب کند

راهی است. به عبارت دیگر همه می-
 «نقش مهم» را بازی کنند، عجیب
 - این ساله‌ای است که ما بعد از
 سی سال کار کردن در گروه خودمان موفق
 آن شده‌ایم. یعنی با آدم‌هایی برخورد
 که خالی از این خودخواه‌ها هستند
 چه گروهی درست کردیم بنام گروه
 در این گروه کنار، موفقیت و
 متعلق به همه است. و این بنظر
 می‌آید از زیاترین تجلیات هنر است که
 نریخته بزرگ بیاید و تنها برای این
 درست پیش برود گوشه‌ای از کار را
 - حالا این گوشه شاید گوشه اصلی
 باشد. این وابستگی آن شخص را به
 نشان می‌دهد. کاری که ما کردیم کاری

ما خیلی از جوان‌ها را دیده‌ایم که
 در سال‌های خصوصی مثل ایران و آمریکا
 یا سایر انجمن‌ها برنامه گذاشته‌اند شما چرا
 این کار را نمی‌کنید؟
 - چون بنظر من امکان ندارد. فرض
 کنید ده شب انجمن ایران آمریکا لطف
 کرد و به من سالن داد بعد از ده شب اگر
 باز هم بخواهم نمایش را اجرا کنم چه باید
 بکنم؟ لایه می‌گویند اسباب‌های را جمع
 کن و به انجمن ایران و فرانسه برو. هدف
 که تنها آثار دادن نیست. هدف ایجاد رابطه
 مشترک بین بیننده و من اجراکننده است
 بنابراین برای این کار باید تبادل محیطی
 مناسب وجود داشته باشد.
 ●
 جمشید مشایخی چهره ناشناخته‌ای



می‌است در اول و دوم مطرح نیست.
 - از لحاظ مالی وضعیتان چطور است؟
 - چندان خوب نیست چون درآمد من
 بدو می‌شود به همان حقوق اداره آثار
 موازین اداری پرداخت می‌شود. یعنی
 من کارمند ثبت احوال یا دبیر هم بودم
 بین مقدار حقوق بود. اما از طرف دیگر
 می‌کنم که اگر بخواهم بیشتر از این
 ریبوردم براهی می‌افتم که انتهایش
 قوط نیست. ترجیح می‌دهم پول کمتری
 درم ولی خودم باشم.
 - مشکلات کارتان چیست؟
 - خیلی چیزها و بزرگترین نداشتن
 برای عرضه کارهایمان. ما مجلسی
 که در آن نمایش روی صحنه ریبوردم
 لار ۲۵ شهریور هست که آن هم سالی
 بیشتر نوشتن بما نمی‌رسد.
 نیست پس بدون مقدمه چینی گفتگو را باور
 آغاز می‌کنم.
 - شما یعنی: «روزی این بیس را آقای
 بدو می‌شود به همان حقوق اداره آثار
 موازین اداری پرداخت می‌شود. یعنی
 من کارمند ثبت احوال یا دبیر هم بودم
 بین مقدار حقوق بود. اما از طرف دیگر
 می‌کنم که اگر بخواهم بیشتر از این
 ریبوردم براهی می‌افتم که انتهایش
 قوط نیست. ترجیح می‌دهم پول کمتری
 درم ولی خودم باشم.
 - مشکلات کارتان چیست؟
 - خیلی چیزها و بزرگترین نداشتن
 برای عرضه کارهایمان. ما مجلسی
 که در آن نمایش روی صحنه ریبوردم
 لار ۲۵ شهریور هست که آن هم سالی
 بیشتر نوشتن بما نمی‌رسد.

روی صحنه ارزش بیشتری دارد تا آثاری
 که در تلویزیون اجرا شود چون هنگامی
 که نمایش در تلویزیون نشان داده می‌شود
 این سورت آثار خارج می‌شود. درد دیگرم
 از است که توجهی که به سایر امور هنری
 می‌شود چرا به آثار نمی‌شود؟ مثلاً برای
 همین سینما جشن درست کردند جایزه دادند،
 تشویق کردند، اما در مورد هنرمندان آثار
 که بیشتر از آن‌ها در این مملکت کار کرده
 و زحمت کشیده‌اند و بیشتر از آن‌ها
 بکارشان مؤمن هستند تشویقی بوده و نه
 سراغ و احوالی نمی‌گویم که بچه‌های آثار
 انتظار جایزه دارند. نه. می‌گویم لاقبل
 ترتیبی بدهند که این همه هنرپیشه‌های آثار
 کارشان را رها نکنند. می‌بینم که هر روز
 اینها کارشان را کنار می‌گذارند و به
 سریال‌سازی برای تلویزیون می‌پردازند که
 با آثار فاصله زیادی دارد.

نهایت گذاشت آثار می‌برد. اگر آثار
 مملکتی می‌برد مردم آن مملکت هم می‌برند
 زیرا که آثار فریاد و تجلی دردهای اجتماع
 است.
 - شما که هم در آثار بازی کرده‌اید و
 هم در سینما بنظر تان بازی کردن در کدماش
 مشکل‌تر است؟
 - بازی در آثار بر مراتب مشکل‌تر
 از بازی جلوی دوربین فیلمبرداریست. چون
 در سینما بنای یک مقدار فنون و حقه می‌توان
 صحنه‌هایی را جور کرد ولی در آثار چنین
 نیست.
 - در این ضبط تلویزیونی که داشتید
 کارتان بیشتر آثاری بود یا سینمایی؟
 کاری بودم در صد آثار. چون اولاً
 دوربین مزاحم کار ما نبود. در سینما دوربین
 خیلی مزاحم کار است و جلوی کار آدم را
 می‌گیرد مثلاً در سینما وقتی که می‌خواهند یک
 چهره کامل بگیرند آزادی عمل از هنرپیشه گرفته
 می‌شود. ولی در نمایشی که داشتیم مانعش
 خود را قبلاً آماده کرده بودیم و هر وقت
 دوربین می‌خواست از ما یک چهره کامل
 بگیرد با توجه به نقشی که بازی می‌کردیم،
 خودش می‌گرفت. به عبارت دیگر در سینما
 دوربین از بازیگر بازی می‌گیرد ولی در
 نمایشی که ما داشتیم، ما دوربین بازی می-
 گرفتیم. یعنی در ضمن کار ما، دوربین کارش
 را انجام می‌داد. بنظر من در سینمای خوب
 هم باید همینطور باشد. در فیلم «گاو» ما
 همه مثل آثار، سناریو را از بر بودیم و مثل
 آثار بازی می‌کردیم و دوربین تابع ما بود.
 برای همین هم فیلم خوبی از آب درآمد.
 - راستی شما در صدد کارگردانی
 نیستید؟
 - چرا. به عنوان یک تجربه، نمایشنامه‌ای
 را بنام «خیابان ۱+۱۲» که آقای ایرج
 امامی مشغول نوشتنش هستند و هنوز تمام
 نشده است کارگردانی خواهم کرد.
 - آخرین سئوالم این است که بنظر
 شما یک هنرپیشه خوب می‌تواند کارگردان
 خوبی هم باشد؟
 - نه. چون کارگردانی ذوق و سلیقه
 خاصی می‌خواهد. مثلاً ساز لورن براندو که
 هنرپیشه خوبیست فیلمی کارگردانی کرده
 است بنام سریال‌های یک چشم که خودش
 هم معتقد بود که بسیار بد کارگردانی کرده
 است و دیگر هم این کار را نکرد. کارگردانی
 به پیشنی بسیار وسیع و گسترده احتیاج
 دارد. و علاوه بر هنرمند بودن دانشمند
 بودن را هم لازم دارد.

هنسی ویلیامز در شصت سالگی



«سگ مشهور کتیف»

۲- که تمام سالهای دهه شصت را خوابیده است از مرگ می‌هراسد.

بیمارستان روانی، چندین بار آفرآ نوشتم، اما
 این هنوز هم کار یک نویسنده کاملاً رخصت‌زده
 است. این نمایش خیلی شخصی است و
 نمیدانم که تماشاگران تا چه اندازه آفرآ درک
 میکنند. من میدانم که این نمایش در معرض
 تماشای نقدین شیکاگو قرار خواهد گرفت،
 چنین شهرت دارد که اینان اغراض شخصی
 را در نقد هاشان وارد میکنند، دست کم یکی
 از آنها، کلودیا کاسیدی، که رسماً بازتسته
 شده اما هنوز شخص کاملاً فعالی است،
 میتواند تأثیرنا بود کننده‌ی داشته باشد. یاد
 می‌آید که وقتی «شب ایگوانا» به آرامی در
 شیکاگو روی پرده آمد، کلودیا در بحث خود
 آفرآ «نمایش ورشکسته» نامید. می‌گوید:
 «حالا من یکی از ثروتمندترین نویسندگان
 دنیا هستم» و به این ترتیب حرف‌های شب
 قشطن را رد کرد «اما بسیاری سالها را در
 فقر شدید گذراندم، حتی بعد از اینکه معروف
 شدم. نوشتن را وقتیکه دوازده ساله بودم
 شروع کردم، اما تا نوشتن «باغ وحش
 شیشه‌ای» بولی بدست نیآوردم، مردم فکر
 میکردند که ادبی بود برای من پول می‌فرستاد
 تا زنده بمانم. اما این حرف مفت است. او
 یکبار وسیله‌ای شد برای قرصه / ۱۰۰۰
 دلاری را کفلی. هفته‌ای ۲۵ دلار بمن میداد،
 تا ولخرجی نکنم و من با سرقه‌چویی زیاد

زندگی کردم، او هرگز بمن کمک مالی نکرد،
 راجع به پولش از او پرسیدم، چون
 هر از گاهی بان اشاره میکرد. «میدانید من
 هرگز برای پول چیزی نمی‌نویسم. من پول
 زیادی در آوردم، و سعی کردم آفرآ عقلمند
 سرمایه‌گذاری کنم، اما در مسائل مالی خیلی
 بی‌کله هستم. من یک کیف پراز سهام دارم،
 با اینها خود را گول نمی‌زنم، من اینها را به
 «پیس‌مانتان» دادم تا کاری را که دلش
 خواست با آنها بکند. بهشان گفتم تا زمانی
 که اینها را در برنامه‌ی ازین بردن جنگلها
 بکار نیندازید هر کاری که دلان خواست
 میتوانید بکنید. یکبار یکی از دوستان تاجر
 مرا نصیحت کرد که در یک سالن بولینگ در
 «نور» / ۵۰۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری کنم.
 برادرم «داکین» را بمحل فرستادم تا نکاهی
 بان بیاندازد. گفت که عالی است. باین ترتیب
 در این معامله سرمایه‌گذاری کردم. چیزی
 نگذشته بود که یک سالن بولینگ دیگر،
 خیلی بزرگتر، درست مثل آن علم شد و
 با این ترتیب بازار بولینگ ما را کساد کرد، و
 زانگی.....
 «خوب، او باید از کشور خارج میشد و
 این تنها راه ممکن بود. مقدار پولی که
 داشت فقط برای رساندن او به می‌سام‌پوه
 (هاوایی) کافی بود بنظر می‌رسید از اینکه
 داستان او را قطع کردم آشفته شده است،
 اما ادامه میدهد: «در کشتی آزارش دافند.

۲- که تمام سالهای دهه شصت را خوابیده است از مرگ می‌هراسد.

چیزی که از آن نفرت دارم، ظلم عدلی انسانی
 است به انسان دیگر. آدم نازنینی بود. هوای
 بلند طلایی داشت، و به یک گرتا کاروباری
 جوان می‌برد. بله، همینطور است، یک
 گرتا کاروباری جوان آشکار بود که اسیر
 این اندیشه شده است «بالاخره این نول را
 تمام میکنم، اما فعلاً همه‌ی وقتم را گذاشتم
 روی آخرین نمایش بلندم، فکر نمیکنم که
 حتی اگر وقتش راهم بکنم، آن انرژی را
 داشته باشم که یک نمایش بلند دیگر بنویسم»
 پرسیدم آیا هیچوقت احساس نکرده که
 بعنوان نویسنده، دیگر چشمه استعداد او
 خشک شده؟ سرعت جواب میدهد «واقصاً
 هیچوقت، دوره‌هایی بوده که توی یک بن‌بست
 گیر کرده بودم، زمانی که «دیان» آنچه که
 میخواستم بیان کنم برای من غیر ممکن بود.
 این خیلی خسته کننده است، میدانید من در
 باری طرح‌ها هرگز زیاد فکر نمیکنم، طرح‌ها
 خودشان پیش می‌آیند. من اول آدسپا را
 می‌آفرینم و بقیه خودش پیش می‌آید. نمایش
 Milk train خرید کننده‌ترین تجربه‌ی است
 رو تا حالا داشتم. این نوشته هرگز کار
 موفق نبوده، اما هیچوقت حسابی پیش نرسیدم.
 «هر میون بادلی» در اجزای اول خیلی خیلی
 درخشان بود، اما نقش بچه هرگز درک نشد.
 «تاب‌هاتر» آنچه‌ی که من معصوم می‌نامم
 نبود، و «تالولا» بیچاره‌ی دیگر هرگز
 نمیتواند صدایش را در اجزای دوم به گوش
 برساند قدرت جسمی او کافی نبود. آن
 نمایش، اشتغال دائمی بمرگ که منعکس
 میکرد، همانطور که بیشتر کارهای سالهای
 شصت من چنین بود. حالا دیگر خیلی پردیاد
 شده‌ام، همه. من خودم را یک هنرمند ساقط
 میشناسم. حالا هانفاندر خوشحالم که سالهای
 بسیار بودام، جاقفاده‌ام، برای من مهم‌نیست
 که شصت‌ساله شده‌ام. برای چیران ضعف
 بینانی هر ساله عینک‌های قویتر میگیرم، و
 یاد گرفته‌ام که با «موقیت» چطور تا کنم،
 یکبار مقاله‌ای نوشتم و گفتم که امنیت، فکر
 میکنم، یک نوع مرگ است. این میتواند
 طوفانی از چکهای حق‌التالیف در کنار استخر
 یک ویلا در «پورلی‌هیلز» یا هر جایی که تو را
 یک هنرمند کرده در آید. این بلا بعد از اولین
 موفقیت، «باغ وحش شیشه‌ای» بسم آمد و
 مرا به یک شورت سریع رساند، یک هتل
 درجه یک نقل‌سکان کردم، بین لفظه‌ی که
 دستور شام میدادم و لفظه‌ی که مثل تعضی
 روی یک میز چرخ‌دار بدخل اتاقم می‌برند،
 تمام علاقه‌ام را به این شورت از دست میدادم.
 یکبار گوشت‌استیک سفارش دادم و بستنی
 شکلاتی، اما همه چیز چنان عوض شد که من
 سوس شکلات را بجای سوس گوشت عوضی
 گرفتم و تماش را روی استیک ریختم، البته
 این جنبه ناچیز اختلال روانی بود که هرگز





از: ایرج زهری

«جشن آغاز سال مسیحی یا کشتار در هتل زاخر» نمایشنامه از ولفگانگ بائر



ولفگانگ بائر نمایشنامه نویسی جوانش با دو نمایشنامه «اجیک افترتون» و «ج» شهرت بسیار یافت. نمایشنامه او را منتقدان نقطه بحرانی فعالیت نمایشی وی می‌دانند. بنظر آنها بائر هنوز در آرزوی زندگی گولی وار وین دست و پا می‌دهد. نمایشنامه داستان مردی است که ناش را به نامتیب جشن آغاز سال می‌بهدل زاخر دعوت کرده است. دهه‌هایی خیال حرفه‌ایان را بزند.

جائزه تئاتر «گر هارد هاپتمن»

امسال جایزه گر هارد هاپتمن به «پتر هرتلینگ» داده شد. این جایزه که با مبلغ هشت هزار مارک همراه است، برای نخستین اثر نمایشی هنرمندان در نظر گرفته شده است.

«مصائب فاوست» اثر برژی سیتو

از زمانیکه اسطوره «فاوست» به ادبیات راه پیدا کرد یعنی از زمان چاپ کتاب «حکایت دکتر یوهانس-فاوست» اثر یوهانس شپیس آلمانی در سال ۱۵۸۷ تاکنون رنگ و قالب بسیار عوض کرده است. مهم‌ترین «فاوست‌ها» را تا به امروز کریستوفر مارلو انگلیسی، گوته و گرایه در قرن بیستم توماس من آلمانی، پل ولری فرانسوی نوشته‌اند. بتازگی برژی سیتو در لهستان «فاوست» نوی آورده است. خود وی در این باره می‌گوید: «موضوع فاوست، یک موضوع جهانی است که در هر عصر و دوره‌ای می‌تواند مسائل ویژه آن دوره را مطرح کند. من کوشیده‌ام، وسیله‌ای پیدا کنم که مسائل مبتلا به عصر ما را هماهنگ و منظم کند. مسائلی که هر یک از ما باید در خودش برای آنها جوابی پیدا کند. دوروبر آدم‌ها



کاملاً عوض شده است ولی خود آدم‌ها تغییر نکرده‌اند... من می‌خواهم که «مصائب فاوست» آغاز بحثی باشد برای تعیین مقام و محل انسان و این دنیای زیرو رو شده. در این نمایش مفیستو به فاوست دنیای امروز را نشان می‌دهد. در دنیایی که نه مسائل یک کشور بلکه مسائل همه کشورها مطرح است. سیتو از دانشجویان برآشفته حرف می‌زند، از مردمان شکست‌خورده عرصه سیاست، از مذهبیان ره گم کرده. سخن از همه

«مادر»

نمایشنامه از

استانیسلاو ویتکیه ویچ

«تئاتر معاصر» شهر وروسلو استان تازگی نمایشنامه «مادر» اثر پیسنده بزرگ این کشور ا. ویتکیه-ویچ (۱۹۳۹-۱۸۸۵) را روی صحنه رده است. ویتکیه-ویچ فیلسوف، ایش و شاعر بود می نمایشنامه‌ای که او بجا مانده است، در ده سال اخیر نف شد و برای نخستین بار در استان و در همه صحنه‌های بزرگ اثر اروپا و آمریکا روی صحنه آمد. ویتکیه-ویچ راه‌گشای تئاتر پوچی است. «تئاتر معاصر» که اینک «مادر» را روی صحنه آورده است، هدف او را تفسیر نو و برداشت تازه از کلاسیک تئاتر، و نمایش مسائل دم امروزی می‌داند. در این تئاتر ارگردان و بازیگر و طراح دکور در نه مسائل هنری وایده-شولژی و بتماعی با خود و با تماشاگران به مٹ و گفتگو می‌نشینند. تئاتر معاصر تاکنون جوایز بسیاری در جشنواره‌های جهانی بدست رده است.

«مادر» از استانیسلاو ویتکیه ویچ در تئاتر معاصر وروسلو

«بکت یافخر خداوند» اثر ژان انوی

و طوفان را برهیرش به استادی نشان می‌دهد. لازم است بگویم که وقتی سه سال پیش در جشن فرهنگ و هنر - در آبان ماه - گروه کمدی فرانسو به ایران آمد، برهیرش در نمایشنامه «بریتانیکوس» اثر ژان راسین که این گروه در تالار رودکی اجرا کرد، نقش امپراطور «نرون» را بازی کرد. از ژان انوی نمایشنامه‌های آنتیگون، مسافر بی‌توجه به فارسی ترجمه شده است.



«بکت یافخر خداوند» اثر ژان انوی

«اسکار»

نمایشنامه از «کلود مانیه»

لویی دوفنس هنرپیشه معروف فیلم‌های کمدی فرانسه که در ایران هم از هنر ایشان در فیلم‌های مجموعه ژاندارم و غیره بی‌دریغ مستفیض می‌شویم، تازگی در نمایشنامه اسکار اثر حرکتش قراردادی است همان «کی دومور» منتقد «نرول اسپر» واتور» می‌نویسد: «کلود مانیه خواسته است چیزی مثل «پورژوا ژانتی-سوم» مولیر بنویسد اما نه مولیر است نه «لاییش» و نه «فدو» نمایشنامه «اسکار» یک شوخی است که اصلاً خاطرهای بجا نمی‌گذارد. پوست تخم



لویی دوفنس در نمایشنامه اسکار

مرفی است که لویی دوفنس مأمور شده است آنرا پر کنند.

در باره لویی دوفنس - ژرژ - پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه به وی گفته است: «شما آیا از من معروفتر هستید» - می‌نویسد: دوفنس این تصور را برمی‌انگیزد که «اسکار» را انتخاب کرده تا به مردم ثابت کند شایسته عنوان بازیگر کمدی است. اما حرکتش قراردادی است همان خوشمزگی‌ها، همان «لم‌ها، شوخی - هایش یا نسل جوان امروز احساسات ضدجوانی تماشاگران سن‌را ارضاء می‌کند. لویی دوفنس عیناً مانند آزمایش‌سگ‌های پاولف، مارا با شپرتش و نه با هنرش به خنده می‌اندازد.

سبب است اجرای نمایشنامه «مندان خسته اند» با عسگر قدس منده و کارگردان آن گفتگویی می‌کند که در زیر می‌خوانید

کار تئاتر را از چه زمانی کردید؟
من بلافاصله پس از اینکه شکسته تاتر دانشگاه تهران اداره تاتر وزارت فرهنگ و هنر کار پرداختم و در ضمن تحصیل روی صحنه و سایر کارهای تئاتر هم مشغول بودم.

چرا میان هنرها تاتر را برای هدفها و حرفه‌ایان انتخاب کردید؟
در درجه اول به خاطر اینکه به هنرهای نمایشی داشتم؛ و این دلیل که فکر میکردم هنوز قیامه دارم که تاتر بهتر و مؤثرتر از بافتار و خواسته‌ها و ذهنیات کل و فرم خارجی و عینی باشد.

آیا این اولین باری است که گردانی می‌پردازید یا قبلاً نیز در زمینه کارهایی کرده‌اید؟
این نخستین بار است گردانی می‌کنم ولی در زمینه‌های مثل بازیگری و نمایشنامه‌نویسی تاتر دارم.

نمایشنامه‌های «سرد خسیس» (دزده) و «رزق» نوشته تونیدی که گروه تاتر وزارت فرهنگ و هنر صحنه آمد، چند نمایشنامه کنونی نوشته‌ام که یکی از آنها «تاشیر هفت کیلومتر فاصله» روی صحنه آمد و مورد توجه ن عضوکاخ و تماشاگران شهرهای تان قرار گرفت.

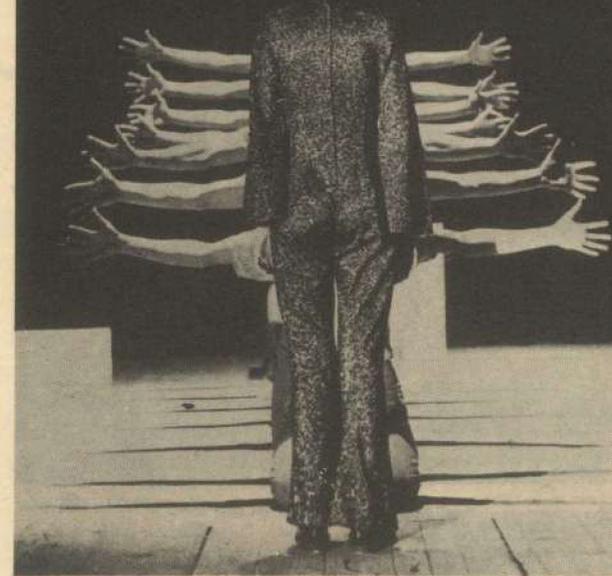
نمایشنامه دیگری بنام «صغری» دارم هم‌اکنون بوسیله ناصر برای اجرا آماده می‌شود تا هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر صحنه آورده شود.

برای گسترش هر چه بیشتر در میان مردم چه بایستی کرد؟
ما راهی برای این منظور پیشنهاد نمی‌کنیم.

فکر میکنم از طرفی حمایت در این مورد میتواند بسیار مفید واقع گردد از طرفی دیگر چون امروز ماشین‌زده مستند احتیاج دل روحی و معنوی دارند بنابراین باید نمایشنامه‌هایی بروی صحنه که درمیان اینکه یک مسئله اجتماعی جزیه و تحلیل میکند از هنرهای مانند موزیک، نقاشی و رقص و نیز کمک بگیرد.

البته این در شروع کار واجب ولی باید بتدریج این عوامل و راههای کمکی از هنر تاتر گرفته تا بالاخره فقط اصول سه‌گانه یعنی، نوشته، پرداخت، و دیت بازیگری، برای تاتر باقی بماند. وقتی تاتر باوج خود میرسد که از پدیده‌های کمکی در آن چشم‌انداز و این هنگامی است که مابا تاتر و خالص رسیده‌ایم.

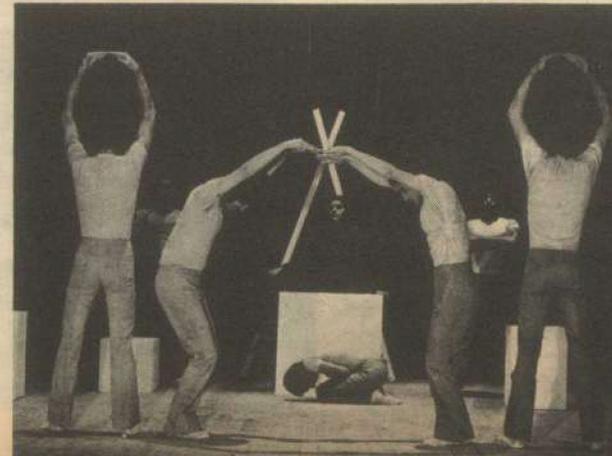
در نمایشنامه «هنرمندان



خسته‌اند چیزی که بیش از هر چیز دیگر جلب توجه میکرد توجه شدیدی شما به صدا (موزیک) و فرم بود، چرا تا این حد به این عناصر پرداخته‌اید؟

هنر تاتر در حال حاضر در مقابل تلویزیون، سینما و سایر هنرهای نمایشی قرار گرفته است و تماشای عصر ما به فانتزی، سوزیک هیجان‌انگیز و صحنه‌های دراماتیک داستانهای سینمایی و تلویزیونی بیشتر گرایش نشان میدهد. در این شرایط چگونه میتوانیم تماشای را به تاتر بکشانیم؟ وقتی تماشای میکوشد بوسائل مختلف و از طرفی گوناگون دیگری غیر از تاتر نیازهای هنری خود را برآورده کند موجودیت تاتر به خطر می‌افتد.

بنابراین ما نیاز داریم که از



روانشناسی کمک بگیریم و روحیه و علاقه تماشاچیان را تشخیص دهیم تا بدین وسیله بتوانیم کارهایی ارائه دهیم که در مقابل سینما و تلویزیون نظر آنها را به تاتر جلب نماید و می‌بینیم که برای رسیدن به هدف به فرمهای غیرعادی و غیر متعارفی و موزیک هیجان‌انگیز که تماشای نسبت بآنها حساسیت دارد نیازمندیم.

شما قطعاً در نوشتن و اجرای نمایشنامه خواسته‌اید پیامی به تماشاگر بدهید؟ چرا برای این منظور سبکی بیانی بدین دشواری انتخاب کرده‌اید؟
من که پیش‌تر نیستم که حامل پیامی باشم، من فقط با ارزشهایی که در اجتماع هست سرچنگ دارم و می‌خواهم آنها را ویران کنم ولی برای ساختن مجدد آن پیشنهاد نمیکنم و این نوسازی را به صحنه تماشای آگاه میگذارم و بهمین علت من اسم این تجربه را «تخریب و ساخت» گذاشته‌ام.

نمایشنامه شما رسالتی دراماتیک نداشت؟ تخریب چیزی بوجود نمی‌آورد و سازندگی تخریبی دنبال نداشت و بیننده نمایش را قطع شده در نیمه، رها شده میدید.

بهمین دلیل است که این کار من یک تجربه به حساب می‌آید. می‌پذیرم که نمایشنامه من با هیچیک از موازین و ارزشهای دراماتیکی قابل سنجش نیست؛ ولی سیر فانتزی آن یک روال داستانی دارد. داستان بمنزله فرودگامی است که فرم و بیان در آن می‌نشیند؛ اگر این سیر در نمایشنامه نبود مسلماً تماشای دلزده و ناراحت می‌شد.

در باره این نمایشنامه و آینده کار تاتر خود برای ما حرف بزنید و راجع به این مسئولیت جدی و مهمی که در پیش دارید.

مسئله هدف ما پیشبرد هنر تاتر است. من وقتی کارهایی را می‌بینم که اکثرشان دنبال‌روی و تقلید تجربیات صد سال پیش تاتر غرب است. سخت‌مآثر میشود. اگر ما در زمینه علم به پایه ممالک پیشرفته نرسیده‌ایم دلیلی نداریم که در زمینه هنر نیز از آنها عقب‌تر بمانیم. زیرا هنر وابسته به فرهنگ و خصوصیات یک قوم است، مثلاً ما نمیتوانیم بگوئیم رقصهای محلی ما نسبت برقصهای مدرن غرب ارزش کمتری دارد. در زمینه تاتر نیز همینطور است ما باید ویژگیهای فرهنگی و هنری اجتماع خود را بشناسیم و با سرافرازی بطرف تاتر پیشرو گام برداریم.

تاتری که از احساس خودمان سرچشمه گرفته باشد نه از تفکرات و تجربیات دیگران. باید بگویم متأسفانه آنچه ما اکنون به اسم تاتر داریم تاتر واقعی نیست و به تلتقی و دید مردم ما از تاتر نیز «دید هنری» نمی‌توان گفت.

تاتر چون یک هنر اجتماعی است نمی‌تواند به تنهایی بسوی کمال پیش‌رود مگر اینکه اجتماع چنین تحول و تکاملی را بپذیرد.

سپری صف‌زاده

تماشای جهان...

نیمه از صفحه ۵۰

- یونان - ۸/۸ - ۱۹۴۵
- گواتمالا - ۵ - ۱۹۴۵
- گینه - ۳/۵ - ۱۹۵۸
- گینه استوایی - سیصد هزار - ۱۹۶۸
- گویان - ۲۷۱ هزار - ۱۹۶۶
- هائیتی - ۴/۷ - ۱۹۴۵
- ولنای علیا - ۵/۳ - ۱۹۶۰
- هندوراس - ۲/۴ - ۱۹۴۵
- مجارستان - ۱۰/۲ - ۱۹۵۵
- جزایر مالدیو - صد هزار - ۱۹۶۵
- هند - ۵۳۷ - ۱۹۴۵
- اندونزی - ۱۱۵ - ۱۹۵۰
- عراق - ۹/۲ - ۱۹۴۵
- ایرلند جنوبی - ۲/۹ - ۱۹۵۵
- ایسلند - ۲۰۳ هزار - ۱۹۶۶
- ایتالیا - ۵۴ - ۱۹۵۵
- ایران - ۳۰ - ۱۹۴۵
- اسرائیل - ۳ - ۱۹۴۹
- جامائیکا - ۱/۹ - ۱۹۶۲
- زاین - ۱۰۳ - ۱۹۵۶
- قطر - ۱۰۰ هزار - ۱۹۷۱
- اردن - ۲/۱ - ۱۹۵۵
- کوبا - ۱۰/۸ - ۱۹۶۳
- کویت - هفتصد هزار - ۱۹۶۳
- لائوس - ۳ - ۱۹۵۵ (حکومت لائوس نظر نمی‌آورد این کشور را زیر کنترل دارد)
- لسوتو - ۱ - ۱۹۶۶
- لبنان - ۲/۵ - ۱۹۴۵
- لیبریا - ۱/۱ - ۱۹۴۵
- لیبی - ۲ - ۱۹۵۵
- لوکزامبورگ - ۳۴ هزار - ۱۹۴۵
- ماداگاسکار - ۶/۷ - ۱۹۶۰
- مازی - ۱۰/۳ - ۱۹۵۷
- مالاری - ۴/۲ - ۱۹۶۴
- مالی - ۵ - ۱۹۶۰
- مالت - ۳۲۳ هزار - ۱۹۶۴
- جمهوری عربی مصر - ۳۲/۵ - ۱۹۴۵
- جمهوری آفریقای مرکزی - ۱/۵ - ۱۹۶۰
- دومینیک - ۴/۱ - ۱۹۴۵
- رومانی - ۲۰/۱ - ۱۹۵۵
- رواندا - ۳/۴ - ۱۹۶۲
- سنگال - ۳/۷ - ۱۹۶۰
- سیرالئون - ۲/۵ - ۱۹۶۱
- سنگاپور - ۲ - ۱۹۴۵
- سومالی - ۲/۷ - ۱۹۶۰
- سودان - ۱۶ - ۱۹۵۶
- سوئد - ۸ - ۱۹۴۶
- سوازیلند - ۳۹۵ هزار - ۱۹۶۸
- سوریه - ۵/۸ - ۱۹۴۵
- تانزانیا - ۱۲/۲ - ۱۹۶۱
- چاد - ۳/۴ - ۱۹۶۰
- چکسلواکی - ۱۴/۴ - ۱۹۴۵
- تایلند - ۳۴/۷ - ۱۹۶۶
- توگو - ۱/۹ - ۱۹۶۰
- ترینیداد و توباگو - ۱ - ۱۹۶۲
- مغرب - ۱۵/۱ - ۱۹۵۶
- جزیره موریه - ۲۹۸ هزار - ۱۹۶۳
- موریتانی - ۱/۱ - ۱۹۶۱
- مکزیک - ۴۸/۹ - ۱۹۶۵
- مغولستان - ۱/۲ - ۱۹۶۱
- نیبال - ۱۰/۸ - ۱۹۵۵
- نیکاراگوئه - ۱/۹ - ۱۹۴۵
- نیجیر - ۳/۹ - ۱۹۶۰
- نیجریه - ۶۲/۶ - ۱۹۶۰
- نروژ - ۳/۸ - ۱۹۴۵
- زلهندو - ۲/۷ - ۱۹۴۵
- اوگاندا - ۹/۵ - ۱۹۶۲
- پاکستان - ۱۱۹ - ۱۹۴۷
- پاناما - ۱/۴ - ۱۹۴۵
- پاراگوئه - ۲/۳ - ۱۹۴۵
- هلند - ۱۲/۸ - ۱۹۴۵
- پرو - ۱۳/۲ - ۱۹۴۵
- فیلیپین - ۳۷/۱ - ۱۹۴۵
- لیبستان - ۳۲/۵ - ۱۹۴۵
- پرتغال - ۹/۵ - ۱۹۵۵
- تونس - ۴/۶ - ۱۹۵۶
- ترکیه - ۳۴/۳ - ۱۹۴۵
- اوکراین - ۴۶/۸ - ۱۹۴۵
- شوروی - ۲۴۲ - ۱۹۴۵ (با احتساب جمعیت اوکراین و بیلوروس)
- اورگوئه - ۲/۹ - ۱۹۴۵
- ونزوئلا - ۱۰ - ۱۹۴۵
- یمن شمالی - ۵ - ۱۹۴۷
- یمن جنوبی - ۱/۱ - ۱۹۶۷
- یوگسلاوی - ۲۰/۳ - ۱۹۴۵
- زامبیا - ۴ - ۱۹۶۴
- عمان - ۵۶۵ هزار - ۱۹۷۱

- سوئیس بیمل خود عضو سازمان ملل متحد نیست.
- شوروی - معلوم نیست مطابق چه منطقی - در سازمان ملل صاحب سه رأی است:
- بیلو روسی - اوکراین و اتحاد شوروی.
- در سازمان ملل تصمیم‌ها با رأی اکثریت اتخاذ میشوند - در حالیکه عملاً چنین نیست - چون چین و هند با جمعیتی برابر متجاوز از یک سوم جمعیت کره زمین باندازه جزایر مالدیو و قطر در رأی‌گیری سهم دارند - در حالیکه جمعیت هر یک از دو کشور اخیر باندازه یکی از محلات تهران است.
- این کشورها عضو سازمان ملل نیستند (جمعیت به میلیون نفر):

- سوئیس - ۶/۱
- تائیوان - ۱۴
- ویتنام جنوبی - ۱۷/۵
- ویتنام شمالی - ۲۱
- کره جنوبی - ۳۱
- کره شمالی - ۱۳
- رژیا - ۵/۹
- آلمان غربی - ۶۱
- آلمان شرقی - ۱۸
- آندور - ۱۹ هزار
- لیختنشتاین - ۲۱ هزار
- مناکو - ۲۳ هزار
- نورو - ۶ هزار
- سن مارن - ۱۸ هزار
- ساموآی غربی - ۱۴۱ هزار

- جنگ شبه قاره هند ممکن است به تشکیل کشور جدیدی بنام «بنگلادش» بنا جمعیت ۷۵ میلیون نفر منجر شود.
- فدراسیون امارات متحده عربی مرکب از شیخ‌نشین‌های دبه - ابوظبی - راس‌الخیمه - شارجه - فجیره - عجمان - ام‌القوین با ۸۴/۵ هزار نفر جمعیت عضو جدید سازمان ملل است.

سردبیر و کارکنان مجله تماشا مصیبت وارده را به همکار گرامی خود آقای ابراهیم پاسدار تسلیت می‌گویند.

سردبیر و کارکنان مجله تماشا مصیبت وارده را به همکار عزیز آقای ایرج تبریزی تسلیت می‌گویند.

سردبیر و کارکنان مجله تماشا مصیبت وارده را به آقای علیرضا عقدایی تسلیت می‌گویند.

جواب چشمگیر چشمه‌ها را خیره میکند
جواب نامه چشمگیر دیده نووارنده مخصوص خانما و دختر خانمای ناسپند
جواب نامه چشمگیر و ندای بی‌میل گلدار: ساده، نابون، و کشتار
انحرافی فروش با فقط جواب «چشمگیر» بنحیث امید



بستری
شام و ناهار
در دستوران
حاقم
خیابان سپهر - مشهد
۸۹۲۳۲۸ ۸۹۲۳۲۸

راهی که نقش ما را در
مسئله عظیمی برای یک زندگی نو
نمایشگاه
عالیترین نمایان مدل ۷۲ با شرایط و نحوه شما
خیابان قشربین کوهسار، دورت و دورت از بازارت سراسر بانک ۱۰۵ مشهد ۷۵۰۳۳۲

بهار فصل جمه محمدعلی صفریان

نویسنده: نایب

نمایشنامه چهارفصل، «مضمون تاتری» متداولی ندارد، نمایش «بهاره‌ای از زندگی»، تجسم «رویدادهای» که در قوس ماجراها یا در انفجار حادثه‌ی بی معنا و مقصودی ختم شود، نیست و عین حال یک اثر با ارزش و بسیار زیبای شنی است که نویسنده، بنا به ادعای خود برای ریش و شکل آن دغدغه و تشویق‌های فراوانی از سرگردانده است؛ این دغدغه و تشویق را لئوسگر از یک طرف به خاطر ساختمان‌زبانی طرف دیگر درکار پرورش تم و تجسم درست لکرده است.

در زمینه زبان، خود به اشاره می‌گوید: «در

نوشتن این نمایشنامه با مشکل عمده دیگری هم مواجه بودم: «پرهیز از تله خلق یک گفتگوی شبه شاعرانه»

علت پیش‌آمدن مشکل درکار نویسنده این است که احساس می‌کنند: «واژه‌ها و ریتیم‌های زبان روزمره با وجود برخورداری از غنا و شعریت خاص، پس از گذشت زمانی معین کفایت یا در واقع انعطاف و ظرفیت پذیرش مفاهیم و معانی متنوع را از دست می‌دهند. شاید یکی از اسباب این ضایعات سوء استفاده‌های بیجا و نابه‌منگام است از چنان زبانی؛ فی‌المثل استفاده از ترکیبات و تشبیهات و استعاراتی که در قلمرو هنر زندگی آبرومندان‌های داشته‌اند، در آکسپیا و تبلیغات برد و اثرائتی آنها را زایل می‌کند، و گذشته از آن در سرکمیود واژه را هم پیش می‌آورد. لانیای، با گریز و اکراه از بکار گرفتن زبان محاوره‌ای، اجبار روی آوری به زبان «ادبیانه» پیش می‌آید که خود، خطر سقوط در طاس‌لفزنده طمطراق و لفاظی و پرگویی را در پی دارد.

مشکل نویسنده، در این میان، بیشتر ناشی از خصلت بیانی اثر است. زیرا چهارفصل در بیان کندوکاو ضرورت‌های یک رابطه است یا پرهیزی به عمد در توسل به توضیح و تفسیر؛ اما گفتگوهای آن فراز یافته، اسلوب آن شکل شده و استعاره آن هم ساده است و بهمین سبب در فهم و اجرای آن هردو خطر وجود دارد. و مسخر اینکه: «این گفتگوهای فراز یافته، نمایش بازدهی شاعرانه‌ای را طلب می‌کند؛ ورنه لئوسگر در ارائه این بازدهی شاعرانه‌ای که هرچالازم بوده، شاعرانگی آن را از تمایل به افراط بازداشته کاملاً موفق است. برای ارزیابی این توفیق باید به صراحت و در پیمای و بصراحت بگوئیم که چهارفصل چیست؛ گفتیم که این نمایشنامه ماجرائی داستانی نیست و بنابراین عنصر ناخودآگاهی هنری در آن کمتر دخیل است. یا اصلاً نیست. برای نزدیک شدن به تعریفی که می‌خواهم از چهارفصل بدم باز- خوانی پاره‌هایی از آن- از زبان یکی از تماشاگران قهرمان آن ضروری است. آدم، مرد نمایش می‌گوید:

آدم: «دو نوع عشق و دو نوع زن وجود دارد. می‌زن که عشقتش دور و برته و همیشه ازت فاصله می‌گیره که مبادا حرارتش تورو بسوزونه یه زن دیگه که مسرکه عشقتش مثل یه خورشید قهار هوای اطرافتو می‌سوزونه تا نفست بند بیاد و هر قطره از رطوبتو از رولیات خشک می‌کنه تا دیگه نتونی حرف بزنی، و چون هوسی داره که حتی یه ذره‌ش تو هیچ آدم زنده‌ای دیده نمیشه و هیچ‌ادم زنده‌ای نمی‌تونه باهاش سپیم بشه. میدونی که من، از وقتی به دنیا اومدم یه خنده بزرگ کم باهام به دنیا اومدم. باورث میشه؟ یه خنده بزرگ مثل یه نعمت. بعضی‌ها از اون خوششون میومد و بعضی‌هام ازش نفرت داشتن. خنده من یه نوع معیار بود و یه نوع مکن که مردم آدمیشونو باهاش اندازه می‌گرفتن و من به هیچوجه، به هیچوجه من‌الوجه، نتونستم ناگزیری علاقه یا نفرتشونو درک کنم. هیچوقت شده بایه‌زن خوشگل باشی که زیبایی نفس‌گیری داشته باشه؟ و دیدی یا حس کردی که اوچه موج شورانگیزی از خواهش یا نفرت جذب می‌کنه و متوجه‌شدی که چه جوری سردم دوروبر مقاومت ناپذیری حرف‌های کنایه‌دار و زنده بزبون میارن تا نشون بدن از زیباییش جانخورند؟ خنده من یه همچو حالتی داشت. حتی (او که احتیاجی نداشت خودشو با چیزی یاکسی مقایسه‌کنه- چون هم از نعمت‌زیبایی بهره‌داشت و هم شعور- حتی اونم شروع کرد به مقایسه خودش باخنده من و چرا؛ برای اینکه مال من بود، می‌فهمی؟ یا من به دنیا آمده بود و او

نمی‌تونس ببینه که به او هدیه نشده. از این‌جهت خودشو بامن مقایسه می‌کرد و با اون‌چکه به من مربوط بود مبارزه می‌کرد. در جاهائی دنبال جنگ می‌گشت که اصلاً وجود نداشت و در هر عملی خیانت می‌دید. و یه بار که از روتخت بیماری‌بیش نامه نوشتم و از شدت عصبانیت بیش بدویراه گفتم ناگهون آروم‌شدم؛ و جلو خودشوگرفتم، یه جویری که انگار می‌خواست نشون بده که اول خنده‌رو او بهم بخشیده و فقط اون‌که می‌تونه بهم برسه تا حالتم خوب بشه. می‌گفت: (خنده تویچه مناس، حالا دیگه فقط منم که می‌تونم ازش مواظبت کنم. تو نمی‌تونی). اما طولی نکشید که حرف‌هایش بی- معنی می‌شد می‌گفت: «من خدا را در تو می‌بینم و اونوقت زندگی را بگام تلخ می‌کردی این گفتار طولانی- که من نصف بیشترش را نیاوردم- مؤید تلاشی است که هر یک از دو قهرمان جهت توجیه تنهایی و عدم تقاضا، در تمام نمایش، بکار می‌برند. نوعی «تشریح» صحنه‌های عشق و پیوند دوستی است به منظور نشان دادن درگیری هر کس با درد فردی خودش و اینکه در اجتماع می‌فاجعه- های امیل آدمی بستگی گریز ناپذیری با محیط اجتماعی دارد. درد فردی یا خصوصی محلی از اعراب نخواهد داشت.

اما از طرفی نویسنده می‌کوشد از تمام تضادها و برخوردها به این نتیجه برسد که «به مردم یادآوری کند و به آنان اطمینان دهد که تنها در تلاششان برای ساختن جهانی بهتر بلکه در دردهای خصوصی‌شان و همچنین سر درگیشان تنها نیستند. پوزخند و تمسخر سوسیالیست‌ها نسبت به درد تنهایی ورنج خصوصی در هنر به ایجاد نوعی ناانتظار در شناخت سوسیالیسم به عنوان بی‌عاطفگی و سنگدلی یاری کرده است.»

عنوان بی‌عاطفگی و سنگدلی یاری کرده است. به کلامی صریح باید گفت: چهارفصل خود قصه عشق و عواطف فردی و اجتماعی نیست بلکه تدارک عشق از رهگذر تجربه اعتراف و باز نمودن و روکردن همه جنبه‌ها، گره‌ها و پیچ و خمهای عاطفی و اجتماعی آن است. گذراندن آن از مسیری درونی، از چهار فصل تغییرات و تبدلات ذهن و جان آدمها است تا با وجود همه حجاب‌ها و دیوارها، در پایان تمام رده‌انکارها، هستی و حقیقت آن را در کنار واقعیت خشن به اثبات برساند، واقعیت قابل تحمل، سنجیده و حساب شده آن.



ارنولدوسکر

دو مجموعه قصه از ابراهیم رهبر

ناشر: سازمان تدارک و نشر

رهبر، تصویرگر جمال عاطفی محیط خودروستاهای گیلان است. و بر این جمال عاطفی همیشه سایه ورتامیز فقر اقتصادی و عوارض آن لرزان ت. آدمهای داستان بیشتر، دهاتی‌های کشاورز، کاسبکارهای شهرستانک‌های شمالند. زندگی کلی آنها راکه از موهبت آراش طبیعی برخوردار تنها وحشت نباریدن، رویدادهای خانوادگی بیماری تهدید می‌کند.

رهبر در این تصویرگری و بازگویی مدام، سه از سطح طبیعت و مشغله مردم به‌درون- وصف دردها، دغدغه‌ها و وحشت‌ها و باز به لح روی می‌آورد. قصه اول کتاب «در شهری کوچک»، چرایی خاص باطنی روشن محوری از قهرمانی سربه‌های عاطفی و عصبی داشته باشد نیست، بری است کوچک که با غروب آفتاب مخصوصاً روزم از حرکت وتلا بازمی‌آیدست و به‌درون خود می‌خزد تا با رؤیاهای خود، با پیچ و پیچ و مگوهای داخل خانه‌ها و کلبه‌ها، زندگی نیبندن هیاهویی را تا مرز خواب بگذراند. آدمهای

بستان آدمهای شهرند و آدمهای شهر در وجود بیان عطار و پسر کوچکش و خانواده‌اش خلاصه شوند. پرستوما نشانه‌های عطوفت، سادگی و تقادات قشری محیطند. وقتی توسط پسرک دمه می‌بینند، بی‌تردید ضربه‌ایکه بر آنها وارد به بر عطوفت و اعتقاد مردم زخمه خواهد زد. بر بیش از این به دنیا‌های درونی قهرمانانش و نمی‌رود. و در توجیه و تفسیر روابط آنها از

خدای خسران

«تحقیقی درباره خودکشی»

نوشته: الوازر

کتاب تازه الوازر همچنانکه از عنوان دوم آن برمی‌آید کلا جستجویی است در مسئله خودکشی. گرچه خارج از آن

وله نیز ارزش‌هایی بر آن مرتب است.

این ارزش‌های اضافی یا به اصطلاح «آن دیگر» شرح و وصف و دفاعیه‌ای است از بیات تندرو، به ویژه شعر که خود عاشقانه به اعتقاد دارد. نیازی به گفتن نیست که کتاب به و تحسین‌آمیزی زیبا و مؤثر نوشته شده است. او مر و نویسنده‌ای است که درباره شعر می‌نویسد، هم با حساسیتی فوق‌العاده در کلام و لغت. این باید اضافه کرد که در موارد زیادی نظرات قابل انتقاد است، اما عملاً هرآنچه بنویسد اندک آشنا به شخص او و آثارش را وادار به ایش می‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که الوازر در زمان پیش از کامیابی و سعادت بی‌بهره‌مند نشده است ر او معاصر اولاس استیونس (شاعر و نویسنده) ویلیام کارلوس ویلیامز (شاعر) بود. دانشجویان یکاکی شدیداً آثارش را مورد تجزیه و تحلیل از می‌دادند.

کتاب مورد بحث با یک خودکشی واقعی آغاز شود و با کوشش برای خودکشی دیگر پایان پذیرد. این هر دو نوع (خودکشی) نمونه‌هایی ت مناسب برای هر زمان نویسی تا نحوه روپرو بن و استفاده از رویدادهای خشن و خوفناک را ا گیرد.

دود

ابراهیم رهبر



حد برخوردی معمول زندگی در نمی‌گذرد، شاید علت این باشد که متناسب با محیط قصه‌ها آدمها نمی‌توانند از این برتر بروند و روایتشان متضمن حادثه‌ای عمیق‌تر و الگودارتر باشد. اما این منطق مجاب کننده نیست، زیرا اولاً می‌توان محیط دیگری که ظرفیت ماجراهای هنری داشته باشد برگزید، ثانیاً در هر محیطی، نویسنده می‌تواند و

خودکشی واقعی مربوط به سیلویاپالان شاعره جوان امریکایی است (که به کمک اجاق‌کاز خودکشی کرد). از زمان مرگ این شاعر تاکنون بحث و جنجال فراوانی درباره خودکشی در گرفته است. الوازر او را خوب می‌شناخت و به عنوان یک فرد انسانی و یک نویسنده هر کاری می‌توانست برایش کرد. اینها، آخرین کلماتی است از الوازر راجع به سیلویاپالان:

«سرد و بیجان افتاده بود، با گردن‌بندی مضحک به گردش، تنها صورتش نشان میداد (که مرده است): خاکستری رنگ و اندکی شفاف بود، چون موم. هرگز پیش از آن آدم مرده ندیده بودم، به سختی او را شناختم. سیمایش خیلی خشک و لاغر به نظر می‌رسید. اتاق بوی سیب می‌داد، ملایم و مطبوع، اما تمیز نشده می‌نمود، چنانکه گویی سببها در حال پوسیدن بودند. حتی حالا باور گردش برام دشوار است. بدن قوی، صاف و بلندش با استخوانهای نیرومند، سرشار از حیات بود، و صورت کشیده‌اش با چشم‌های قهوه‌ای زیرک، لبریز از احساس. او قاطع، سوادتی و ساده‌دل بود. اعتقاد این است که او نایب بود.»

مریته مناسبی است، فراخور حال الوازر، تنها کلمات آخری است که اندکی سبب ناراحتی میشود. یقین دارم که الوازر با صمیمیت مطلق و آگاهی دقیق بر فنون و اسلوب‌های کلام آن‌شاعر، به نایب بودنش اعتقاد داشت. نه به خاطر خودکشی و اعمال نایب‌وارش، و به همین دلیل چیزی که مرا معذب می‌دارد این است که بی سببی می‌کوشد این واقعه را به بیماری روانی یا چیزی در آن‌حدود تأویل کند.

تنها در چنین مواردی است که من نمی‌توانم

باید بر مبنای احتمال و پیشینی منطقی، قصه را به رویدادهایی ریشه‌دار و تعیین‌کننده مجهز کند تا ارزشی والاتر از نوشته‌های تزئینی یا از سر اندوه عاطفی مطلق داشته باشد.

تم قصه دوم، در کنار مرض، بیرون و برتر از تم کلی کتاب نیست، اما از عمق روانی بیشتری برخوردار است. بیماری که وحشت سل چنگ در جانش انداخته پایبای این وحشت، لحظه‌های زندگی‌ش را با مایلیولیا تیار می‌کند. نویسنده نیز در تصویرگری ماهرانه و دقیق خود در کشاندن عاطفه و شفقت خواننده به دایره سرنوشت قهرمان خود موفق است. نقاشی دغدغه و ترس این قهرمان از ابتدا به سل از این‌جهت مهم است که آدم قصه روستائی است و سرمایه اصلی و ضروری کار او همانا سلامت جسم است که اگر اندکی خلل در آن وارد شود به بنیة اقتصادی خانواده او نیز خلل وارد خواهد شد. قهرمان داستان در کشمکش این درد و تشویق از گذرگاه یک شکنجه مدام نیز می‌گذرد، اما به عاقبت و عاقبتی دست نمی‌یابد. همان‌طور که اشاره کردم، رهبر ساده و زیبا و ماهرانه می‌نویسد اما بی‌اندازه ساده می‌اندیشد گویا می‌ترسد ذهنش را درگیر ماجراهای خشن و خونبار کند و رخصت کنج‌کاو و بازرسی در اعناق بگذرد.

این جسییدن به محیط زادگاه و خود را در اجباری اخلاقی و عاطفی قرار دادن که: حتماً باید از آنجا بنویسند، دردی است که مبتلا به تمام نویسندگان امروز گیلان است: رادی، طیار، رهبر و... و این توان‌ابتکار و خلافت را از نویسنده می‌گیرد چرا که ممکن است محیط، هر چند هم غنی، استعداد کشت و کار و باراوندی و باردهی هنری نداشته باشد، یا فقط در سطحی معین داشته باشد.

ادعاهای او را درباره علاقه به هنر افرامی‌پذیریم. توجیه بسیار موشی‌ارانه‌ای که درباره رمانتیک‌ها دارد، در زمینه چنان برداشته‌هایی صورت می‌گیرد. اومی- گوید:

«دراج تبرمانتسیم، چنان توانایی‌های شخصی از خود کار و اثر هنری اهمیت بیشتری داشت.» کتاب الوازر که با یک خودکشی موفق شروع میشود، با خودکشی نا موفقی پایان می‌گیرد. این باز خود آقای الوازر قهرمان ماجرا است.

نشریات جدید

۱- شماره یک و دو ماهنامه آموزشگاه حرفه‌ای دواب‌آن اسفهان بدستمان رسید. چنین نشریه‌ای طبعاً صدای تازه‌ای است از مؤسسه تازه‌ای که نقش آفریننده خود را در استحکام مبانی صنعتی مملکت آغاز می‌کند. محتوای نشریه مقالات و نوشته‌هایی است در زمینه تاریخ و صداالت صنعت، همچنین اطلاعاتی در مورد آثار و پدیده‌های صنعتی ایران و جهان

۲- ماهنامه رودکی، سومین شماره خود را منتشر کرد. خیلی راحت می‌توان پی برد که این ماهنامه نسبت به نخستین شماره خود راه گفتم پیوسته و می‌رود که شکل واقعی خود را بگیرد. در این شماره نوشته‌های در باره بیکاسو به ترجمه مهشید امیرشاهی با عنوان «بیکاسو، گواهد قرن ما»

گزارش و تفسیر جامعی نیز آقای چنگیز پهلوان در باره آخرین نمایشنامه پتر وایس - که از نظرگاه تازه‌ای هولدرلین شاعر بزرگ آلمان را مورد تجلیل قرار می‌دهد.

دانش آکل و کیمیا، افسانه گمشده سبیلوس قصه‌ای از مهشید امیرشاهی، نقد آثار، کتاب و سینما از مطالب دیگر این نشریه است.

۱۹۷۱، در نیمه فیلمبرداری کرد، کوشیدند تا رومن پولانسکی را از برکنار کنند. واقعا از خود بی‌باکی نشان دادند، زیرا او نه تنها فیلم را گردانی می‌کرد بلکه تهیه‌کننده نیز پولانسکی در بهار ۱۹۷۰ اظهارداشته که می‌خواهد از روی این نمایشنامه فیلمی بسازد. با دوستی پام آلدرو برنگ برای تهیه آن شرکتی برپا و از من خواست که با هم فیلمنامه‌ای بنویسیم. اینکار شش هفته طول کشید. من (صاحب مؤسسات پلی‌بوی) آنرا رد و قبول کرد که هزینه‌ی تولید را بدهم. نوامبر ۱۹۷۰، در صحنه‌ای واقع در شمالی، فیلمبرداری آغاز شد. ولی دو ماه گذشته بود که انفجار در گرفت است. قضیه دم گه این هنرر یا نه‌ای او در پلی‌بوی نبودند که کودتار را بیزی کردند. ترتیب رویدادها به‌قرار بود: پولانسکی و براژپرگ، پس از با پلی‌بوی برسرپودجه‌ای به مبلغ ۲/۴۰۰۱ دلار) به جستجوی چیزی که نام اتمام Completion guarantor نام برآمدند. يك چنین شخصیتی - در دستمزد قابل توجهی- تحویل فیلم‌تمام را به پخش‌کنندگان و پرداخت‌افزافه‌هایی را که در مقدار پودجه پیش‌بینی - تضمین می‌نماید. چنین خرج‌هایی پس از آنکه پلی‌بوی سرپایه‌ی به‌کارش را دوباره بدست آورده بود، پناز مت‌میشد. در نیمه‌ی ژانویه، پولانسکی، نامه‌اش عقب مانده بود و ضامن‌ها، در پیج سرد چهارشنبه، تصمیم به‌روگردن خود گرفتند. آنها از حق ناشی او داده در زمینه‌ی تعویض تهیه‌کنندگان-سکی و براژپرگ - استفاده کردند؛ بین آنها، که يك مشکل‌کنای می‌بود، با اتومبیل شورفوار و منشی پاشنه‌بلندپوشش، سروقت به‌استودیو-شورپرتن، در نزدیکی لندن، وارد شد. گذشته آنها به‌پولانسکی اعلام کردند. آخر هفته دیگر نتواند به‌برنامه برسد. کاری غیرممکن بود - ساختن فیلم را از دست او خواهند گرفت. روحیه در مکث، حتی در سطوح بالاتر، در هم رفت. روی صحنه خبر از این بود که بردان فیلمساز زودساخت(quickies) لود، که تازگی او را درحال اختفای ستوران دیده‌بودند، امضاء داده‌بودفيلم نام کند. سیمپای تلفن بین شهرتن و گگو با خواهش‌ها و تهدیدها، دشنام‌ها ش‌ها می‌لرزد. همه آخرین زردی ردیشان را از دست دادند. همه چیز سکس.

در آخرین روز کار از آخرین هفته‌ی ناوود پولانسکی فیلم را تمام کند، با اضافی به دست آورد که بقدر کافی از عهده‌ی پرداخت هزینه ویرنامه‌ی طولانی‌شده و خرید سبب ضامن‌های اتمام برمی‌آید. همه از نو نفس راحتی کشیدند، جز پولانسکی. روز بعد از او پرسیدم که بطور می‌توانست، مثل يك شیخ، اینقدر برتفاوت باشد. گفت: «همین قضیه در ۱۹۶۸، وقتی که درهالیوود فیلمبرداری خارجي بهم بزند. آنروز پولانسکی در راه بازگشت به لندن، به براژپرگ، گفت که نه‌تنها از متن ما را برمی‌دارد بلکه حتی يك واورا هم پیش نخواهد کرد. هدفش این بود که



مروری در احوال خارق‌العاده‌ی يك فیلمساز، يك مرد غیرعادی

رومن پولانسکی تحمیل‌گر لهستانی

از: گنت تینن ترجمه‌ی: جیتا بخش نورانی

فیلم‌ها طبق سرعت خاص‌خودش فیلمبرداری کند، چرا که سرعت دیگری را نمی‌شناخت. آنتب، دیروقت، در حالیکه به استدلالتاش رنگی از مهارت ناپلونی میداد، با هنر به گفتگو پرداخت. ظرف بیست دقیقه اعتباری اضافی به دست آورد که بقدر کافی از عهده‌ی پرداخت هزینه ویرنامه‌ی طولانی‌شده و خرید سبب ضامن‌های اتمام برمی‌آید. همه از نو نفس راحتی کشیدند، جز پولانسکی. روز بعد از او پرسیدم که بطور می‌توانست، مثل يك شیخ، اینقدر برتفاوت باشد. گفت: «همین قضیه در ۱۹۶۸، وقتی که درهالیوود فیلمبرداری خارجي بهم بزند. آنروز پولانسکی در راه بازگشت به لندن، به براژپرگ، گفت که نه‌تنها از متن ما را برمی‌دارد بلکه حتی يك واورا هم پیش نخواهد کرد. هدفش این بود که

حس می‌کردم داشتم از میان زمین کنار استودیو رد میشدم که به‌اتوپرینچر برخورد. پرسید موضوع از چه قرار است. جریان را به‌او گفتم؛ دستپاشش را دورشانه‌هام گذاشت و گفت: «بیین - کارگردانها وقتی برکنار می‌شوند که کار روزانه‌شان بی‌ارزش باشد یا يك ستاره‌ی کله‌گنده از آنها خوشش نیاید. اما تا بجا هیچکس بخاطرزیادی خرج کردن اخراج نشده. پس برو با خیال راحت غذایت را بخور.» حساب که کردم دیدم حق با او بود»

هیچکس پاریچار از این کوتوله‌ی مغرور و مطمئن نیست. او علیه هر چیزی که ممکن‌است ضعف تلفتی شود صبیان می‌کند. او احساس می‌کند که ناتوانی فسادانگیز است و ناتوانی مطلق تباهی مطلق را بدنبال صبح که به شهرتن واردشد، یکی‌از بچه‌ها

دست به چیزی اشاره کرد که او درفقااش ا کرده بودند. این چیز که مثل تیر درپ روی دو آجر راست قرار داشت، همه چوبی بود به‌صخامت دو اینچ واصلع س اینچ. پولانسکی لحظه‌ای آنرا وارسی د. محکم روی پاهایش ایستاد، مشتش را به سرعت ضربه‌ای به آن وارد رد. چوب از وسط به‌دو نیم شد. و او با ر و ریشخند، شانه‌هاش را بالا انداختو ه خود رفت.

او دیوانه‌وار اسکی و رانندگی می‌کند، به دوستی با آدمهایی افتخار می‌نماید که سل جسکی‌مستوارت، راننده‌ی مسابقات بیبل‌رانی زندگی‌شان را بنحوی حرفه‌ای خطر می‌اندازند و موفق می‌شوند، قبول ارد که روزی قدرت جسمانی‌اش رو به زوال ندارد سالخوردگی هر کاری سر دیگران ورد، هیچوقت او را نمی‌فرساید.

اطمینان آدمهای تحمیل‌کننده را دارد. ذاریدمفهوم «تحمیل» را روشن کنم. تحمیل، شتقاق از فعل فرانسوی S'imposer حالتی از اج یا شخصیت است که دلالت می‌کند بر- انانی تحمیل اراده‌ی خود بر دیگران (گرچه ن قسمتی از آنست) و تلفیق وضعیت‌های شاعی، اخلاقی، جنسی و سیاسی که در آنها توان باحد اکثر آزادی مؤثر واقع شد.

به‌بیان دیگر، اگر فرضاً کسی استعدادی نته باشد، موهبت «تحمیل» او را قادر به لئی کامل آن می‌سازد. این صرفاً اشارتگر نای آدم نیست، بلکه چیرگی او را بر رشته‌ی نیی از فعالیت نشان می‌دهد.

در میان سینمایی‌هایی که این حالت را آنها دیده‌ام می‌توان از لاری‌الیور، سن‌ولز، هارولد پینتر، و هارلورن پوندو برد. دلواپسی فرد درباره‌ی يك تحمیل‌گر ست که آیا واکنش او در برابر گفته‌ی دی او لبخند خواهد بود یا غضب.

از تمسخر او رمد وازستایش دلگرم می‌شود. بنددبختانه، بسیاری از آدمهای استعداد از مهارت تحمیل‌گری برخوردارند، ینه هنرها انباشته از این آدمیاست و ندر هم کراحت‌انگیزاند! از سوی دیگر، پلی از آدمهای بااستعداد، به‌خاطر نجات رازپوشی بیش ازحد، در تحمیل‌گری کاملاً وانند، و این اشخاص از همه تأسف - کیز ترند. تقریباً درتمامی حوضه‌های فعالیت سانی، پیروزی یا شکست، وامانندن یا جام کاری، بستگی به این دارد که آیا بم از مهارت تحمیل‌گری برخوردار است نه. پولانسکی، حتی گاهی تا حدی افراطی، تحمیل‌گری‌سرشار است. اگر يك فرد دی تقاضایی را برای دهبار بکند و بعد از نم منفجر شود، او دربار نخست‌برافروخته گردد. هیچوقت هم پوزش نمی‌خواهد و این مهم نیست چطور و چه کسی را بچاند است. با آدمهایی از این قماش، یشه احساس خطر وجود دارد. و کسی که کباب را برانست‌هیمنگویی مشروب خورده شد، می‌تواند این احساس را گواهی دهد. مثل بسیاری از تحمیل‌گران، اوچهان به دو متوله‌ی فاعلی و مفعولی تقسیم می- مند: آنها که کننده‌اند و آنها که ونده‌اند. برخی از عقاید و آنها‌ی جمعی دارند.

(کوتاهی وی در همگونی با پروتاریا حدی، طیفانی است علیه آن کمونیسم زمی که در لهستان پس از جنگ، طی برای او جذبه‌ای پایان ناپذیر دارد. یکروز صبح که به شهرتن واردشد، یکی‌از بچه‌ها

به همین‌نحو، ریشه‌های بیزاریش از مذهب به زمانی باز می‌گردد که او سالهای بین هفت و دوازده را در يك خانوادگی کاتولیک بسر برد. ولی اثر حزب و کلیسا، باوجودیکه ادعای کند از آنها روبرگردانده است، هنوز بر قالب ذهنی او جای دارد.

او اغلب گروه مکث را با شوخی‌های دیرپه‌ی درباره‌ی انکشتن پاپ و زندگی جنسی کاردینالها گیج می‌کند. یکبار به‌من گفت «اون کاتولیک‌ها واقعا گذاشتند که متحرک باقی بمانم.» طرز تلفظ‌اش از دختران آنقدر که قبيله‌ایست، فتودالی نیست. او با فریبندگی شیطانی خود آنها را مفتون خود می‌سازد؛ اما اگر دخترها به خود جرات بدهند که با او یکی‌بدو بکنند، زود کلافه و کج خلق میشود. جنبش آزادیخواهی‌زنان در او خشم لجام‌گسیخته‌ای برمی‌انگیزد.

وقتی در اتفاق مطالعه‌اش سرگرم نوشتن سناریوی عکبت بودیم، اغلب پشتی دخت در اتفاق نشیمن پخش و یلا بودند؛ مجله می‌خوانند و صفحه می‌گذاشتند. يك روز عصر که کار را تمام کرده بودیم، افسوسگري که مشغول استراحت بود با شد و گفت که برای درست کردن قهوه ن آشنیزخانه می- رود. پولانسکی، انکار نیشی خورده باشد، جلوی او را گرفت و گفت: «مگه تو چی هستی، به جور نظامی؟ آگه قهوه می‌خوای، از خانه‌دار خواهش کن.» فهمیدم که برای او فقط دونوع حالت زنانه قابل قبول است: تشسته و دراز کشیده! بدون خواهش بلند شدن - حتی اگر صرفاً به قصد وارد شدن به آشنیزخانه، سیاه‌چالی کتابت از زنانگی مستمیده، انجام می‌گرفت - همچون رفتار طایفانه تلفی می‌گفت.

وقتی به آستانه درخانه‌ی او وارد می- شویید در اولین چیزی که می‌بینید این برداشت بطور ضمنی نمایان است. این شی تکه‌ای از اثاث‌های حجاری شده است که طرحش را آلن جوتز، هنرمند انگلیسی، ریخته است: يك میز قهوه‌خوری با صفحه‌ی شیشه‌ای نازکی که روی پیکره‌ی دختری با ابعاد طبیعی قرار گرفته است. این دختر که روی چهاردمست و پاست، و از مخلوط شیشه‌ی و سایر مواد ساخته شده، جز دستکسپای بلند، چکمه‌های چرمی بنددار، شورت تنگ چسیان، و يك سینه‌بند، چیز دیگری به‌تن ندارد. پشتش قوز کرده و چهره‌ی بی‌حالتش در آینه‌ی يك پارچه‌ای که در کف اتاق قرار دارد، خود را نظاره می‌کند.

مناسبات خادم و مخدوم همیشه پولانسکی‌را وسوسه کرده‌است. جاق و لاغر Le Gros et le Maigre، فیلم کوتاهی که‌او به‌سال ۱۹۶۰ در پاریس ساخت، از يك ستمگر فریه پرهیبت و غلام چاپلوش (پولانسکی) گفتگو می‌کند که به پذیرش «دختر ختیر شماری Self-Abasement نظام می‌انجامد. در اینجا نیز، مثل بسیاری از کارهای اولیه‌اش، تأثیر شدید ساموئل بکت به‌چشم می‌خورد. دو سال بعد، پولانسکی در لهستان، پستانداران را نوشت‌وکارگردانی کرد؛ افسانه‌ای کوتاه درباره‌ی دو مرد که به تناوب نقش خادم و مخدوم را بازی می- کنند و به نوبت یکدیگر را در سورتقه‌ای روی يك چشم‌انداز برنبوش می‌کشاند. آنها مدام به سروکول هم می‌زنند و طی یکی از دیوارهاشان شخص سومی دارایی‌شان را می‌ربودند.

درین‌بست، لاینول‌ستندر، نقش گانگستری

فراری را بازی می‌کند که برقرسر تک افتاده‌ای مسلط می‌شود و صاحب آنچارا به‌صورت‌تورخود درمی‌آورد. خودگانگستز نیز چشم‌براه فرامین رئیسش، گنل‌بلاک ابر بیرو، می‌باشد که اتفاقاً نام خانوادگی او و هنریشه‌ای که در جاق و لاغر نقش ستمگر را ایفا کرد، یکی است. در بچه‌ی زعماری پرستی که اینقدر با خوشسردی به‌آن پاسخ داده میشود، اینست: وقتی مردی آگاهانه خودرا برده‌ی شیطان میسازد، برسر زندگی او ورزش چه می‌آید؟. تمامی طرح جاقو در آب - اولین فیلم دوساعته‌ی پولانسکی - برمدارتلاش‌های دومرد بخاطرغلبه‌بریکدیگر می‌چرخد: يك جوان پیاده‌گرد و يك روزنامه‌نگار که در آستانه‌ی چهل سالگی است، برای تسلط بر زن‌روزنامه‌نگار با هم رقابت می‌کنند.

از نظر پولانسکی، بیشتر مردم یا چاپلوسند یا هدف چاپلوسی.

زندگی پولانسکی‌آکنده از گذشته‌های وحشتناک است، و بیچیدن نوارهای احساسات به دور این گذشته برای او کسرشان و مداوایی نادرست است. برای زند ماندن و کارکردن او، مجبور شده است که خود را از دست دلنگی برهاند.

گاهگاه ضربه‌هایی عمدی به خود می- زند که شاید بتوان آمبول تقویت‌کننده خوانده‌شان شمار درخور پولانسکی، سخن زنده و ابهام آمیزی است که ناخدا‌ی بیروسرکش نمایشنامه‌ی «رقص مرگ» اثر استریندبرگ، ببرزبان راند: «بگذار و بگذر»

در مورد رفتار با دیگران پولانسکی ساده و فرس ناپذیر است، در قبال کسانی که به او وفادارند نمک‌شناسی مطلق را تجویز می‌کند و بر کسانی که به او خیانت می‌ورزند تحقیر مطلق روا می‌دارد. اما در همان‌جگه شتقاق وفادری‌است از یادمانده دورقاب چینی کلافه می‌شود. هر رفتاری که به‌هرطریق‌طمع اتلاف‌بدهد، عمیقاً بدگمانش می‌کند. يك روز، پس از دیدن تکه‌های موتازر تشده فصلی که در آن جان‌فینچ بازیگر جوانی که نقش مکث را بازی می- کند - بعد از يك نبرد، بیروزمندان و سوار براسب به خانه باز می‌گردد، باسی‌ظفاری پرسیدم: «فکر نمی‌کنی بهتر باشه کسی لیخند بزنه؟ آخر اویک‌صاحب‌منص‌سپیروزه».

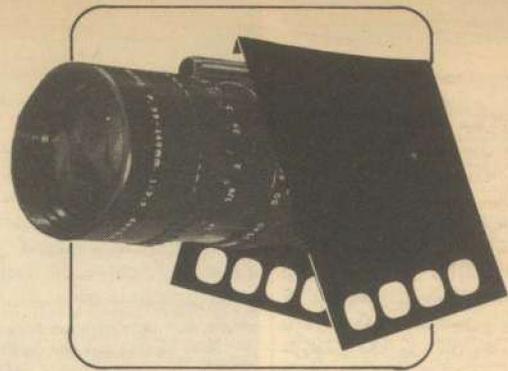
پولانسکی از سؤال من سر‌آشف. گفت «چرا باید لیخند بزنه؟ انکشتش را جلوی صورتم گرفت: «فقط بدکارها لیخند می‌زنن.» و در حالیکه پوزخند بی‌ادبانه‌ی می‌زد، گفت: «تولبخند می‌زنی.» راست می- گفت، دهن کچی خفیف پوزش آمیزی بر لبهای ماسیده بود.

تحمیل‌گران بیشتر وقتها تنها هستند و پولانسکی از این اصل مستثنی نیست. میزان تهاش‌اش اینست که هیچگاه تنها نیست. بیشتر روزها پس از فیلمبرداری، خود را توی صندلی عقبی رولزرویس بزرگی که شیشه‌های دودی رنگ دارد پرت می‌کند و در حالی که شتشتن را روی فسرست روز- اتزون نامزدها می‌گرداند، «زمزمه‌کنان» می‌گوید: «مبش کی را سرافراز می‌کنم» بعد تلفن اتومبیل را می‌چسبد و جستجو تمام می‌شود. واگر رفتای خاصی مثل اوان‌پیتی یا هایدک‌یکولدر در شهر باشند، او را نیز به‌تور می‌اندازد و مسهانی احتمالاً بعد از نیمه شب در کافه‌ی قرمب در خیابان‌جرمین،

پایان می‌گیرد. فردا صبح، درست سرساعت هفت و چهل و پنج دقیقه، مرا درخانه‌ام به چنگ می‌آورد. گر چه هیچگاه به مفهوم دقیق کلمه خمار نیست (چون خیلی کم مشروب می‌نوشد) بعضی روزها در حالیکه خودش را پشت عینک تیره پنهان کرده و خسته‌تر از آنست که حرفی بزند، تمام راه استودیو را مثل بچه‌ای می‌خواهد. اما بیشتر اوقات سخت سرحال می‌آید، و از لحظه‌ای که توی ماشین می‌خزم، بی‌آنکه هیچ چیز را نادیده بگیرد، خوشحال و با نشاط، سرزنده و نکته بین، مثل يك کلاغ زانگی تند تند قاز قاز می‌کند: «رفیق، دیشب شام سیر خوردی. پنجره را واکن... از این نواز تازه خوشت میاد؟ ماگالون جانه محشره، مگه نه؟ ببین، اون پارو را که جشن می‌رونه می‌بینی؟ کلاه‌گیس سرشه... پیتسرلرز و من چند تا خوشگل با به بابای ایرانی که شعر میگه شامو تو رستوران پارک خوردیم. وقتی تشستیم گفت: 'I am stoned' - ایرانی‌ها مثل اسپانیایی‌ها هستند، اونا هم قبل از کلمه‌هایی که باه S شروع میشه به E می‌ذارن. ما همه «پلانکت‌دوو» سفارش دادیم اما ایرانی‌ها هونطور سرجاش تشسته بود، تکون نمی- خورد، و سرش پائین افتاده بود! انکارداشت نماز می‌خواند... اون به هوایبمی هفتصدو چهل و هفتت که تو ابرا می‌ره... بعدازاینکه کسی صبر کردیم ایرانیه به مرتبه‌ی صدای خیلی بلندگفت: 'I want To Change my Wheel' طبیعتاً فکر کردیم که تو عالم هیروت داره جرت و پرت می‌گی؟ خندیدیم. پیتز گفت شاید بدش نیاد که روشن مانتیش هم عوض بشه، چطوره به تلفن هم تو صندلی عقبش بنذاریم؟ اما او ادامه داد: «I want to Change my wheel» بعدیهدفتم یادم آمد که چی دستور داده بودیم. تنها چیزی که می‌خواست این بود که بجای Veal چیز دیگری بخورد... ببین، تو مسهانی‌ای که ویکتور به اقتضار وارن داد چند تا تیکه جور کردم که آخر هفته می‌خوام ببرشان گشتاد. اون یکی را که شلوارک تنگ پوشیده بود یادت میاد؟ حتماً تیشو می‌شناسی: بین ستاره‌ی تازه‌کار و منشی... Which را تو جمله‌ی «مسهانی‌ای که ویکتور داد Victor Which The Party gave درست بکار برم؟ راستی That و Which دقیقاً چه فرقی دارن؟...»

مقابل چراغ قرمزتوقف می‌کنیم. دختر خوشگلی لب‌خیابان ایستاده‌است. پولانسکی بی‌معمالی شیشه را پائین می‌کند و سرش را بیرون می‌برد: «آهای خانوم، ببخشیدا، با اون بیروهای قشنگ کجا می‌ریدی؟» خیلی احتمال دارد که آخرش دختر سوار اتومبیل بشود. پولانسکی یکبار در پورلی‌هیلز، در خلال ازدواجش با شارون- تیت، مجذوب نمای پشت دختری‌شد و چنین تمجیدی را از او کرد. وقتی دختر برگشت فهمید که زن خودش است!

ادامه دارد



نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند

مردی پشت در

* سبک جدید داستان‌های پر جنایی، از آغاز، تأثیر متقابلی بینما بجای گذاشت. آغاز کار، با اهای ناموران مخفی و کارآگاه‌های رسمی بود، و بعد نوبت اشخاص رسید.

شروع این مرحله را می‌توان با ان‌ها و فیلم‌هایی از نوع اینسلاسه ذکر کرد. در این مرحله، همچنان در مقابل یک گروه قرار می‌گیرد، و بعد ماجرا از این‌همه خصوصی‌تر هنگام درگیری فرد با فرد بوده، نظریه برتری فکرهای شیطانی، و فیلم «مردی پشت در» را بیتم که در همین قسمت قرار

باید کلمه، وضع شخصیت روشن خواهد شد، و اما تمایل پرستار، و پس‌زدن پزشک، تصنعی و زورکی بنظر می‌رسد، و معلومست که منظور فقط جلب توجه تماشاگر به این موضوع بوده است. که البته دلیل آنچه بعد خواهیم دانست، نمی‌تواند باشد.

ماجرای در واقع با ورود شخصیت دوم به‌صحنه آغاز می‌شود. اما جلب توجه تدریجی تماشاگر به‌وجود یک‌عنصر غیرطبیعی در ماجرا، دیرتر از این انجام می‌گیرد؛ هنگامی که پزشک، در راه خانه، در نقطه‌ای مشخصی از ساحل توقف می‌کند، و علیرغم وجود یک لنگه کفش زنانه و بعد کشف جسد، همچنان راه خود را ادامه می‌دهد، و بیمار را به‌خانه‌ی خودش می‌برد.

آنچه در این مرحله پیش می‌آید، اینست: بعد خواهیم دانست که بیمار

یک دیوانه‌ی فراری است، و گفتار و حرکات بعدی او مؤید این نظریه خواهد بود، اما قبل از آن، در سؤال و جواب‌هایی که بین پزشک و بیمار انجام می‌شود، این سوءظن برانگیخته نمی‌شود، و گفتگوها، صرفاً جنبه‌ی آگاه‌کردن تماشاگر را دارد، و بصورت توضیح بیان می‌شود. این توضیحات، اما روشن‌کننده نیستند مگر در حد قراردادهای، بهمان دلایلی که ذکر شد.

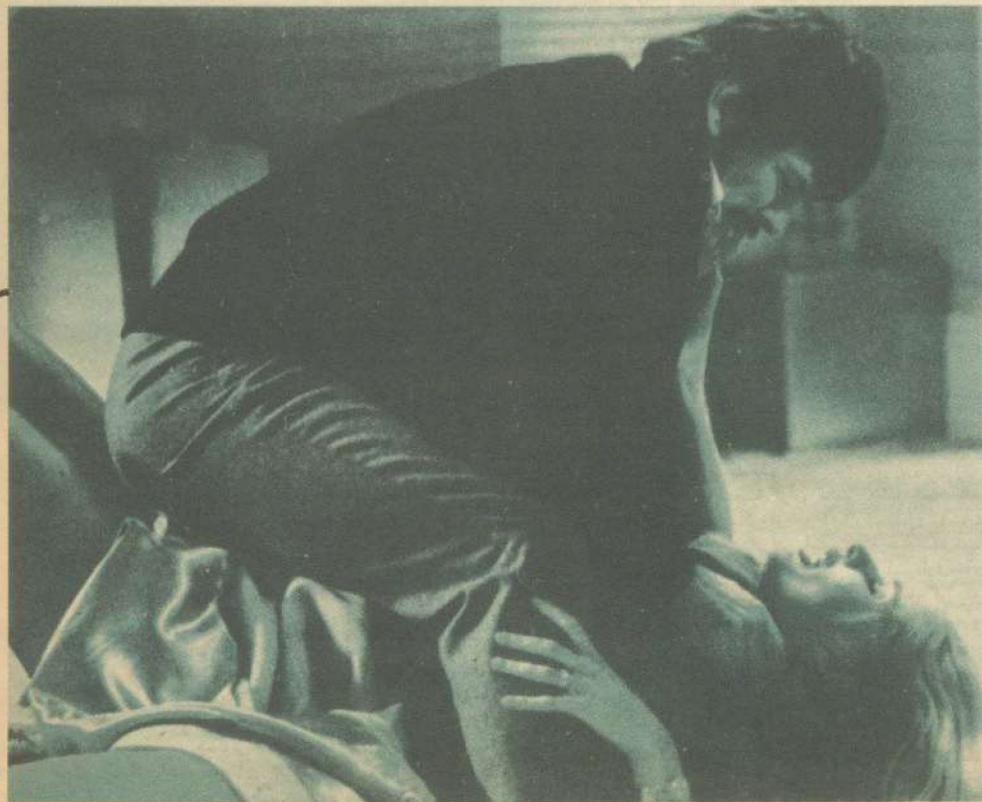
تا این لحظه، فیلمساز، در بیان و پیشبرد ماجرا کاری نکرده است، مگر به‌صورت توضیحاتی که از زبان شخصیت‌ها شنیده می‌شود، و نقش تصویر و القای حاصل از آن بکلی از یاد رفته است.

حتی لحظه‌ای که داستان از بیچ می‌جوزای خود باید عبور کند - که به‌این ترتیب مسایلی را برای تماشاگر روشن کند - باز تصویر از توضیح

عاجز است، و به‌کمک کلام احتیاج دارد. به‌این ترتیب وقتی مسئله‌ی خیانت زن و فاسق‌داشتن او عنوان می‌شود - همچنان برای مقدمه‌چینی و حاشیه‌پردازی - چندین بار از پزشک دید این‌سقوط، حرف‌های زن بسیار تر است که حالت حاکم بر شوهر را دست می‌آورد، و او را سرزنش کند تا بداند چرا کار به این‌جا کشیده است، و به‌این ترتیب دوباره توضیح حرف برصحنه حاکم می‌شود، تا فیلم بیان برسد!

در آخرین لحظات، دو شخصیت برابر هم، بصورت عکس ثابت، و تدریجی که تدریج سریع‌تر می‌شود، نمای متوسط تا نمای درشت، باقی یکدیگر نشان داده می‌شوند، عنوان‌بندی آخری هم تمام شود، و کار، از توضیحات قبلی خیلی

انتهای است. اما وجود یکی دو صحنه در فیلم، اهمیت اثرات آن‌ها را می‌دهد، و کارگردان از نقص داستان فیلم، با ضعف می‌در بازآفرینی فضا و محیط، و شخصیت‌پردازی، و بخصوص ایجاد یک زبان سینمایی ساده در آن داستان فیلمش، فیلم خود را از دست می‌دهد.



صحنه‌ای از فیلم مردی پشت در

صحنه‌ی اوج هیجان فیلم که در آن می‌آید - لحظه‌ای که زن در دست دیوانه تقلای کند - باید صحنه‌ی مترادف است: صحنه‌ی کشته‌شدن در ساحل، که در آغاز فیلم به‌آن ره می‌شود، و کارگردان نمایش این صحنه را، مثل یک ورق برنده، برای دید صحنه‌ی هیجانی فیلم، برای حفظ کرده است.

لحظات این دو صحنه، در گذشته در حال، هر دو شبیه به هم، بطور زی پیش می‌روند، که البته این‌بار تر و ملایم‌تر است. این صحنه‌ی تر و ملایم‌تر، که جزء معدود قسمت‌های خا سینمایی فیلم است، اما فیلم را ت نمی‌دهد، و در پایان صحنه، بازه فیلم سقوط می‌کند، و در دید این‌سقوط، حرف‌های زن بسیار تر است که حالت حاکم بر شوهر را دست می‌آورد، و او را سرزنش کند تا بداند چرا کار به این‌جا کشیده است، و به‌این ترتیب دوباره توضیح حرف برصحنه حاکم می‌شود، تا فیلم بیان برسد!

در آخرین لحظات، دو شخصیت برابر هم، بصورت عکس ثابت، و تدریجی که تدریج سریع‌تر می‌شود، نمای متوسط تا نمای درشت، باقی یکدیگر نشان داده می‌شوند، عنوان‌بندی آخری هم تمام شود، و کار، از توضیحات قبلی خیلی

انتهای است. اما وجود یکی دو صحنه در فیلم، اهمیت اثرات آن‌ها را می‌دهد، و کارگردان از نقص داستان فیلم، با ضعف می‌در بازآفرینی فضا و محیط، و شخصیت‌پردازی، و بخصوص ایجاد یک زبان سینمایی ساده در آن داستان فیلمش، فیلم خود را از دست می‌دهد.

انتهای است. اما وجود یکی دو صحنه در فیلم، اهمیت اثرات آن‌ها را می‌دهد، و کارگردان از نقص داستان فیلم، با ضعف می‌در بازآفرینی فضا و محیط، و شخصیت‌پردازی، و بخصوص ایجاد یک زبان سینمایی ساده در آن داستان فیلمش، فیلم خود را از دست می‌دهد.

کندی

* «کندی» یک داستان معجزه‌آسا است که به‌صورت موضوع، و صحنه - ای که به‌تبع ایجاد می‌کند - و باید منت فقط پیرامون جنسیت دور می‌ند - در چند سال اخیر شهرت بسیار فته است، و طبیعی بنظر می‌رسد که ون موارده «فانسی‌هیل» و یا «مسال» زاندرز» به‌فیلم برگردانده شود، و ز هم فیلمی پاتکیه برسد.

فیلمی که، «گریستین مارکان» از وی این داستان ساخته است، علیرغم جود سکس بصورت قطعی، معذک زش بیشتری نسبت به فیلم‌های مشابه ود پیدا می‌کند.

گریستین مارکان یک هنرپیشه‌ی مروف فرانسوی است، و این اولین اثری است که پشت دوربین قرار می‌گیرد، اما می‌بینیم که در این کار، از ای طبع و ذوق ظریفی است. اول نگاه‌کنیم به انتخاب هنرپیشه. یلم‌هایی در این ردیف، که بخصوص معرفی دخترکان هوس‌انگیز تازه‌سال

پرداخته‌اند (لولیتا مثلاً) در انتخاب هنرپیشه اکثراً موفقیت نداشته‌اند، و موفقیت بدست آمده نیز، بیشتر مدیون تبلیغات و سروصدای قبلی بوده است.

اما نگاه کنیم به «اوا-اولین» در نقش «کندی»، که صورت زیبا و با حالی دارساندامش و سوسه‌انگیز است - و در عین‌آنکه حرکات دخترانه‌دارد، از حالت‌های زنانه هم برخوردار است - هم معصوم و هم شیطان است - در برق نگاه و حالت صورتش، هم‌آگاهی و هم ناآگاهی نسبت به آنچه انجام می‌دهد، وجود دارد و بالاخره دختر نیست که در میان جمعیت چشم را متوجه خود می‌کند - البته پالیاس! - بدون لباسش که خود ماجرای دیگر نیست!

این تعاریف را منطبق کنید با آنچه داستان «کندی» از این دختر به دست می‌دهد. به‌این ترتیب باید اذعان داشت که در این ردیف، تابحال، گریستین - مارکان بهترین و کامل‌ترین انتخاب‌را انجام داده است.

بعلاوه مارکان از نام‌های بزرگ غافل نیست، و هنرپیشه‌های مشهوری که در فیلم هستند، تضمین قطعی موفقیت تجاری فیلم هستند. پس آنچه باقی می‌ماند یک داستان فیلم خوب است، تا این مجموعه کامل شود.

بعلاوه مارکان از نام‌های بزرگ غافل نیست، و هنرپیشه‌های مشهوری که در فیلم هستند، تضمین قطعی موفقیت تجاری فیلم هستند. پس آنچه باقی می‌ماند یک داستان فیلم خوب است، تا این مجموعه کامل شود.

در می‌آید، که شدت و ضعف طنز و موفقیت، در هر کدام متفاوت است، اما رابطه و تداوم قطعی بین تمام آنها وجود دارد.

گفتیم که موفقیت این قسمت‌ها دارای شدت و ضعف است، و اضافه می‌کنیم که در یک مورد حتی از موفقیت دور می‌شود، و آن، قسمت مربوط به باغبان معصوم خانه‌است (رنیگوستار) و ماجراهای بعدی آن، خواهران موتور سوار و متعزض، که بی‌حال و ناموفق است.

در عوض، یکی دو قسمت، بهترین فصل‌های فیلم را بوجود آورده‌اند که به‌عنوان صحنه‌های فکاهی قابل ذکر، و کامل هستند. مثل صحنه‌ی عمل جراحی مغز که سرشار از طنز و نکته است.

برگردان صحنه، بصورت یک میدان گاو‌بازی، با هنگامیکه مخصوص - ردیف‌های مسو از تماشاگران که دیده برصحنه دوخته‌اند - بی‌ارزش بودن وجود بیمار، که بیشتر حالت یک میمون از مایشگاهی را پیدا کرده‌است، و بالاخره، تیغه‌ای که مثل شمشیر گاو‌بازان در آخرین مرحله در مغز گاو فرو می‌رود، و بعلاوه شبیه به اندازم گیری روغن موتور ماشین هم هست، تمام، موجب تمایز این صحنه یا قسمت‌های دیگر شده است.

به‌اضافه مقدار موضوع و نکته -



صحنه‌ای از فیلم کندی

آنچه فیلمساز انجام می‌دهد، برگردان داستان و حوادث آن، به ماجراهای نوتر و استفاده‌های بهتر است، و در همین زمینه است که می‌بینیم کارگردان در طنز و فکاهی، دست دارد. به‌این ترتیب ماجراهای مختلف کندی، بصورت قسمت‌هایی جداگانه

های دیگر؛ در مورد فرماندهی که با سربازانش در هواپیماست، و به‌سپارت آنها در خبردارایستادن و کارهای دیگر مباحث می‌کند، و لبخند پیروزی بر لب، و یا اشک بر چشم می‌آورد. یا کارگردان - احتمالاً «زیر زمین» آمریکایی - که عاشق فیلم‌برداری از لحظه‌های استثنایی است، مثل مواقعی

که دخترها «نه» می‌گویند، و یا «مردی که از حال می‌رود هنگامی که خودش بی‌شوش می‌شود.

یا متراض هندی که دختر را به هفت مرحله ریاضت دعوت می‌کند، اما خودش در آن میان «رج» می‌زند! و یا مفتین مرحله، که می‌بینیم مرده‌ی متحرکی که نقاب بر چهره‌دارد، در حالیکه دستش بر رانهای کندی است، نقاب چهره‌اش آب می‌شود، و صورت پدر نمایان می‌گردد...

از این همه برمی‌گردیم به اصلی که فیلمساز بیان می‌کند؛ یک توده نور سیاره‌ای، از کپکشان‌ها بر زمین فرود می‌آید؛ یک دختر زیبا و سوسه‌گر؛ کندی، که از لطف و سهرسانی بسیار برخوردار است، و این «لطف» را حاضر است شامل حال همه بکند، تا موجب ناراحتی کسی نشود، حتی اگر آن شخص یک آدم شرور قوزی باشد - و یا عموی خودش.

واژ این اصل، کلی‌تر؛ در آخرین صحنه می‌بینیم که کندی در یک دشت وسیع، از میان تمام شخصیت‌ها عبور می‌کند، با پرچم‌های گوناگون - از میان ملت‌ها، و بر همه همان تأثیر را دارد، تأثیر یک موجود ماوراءالطبیعه، یک موجود الیری و رؤیایی، یک نور؛ یک زن.

صحنه‌ی متراض هندی را بیاد بیآوریم که می‌گوید منبع نیرو و نور را در وجود کندی پیدا کرده است؛ سکس را. سکسی که همه‌جا همه‌کس را می‌پوشاند، مثل یک توده‌ی نور که در حال فرود یا صعود باشد - همچنین نگاه کنیم به صحنه‌ای که کندی، برهنه در هواپیما نشسته است، و پشت‌سر او، از پنجره‌ی هواپیما، ستاره‌ها و کپکشان نمایان است.

اقتباس و برگردان فیلمساز از آن موضوع و آن داستان، همین نکته است، احوالت دیگری به‌سکس می‌دهد، بعلاوه در مورد هر یک از شخصیت‌ها، قطعاً به‌نشان‌دادن عشق و ورزی و هم‌خواهی نمی‌پردازد، و از علامت‌های دیگری استفاده می‌کند.

مثلاً نگاه کنیم به صحنه‌ی کارگردان «زیرزمینی»، که دختر را در آب می‌چرخاند، تا از جنسی و از حالت‌های جدید، فیلم بردارد، و این چرخش‌ها و حالت‌ها، نموداری از عشق‌بازی هستند.

کارگردان در این اولین فیلم خود موفقیت دارد، از صحنه‌ها و از شخصیت‌ها بخوبی استفاده می‌کند، به‌اضافه‌ی اینکه یک ورق برنده مثل «کندی» - اوا اولین - در اختیار دارد - و این، خودش کافیت!



سندس و نسان وان گوگ تابلوهای او

این هفته در موزه «اورانژوری» پاریس، نگاهی از دوپست و ده تابلو «وان گوگ» مدتها طرح او ترتیب داده شده است. این ها متعلق به «بنیاد نسان وان گوگ» است

که بوسیله برادر زاده نقاش پایه‌گذاری شده است. این شخص هم که سندنس هشتاد و دو ساله‌ای است «نسان وان گوگ» نام دارد و پسر «تئو» برادر وان گوگ است. تابلوها بعد از این همیشه در موزه‌ای که «سندنس وان گوگ» برای این منظور در آمستردام ساخته است نگهداری خواهد شد.

«سندنس وان گوگ» عموی نقاش خود را بیاد ندارد. او در ۱۸۸۹ بدتیا آمد و عمویش که در عین حال «پدر تعمیدی» او بود، و تابلوئی از شاخه‌های پرگل بادام برای او نقاشی می‌کرد، در سال ۱۸۹۰ خودکشی کرد. شش ماه بعد «تئو» وان گوگ» پدر او هم در گذشت و گرانبهاترین اثریه هنری معاصر، یعنی مجموعه تابلوهای «وان گوگ»، را برای زن و فرزندش باقی گذاشت.

«نسان» در دوران زندگی تابلوهای خود را بهیچوجه نمی‌فروخت و اگر گرسنگی و تهیدستی او بقول خودش «این دانشگاه بزرگ آزاده» او را نکشت به این سبب بود که ده سال پر حاصل و در عین حال غم‌انگیز آخر عمر خود، یعنی از ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ را در سایه کشکهای برادرش «تئو» زندگی کرد که کارمند گالری نقاشی «گوپیل» Goupil بود. «وان گوگ» در یکی از نامه‌هایش باو نوشته بود: «با پول دادن به هنرمندان خود تو هم کار هنری می‌کنی، و من فقط دلم می‌خواهد تابلوهایم چنان باشند که تو از کار خودت ناراضی نباشی». و در نامه دیگری نوشته بود: «تیکي تو جاودان خواهد ماند».

تابلوها که در خانه «تئو» رویهم جمع شده بود، پس از مرگ او بوسیله زنتش به هلند برده شد. «خانم تئو وان گوگ» تعدادی از آنها را فروخت. اکنون «سندنس وان گوگ» می‌گوید: «خوشبختانه مادرم این کار را کرد، زیرا در غیر اینصورت عمویم ناشناس می‌ماند».

دو پست تابلو و چهارصد طرح باقی مانده بود که بیوه «تئو» چندین بار نمایشگاهی از آنها ترتیب داد. پس از مرگ او پسرش این کار را بهیچوجه نکرده و در سال ۱۹۳۰ در موزه شهرداری آمستردام آنها را به نمایش گذاشت.

بعد از سال ۱۹۴۵ بود که سفرهای متعددی با تابلوهایش کرد. در آمریکا قریب بیست نمایشگاه ترتیب داد که روز بروز بر بینندگان آنها افزوده میشد. در سال ۱۹۶۵ در نیویورک دو پست هزار نفر و در سال ۱۹۶۹ در فیلاذلفی چهارصد هزار نفر دیدن نمایشگاه «وان گوگ» رفتند و تا کنون پانزده میلیون نفر از مردم آمریکا این نمایشگاه را دیده‌اند.

درباره ارزش این کلکسیون آقای وان گوگ می‌گوید: «وقتیکه آدم قصد فروش ندارد این مسئله چه اهمیتی دارد فکر می‌کنید «ونوس میلو» چند می‌ارزد؟»

چرا او تا کنون حتی یکی از تابلوها را نفروخته است؟ خودش می‌گوید: «برای اینکه آنها را دوست دارم. مهم اینست که به مردم نشان بدهم و این کار را هم می‌کنم».



چهره نقاش



سندس و نسان وان گوگ



گندمزار و کالشان



در ساحل

شار اعماق در یاد وی زمین



انگلیس، افریقا و سنگاپور یکی از دو موسسه بزرگی است که دارای تجربه فراوان در کار غواصی صنعتی است.

سه سال پیش وقتیکه «هانری دلوز» H. Delauze «کمکس» را تأسیس کرد کسی به کار او عقیده نداشت. غواصی صنعتی یعنی چه؟ چه استفاده‌ای از آن می‌توان کرد؟ اما جواب آن بسیار روشن بود: جلگه‌های زیرآبی که ادامه خشکی‌ها هستند، از نفت سرشارند: دریای شمال، گابون و خلیج فارس، هر کدام برای خود تکنس‌های تازه‌ای هستند. اما برای کشف و بعد استخراج نفت آنها، احتیاج به کارگران زیردریایی هست که پیچ کنند، جوش بدهند. مته عوض کنند، و لوله‌های قطور از هم باز کنند و بهم وصل کنند. این کارگران گذشته از اینکه باید کار خودشانرا بدانند در عین حال باید بتوانند در شرایط فشار زیر دریا به کار ادامه دهند. کار بسیار دشواری است و با اینکه

روز ۲۸ اکتبر در ماری «لئونید برژنف» بدن کره سفید بزرگی که روی چمن گذاشته شده ، ناگهان ایستاد و با علاقه زیاد پیپاسی را الهانی درباره آن کرد:

توی آن میشود زندگی کرد؟ مدت زیادی؟ آن نمی‌خواهد که «گرومیکو» را توی آن بگذارد! البته این سؤال آخری با اعتراض شدید رومیکو» روبرو شد زیر بهیچوجه نمی‌خواست بعنوان وسیله آزمایش در کار تحقیقات زندگی در زیرآبی از او استفاده شود!

این کره در واقع صندوقی است که بوسیله کمکس» Comex (کمپانی دریایی تحقیقات تخصصی) اع شده است و در داخل آن می‌توان تمام فشاری که کارگران غواص استخراج نفت از زیر با تحمل می‌کنند آزمایش کرد. «کمکس» با قریب بست و پنجاه غواص که به همه اقیانوس‌های جهان ستاده است و با شعبه‌هایی در آمریکا، کانادا،

مفهوم تازه‌ای از فضا

ببری که بسوی طعمه میپرد، ولو بطریقی میهم ناخودآگاه و به خودی خود ارزیابی میکند که باید چه کوششی به کار ببرد تا بتواند جای خود را تغییر دهد، از نقطه خاصی از فضا به حرکت درآید و بالاخره همزمان با طعمه خود به نقطه دیگری از فضا برسد.

در مورد آفتاب پرستی هم که زبان خود را به سوی حشره‌ای دراز میکند همین موضوع مصداق پیدا میکند. در این گونه موارد اندام‌های قادر به حرکت از تصور ذهنی فضا به طریقی ناخودآگاه ولسی مسلماً مفید و مؤثر استفاده میکنند. ما هم هنگامی که قلسی را بدست میگیریم یا برای انجام اغلب حرکاتمان، همان کار ببر یا آفتاب‌پرست را انجام میدهم.

اما کاری که انسان در این میان اضافه کرده ارزیابی شماره‌ای است. مثلا برای پوشیدن يك روزنه، انسان از يك پاره تخته استفاده میکند و میتواند این کار را با تخته‌های مختلف به اندازه‌ای امتحان کند تا تخته‌ای بیاید که درست به اندازه روزنه باشد و تمام آنرا بپوشاند و در آن نیتند.

ایساک آسیموف «Isaac Asimov» استاد شیمی دانشگاه بوستون آمریکا که تاکنون چندین ب و مقاله با ارزش علمی از او انتشار یافته مقاله تازه‌ای که اخیراً به چاپ رسانده مفهوم ما را آنچنان که در ذهن انسان جای میگیرد رد تحلیل قرار داده است.

قسمتی از مقاله این استاد چنین است: «تصور می‌کنم که ما از فضا داریم معمولا محیط خرده‌ای است بین زمین، ماه و محیط بی‌پایانی در ورای آنها است. اما در واقع فضا در همهجا اطراف ما را فته است. فاصله‌ای که بین دو اتم بدن ما وجود دارد مانند فاصله‌ای که بین دو ستاره وجود دارد واند مفهوم فضا را برساند. عملا انسان کار اندازه‌گیری فضا را با جش فضائی که در اطراف خودش وجود دارد ز کرده است.

ما میتوانیم تقریباً یقین داشته باشیم که مان یگانه مخلوقی است که میتواند از فضای مجرد انتزاعی مفهومی داشته باشد. اما تمام اندام‌های که قادر به جنبش باشند میتوانند از این بوم استفاده کنند.

اثر تازه‌ای ریک بنتلی

اریک بنتلی نویسنده و منقد هنری و سینمایی آمریکا که تاکنون در این زمینه‌ها آثار بزرگی از خود بوجود آورده است و شهرت بسیار دارد اخیراً یکی از بزرگترین کتابهای خود را با جنبه بسیار تازه و کاملاً نوینی در ۹۹۱ صفحه بارزش بیست دلار منتشر کرده.

این کتاب با توجه به نویسنده آن کار کاملاً بیسابقه و جدیدی است. زمینه اصلی آن سیاسی است ولی از چاشنی تند هنری برخوردار است. بنتلی این کتابرا بر اساس تحقیقات و گزارشهای سی ساله کمیته فعالیت‌های ضد آمریکائی کنگره آمریکا تهیه کرده است. طبعاً در لابلای صفحات آن به نموده‌ها و موارد جالبی از فعالیت‌های جاسوسی و خرابکاری سیاسی برخورد میکنیم. با اینحال بنتلی گوشیده است جنبه هنری کتاب خود را حفظ کند و فعالیت‌های کمونیستی و ضد آمریکائی را در صحنه‌های تأثیر، سینما، هالیوود، برادوی، تالارهای موسیقی، کنسرت و اتوارها و مراکز هنری و سیر تحولات و تطور را در این مایه‌ها بررسی کند.

کتاب بنتلی بنام «نمایش طولانی» در واقع بررسی همه پرونده‌های سی ساله کمیته فعالیت‌های ضد آمریکائی کنگره آمریکا از زاویه‌ها و گوشه‌های مختلف و بویژه از دیدگاه هنری است.

کاریکاتور سیاسی

کاریکاتور سیاسی، امروز از مهمترین بخشهای هنر کاریکاتور سازی و اصولا نقاشی است. این نوع کاریکاتور گذشته از اصل طنز، که در هر کاریکاتوری لزوماً وجود دارد، عنصری هم به اضافه دارد و آن فکر انتقادی و ارائه و ابراز تمسید و مسئولیت است. از این نظر شاید کاریکاتور سیاسی پیشرفته تر از سایر بخشهای هنر تجسمی باشد. در مجلات بزرگ و معتبر جهان نظیر تایم، نیوزویک، اکسپرس، اشینگل... کاریکاتور سیاسی محل وموضعی والا دارد و هدف آن ایجاد لبخند بر لبان خواننده نیست، بلکه القاء فکر و عقیده‌ای است در چهار چوب مضمون. هر یک از این مجلات کاریکاتورهای های متحر و ورزیده‌ای دارند که با تمقیب سیاست ملی و بین‌المللی و با استعانت از ذوق خلاقه خود، گاه حرفی را که یک سرمقاله‌نویس، در دو



Depuis 3 ans ce peuvor est le mien. Aujourd'hui il peut être le votre. EAU DE CHANEL



Depuis 3 ans ce peuvor est le mien. Aujourd'hui il peut être le votre. EAU DE CHANEL

لایه‌های رادار

از یک بار ثابت است که طریقه عظیم رادار که آمریکا را کنترل و به قول معروف مگس را هم از نظر می‌دارد، این فضا هم قابل اعتماد و پایدار نیست. چند پیش در واشنگتن نمایندگان آمریکا دقتی را آغاز گاه شود چگونه حمایتی ایالات متحده تقص شده‌است. روز کثیر گذشته یک ای روسی متعلق به کوبا به نام سوف آن ۲۴ در نان به زمین نشست ت بیشتر این که بین آمریکا رابطه وجود ندارد و ص هیچ راداری این هواپیما را به هوایی آمریکان نشان نرسوده مسافر از جانب کوبا دند تادر کنفرانسی نیوارلثان در مورد تشکیل می‌شد. کنند. البته فوراً ن پاسخ داده شد که بین دو کشور روابط ندارد و از کوبا این کنفرانس دعوت نمی‌تواند به آنان بدهند. مسافران با ای خود برگشتند. بین موضوع ساده خطری بود برای ن، زیرا قبلا هم یک یگر، دو سال پیش، یک ۱۷ کوبایی در ا به زمین نشست که آن شبکه عظیم ورودش را بست باشند.



امیر اتوری هفتر

اگر مرد هستید، اگر بین ۱۸ تا ۳۵ سال دارید؛ اگر زندگی لوکس و زن‌زینا و اتومبیل شکاری و لباسهای مد روز و اشیاء ظریف و تجملی را دوست دارید، بهترین خواننده مجله «پلی‌بوی» هستید. مجله‌ای که موفق‌ترین نسخه روزنامه‌نگاری است: در ۱۹۵۳ یا ۵۰۰۰۰۰ تیراژ شروع شد و اکنون ۶ میلیون نسخه به فروش می‌رود. مجله پلی‌بوی آیینهای از زندگی شخصی هیوهفتر، صاحب و مدیر آن است. پلی‌بوی انجیل ماهانه جامعه مصرف و فراوانی است و هفتر گرداننده آن، در ۴۵ سالگی به برکت این مجله پرامپراتوری بی‌حکومت می‌کند که ۲۰۰ میلیون دلار ارزش دارد. در این امپراتوری گذشته‌ها مجله پلی‌بوی - که ارگان آن است - بویک‌های متعدد، مرده، بیست‌باشگاه مخصوص، چندین هتل، یک کانون انتشارات و یک کمپانی

یک تقویم خیلی تبلیغاتی



تبه فیلم وجود دارد و اهمیتش از نظرات اجتماعی به جایی رسیده که موضوع یک تز دکتری در مد روز و اشیاء ظریف و تجملی گرفته است. مجله پلی‌بوی به‌خلاف آنچه شهرت یافته تنها مختص چاپ عکسهای برهنه نیست، بلکه کوکتل ماهانه‌ای است از سکس و مقالات جدی و عمیق و روشنفکرانه. عکسهای برهنه از زنان زیبا در اندامهای مختلف، تزیینی است، قالبی است برای تحقیقی از سر جولین هکسلی، دامناسی از ناپاکوف و مصاحبه‌های بانورمن میلر. این کوکتل در حقیقت آرایش بخش خستگی‌های زندگی مردان جوان مرفه و با فرهنگ سرمایه‌داری است و محبوبیت عجیب آن در دنیا، جای تمق دارد. و سوچی را برانگیخته که در فرانسه به صورت مجله دلویی و در ایتالیا و آلمان و انگلیس با اساسی مشابه متجلی شده است.

۶ ژانویه تولد ژاندارک، اولفوریه انتخاب گلدامایر در اسرائیل به عنوان «مرد سال» همپنین از ژانویه تا دسامبر پیروزیهای زنان بر تفوق طلبی مردان یک‌به‌یک آمده است. در صفحات دست‌چپ جملات گفته‌های «دشمنان»: زیگموند فروید، نورمن میلر، شوپنهاور و دیگر مردانی که باید کوبیده شوند ذکر شده. در صفحه آخر تقویم، مترقی‌تر از بابانوشل به عنوان تحیات سال نو داشته‌اند ذکر شده مثلا:

ادکلن، شیشه‌ای است که سه حرف اول اختصاری حزب کلیست که زمام فرانسه را در دست دارد نوشته شده.

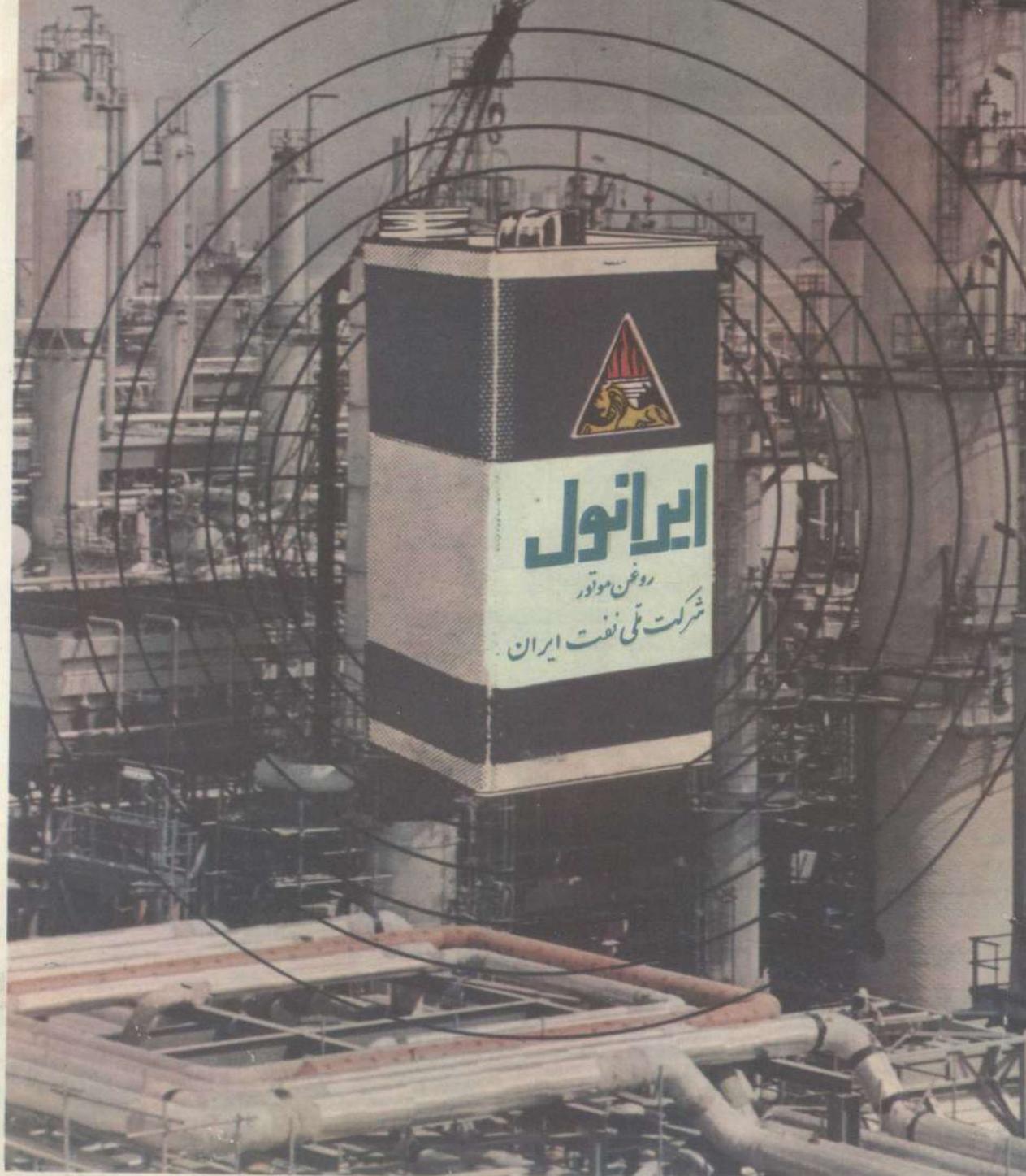
پیدا است که این همه هماهنگی در انتخاب و طرح این فرم چه تأثیر سریع و کوبنده‌ای در القاء فکر متزلزل بودن حکومت پومپیدو (به عقیده اکسپرس که مخالف دولت است) برای بیننده ایجاد می‌کند. اولاً آگهی اصلی به چشم هرفرانسوی فوق‌العاده آشناست. و بعد این که «تیم» در کمیون زسیون کاریکاتور خود ذره‌ای از اصل تعطیلی نکرده؛ حروف شعار عین حروف اصلی است، در سه خط و با همان جمله بندی و تقطیع نوشته شده، در هر دو شمار، مسأله سه‌ساله پومپیدو را در حیات معرفی کرده‌اند و در تصویر از شیشه ادکلن دیده می‌شود و در کنارش این جملات ذکر شده: «از سه سال پیش - این قدرت از آن من است - امروز می‌تواند مال شما باشد.» و در جای شیشه ادکلن «اپوسن لوران» دیده می‌شود. «تیم» کاریکاتوری از پومپیدو را در حیات معرفی کرده‌اند و در تصویر از شیشه ادکلن دیده می‌شود و در کنارش این جملات ذکر شده: «از سه سال پیش - این قدرت از آن من است - امروز می‌تواند مال شما باشد.» و در جای شیشه ادکلن «اپوسن لوران» دیده می‌شود.

روغن ایرانول

از فرمولی متبسیل شما جلوگیری میکند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران





گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسمانهاست

همه جا صحبت از «هُما» ست

«هُما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپاست.

با «هُما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دوما - دوبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران - هما

